

بین النهرین



بين النهرين در روزگار خلفای راشدين

اثر:

مصطفیٰ حسيني طباطبائي

ایران/تهران

رمضان ۱۴۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام کتاب: بین النهرین در روزگار خلفای راشدین

تألیف و تحقیق: مُصطفیٰ حُسینی طباطبائی

نوبت چاپ: اوّل / دی ماه ۱۳۷۷ هـ.ش. / رمضان ۱۴۱۹ هـ.ق.

فهرست مندرجات

| صفحه | عنوان |
|----------|-------------------------------------|
| ۱ | فهرست مندرجات |
| ۲ تا ۴ | پیشگفتار |
| ۵ تا ۷ | بین النهرین در آستانه فتح اسلامی |
| ۷ تا ۱۰ | فتوحات مسلمین در بین النهرین |
| ۱۰ تا ۱۹ | برخورد مسلمانان با مردم بین النهرین |
| ۱۹ تا ۲۳ | شهرسازی در بین النهرین |
| ۲۳ تا ۲۶ | چهره عدالت در بین النهرین |
| ۲۷ تا ۳۰ | انتشار قرآن کریم در بین النهرین |
| ۳۱ تا ۳۸ | دولت فرخنده علوی در بین النهرین |
| ۳۸ تا ۴۴ | جنگ در بین النهرین |
| ۴۵ تا ۴۹ | کوفه ، پایگاه حکومت علوی |
| ۴۹ تا ۵۴ | ستیز امیر مؤمنان با غلاة |
| ۵۵ تا ۶۲ | حرکت از کوفه به سوی صفین |
| ۶۳ تا ۷۷ | جنگ صفین و فتنه خوارج |
| ۷۷ تا ۸۱ | شهادت علی در کوفه |
| ۸۱ تا ۸۴ | میراث خلفای راشدین در بین النهرین |
| ۸۴ تا ۸۶ | مآخذ کتاب |

پیشگفتار

بین‌النهرین منطقه‌ای در آسیای غربی است که میان دو رود دجله و فرات و در امتداد آن دو قرار گرفته و پس از اسکندر مقدونی Alexander برای نخستین بار از سوی مورخان یونانی، به نام مزوپوتامیا *Mesopotamia* به معنای «میان دو رود» خوانده شده است. این ناحیه در روزگار کهن، مرکز حکمرانی دو دولت آشور و بابل به شمار می‌رفت که از تمدن مشترکی برخوردار بودند و هر دو دولت به دست هخامنشیان منقرض شدند. دولت هخامنشی نیز پس از چندی جای خود را به دولت سلوکی داد و سپس نوبت اشکانیان و ساسانیان فرا رسید که به ترتیب در آن سرزمین حکم راندند. حکومت ساسانی نیز به دست مسلمانان عرب برافتاد و بین‌النهرین که در حوزه فرمانروایی و نفوذ ایران بود به سرزمینهای خلافت اسلامی پیوست. در این مرحله، بین‌النهرین در مدت کوتاهی از فرهنگ و تمدن شکوهمندی برخوردار شد که در درجه نخست، زاده اسلام و تعالیم ارزشمند آن بود. نمایش دورنمایی از این فرهنگ و تمدن درخشنده می‌تواند برای نسلهای جدید ما سودمند و افتخارآمیز باشد و آنان را نسبت به آئین فرخنده و تمدن ساز اسلام از اعتماد بیشتری برخوردار کند و حقیقت این پیام آسمانی را برایشان آشکار سازد که: سخن حق، همچون درخت سالم و ریشه‌داری در دنیا (و آخرت) ثمر می‌دهد چنانکه

فرمود:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ، أَطْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْآمُثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (ابراهیم: ۲۵).

«آیا ندیدی که خدا چگونه مثلی زد؟ سخن پاکیزه را به درختی پاک (وسالم) همانند کرد که ریشه آن استوار است و شاخه‌اش در آسمان رفته، میوه خود را به فرمان خدایش در هر زمان می‌آورد و خدا مثلها برای مردم می‌زند که (حقایق را) بیا یاد آرند.»

علاوه بر این، سرچشمه بسیاری از اندیشه‌های مسلمانان - اعم از آراء ادبی و کلامی و فقهی و فلسفی و جزاینها - را می‌توان در دوران شکوهمند بین‌النهرین نشان داد و از اینراه مکتب‌های کنونی ایشان را ریشه‌یابی کرد. بنا بر این بررسی دوران مزبور که از فتح بین‌النهرین آغاز می‌شود و به پایان خلافت عباسیان می‌انجامد، هرچند به‌ایجاز و به قصد گزینش برخی از رویدادها صورت پذیرد، کاری مفید و درخور اهتمام به‌شمار می‌آید. دوران یاد شده را به لحاظ تحولات تاریخی و اجتماعی، می‌توان به سه بخش تقسیم کرد. در بخش نخست لازمست از رویدادهای بین‌النهرین در روزگار خلفای راشدین سخن گفت. این دوره هرچند نسبت به ادوار دیگر از حیث زمان کوتاه‌تر و از جهت رویدادها، کم‌حادثه‌تر است ولی بدلیل آنکه زیربنای بخشهای واپسین شمرده می‌شود اعتبار و اهمیت ویژه‌ای دارد. در بخش دوم از رویدادهای بین‌النهرین در روزگار امویان* باید سخن بمیان آورد تا روشن شود که بر رویدادهای گذشته چه آثاری (اعم از فرهنگی و اجتماعی) مترتب شده و چه نهضت‌ها و مکاتب فکری در پی عصر نخستین، پدید آمده است

(*) - واژه «اموی» در نسبت به بنی‌امیه، بصورت اموی (بفتح همزه) نیز خوانده شده و از میان نحویان و لغت‌شناسان عرب، ابوحنیفه اندلسی در شرح تسهیل، «اموی» بضم همزه را تقویت نموده و جوهری در صحاح، آن را به فتح همزه آورده است.

و بطور کلی چه فاجعه‌های تلخ یا حوادث شیرین و افتخار آمیزی در این روزگار، به‌ظهور رسید. در بخش سوم از نفوذ فرهنگ‌های گوناگون در جهان اسلام و آمیختگی آنها با فرهنگ و تمدن اسلامی و نقش اسلام در جلب این فرهنگ‌ها و پیامد ماجراهای مزبور باید سخن گوئیم و به‌حوادث مهم تاریخی اشاره کنیم.

(*) در رساله حاضر، به بررسی دوره نخستین بسنده نموده‌ایم و برای تدوین آن، به منابع دست‌اول رجوع کرده‌ایم و در اکثر موارد، عبارات مأخذ را عیناً در پاورقی گنجانده‌ایم تا خواننده ارجمند با متون اصلی نیز روبرو شود.

از خدای بزرگ و بی‌همتا می‌خواهیم که ما را در آدای این خدمت کوچک، دستگیر و رهنما باشد بِمَنِّهِ وَ فَضْلِهِ الْعَظِيمِ.

مُصْطَفَى حُسَيْنِي طَباطبائي

۱۳۷۷ هـ.ش. / ۱۴۱۹ هـ.ق.

(*) - و از میان خلفای راشدین، به حکومت علی (ع) بمناسبت آنکه حوادث فراوانی را در بین النهرین (کوفه و بصره) به همراه داشت و نیز بدلیل ویژگیهای برجسته اش، بیش از سایرین پرداخته‌ایم.

بین النهرین در آستانه فتح اسلامی

دو رودخانه کهنسال و نامدار دجله و فرات، حدود بین النهرین را مشخص می‌کنند زیرا بین النهرین سرزمینی را گویند که در میان این دو رود و در امتداد آنها، قرار گرفته است. دجله و فرات هردو، از ارمنستان سرچشمه می‌گیرند. دجله در جنوب دریاچه «وان» و فرات در نزدیکی کوه «آرا رات» حرکت می‌کند. این دو رودخانه در حوالی بغداد به هم نزدیک می‌شوند به صورتی که حدود ۲۰ مایل از یکدیگر فاصله دارند. سپس فاصله آنها افزایش می‌یابد تا آنکه در ۶ مایلی شمال بصره به هم می‌پیوندند و «شَطُّ الْعَرَبِ»^(۱) را تشکیل می‌دهند و سرانجام به خلیج فارس می‌ریزند.

بنابر مرزبندیهای سیاسی امروز، بین النهرین ^۳/_۴ از خاک عراق را دربر می‌گیرد و بخشهایی از ترکیه و سوریه و ایران نیز در مسیر ایندو نهر واقع می‌شوند که به لحاظ وسعت و جمعیت از اهمیت کمتری برخوردارند.

در آستانه فتح بین النهرین به دست مسلمانان، این منطقه شامل بخشهایی چند بود، جغرافیدانان اسلامی از قدیم، بخش مهمی از بین النهرین را - که تمام قسمتهای حاصلخیز عراق را دربر می‌گرفت - سواد می‌نامیدند.

بنا به گزارش ابن خردادبه در کتاب: «المسالك والممالك» شاهان ایرانی که نفوذ خود را بر سواد گسترده بودند، آنرا منطقه‌ای مهم می‌شمردند و «دل ایران شهر» می‌خواندند.^(۲) سواد عراق را در

(۱) - شَطُّ الْعَرَبِ را به پارسی «اروند رود» گویند.

(۲) - ابن خردادبه، می‌نویسد: «إذ كانت ملوک الفرس تسعی...» «دل ایران شهر» أي قلب العراق. (المسالك والممالك، چاپ لیدن، ۱۹۶۷، ص ۵).

روزگار کهن «بابل» می‌نامیدند که ذکر آن در قرآن کریم رفته است^(۳) سواد رویهمرفته دارای ۱۲ استان و ۷۲۰ شهرستان بود (هر استانی ۶۰ شهرستان داشت)^(۴). اهالی سواد اغلب، عرب بودند و آئین «بت پرستی» داشتند و گروهی از نبطی‌ها نیز در میان ایشان زندگی می‌کردند که از نسل سریانی‌ها و کلدانی‌های قدیم به شمار می‌آمدند و به آئین «مسیحیت» گرویده بودند و بطور پراکنده در دهکده‌ها بسر می‌بردند^(۵).

بخش مهم دیگری از بین النهرین که آن نیز تحت نفوذ ساسانیان قرار داشت «حیره» و توابع آن بود. حیره در جنوب کوفه واقع شده و هوای ملایمی داشت و قصرهای خورنق و سدیر که در اشعار عرب از آنها بسیار سخن رفته است در آنجا بنا شده بود. پادشاهان ایران، دولت «مناذر» یا «لخم» را در حیره پدید آورده و از آنان حمایت می‌کردند و آنها نیز در جنگهای ایران و بیزانس (روم شرقی) از ایشان پشتیبانی می‌نمودند. با اینحال ملوک حیره غالباً مسیحی بودند و نخستین کس از ایشان که به آئین مسیح (ع) گروید، عمرو بن عدی سرسلسله این دولت بود. تا آنکه آخرین پادشاه حیره، نعمان بن منذر (أبوقا بوس) از سوی خسرو پرویز در سال ۶۰۳ میلادی از امارت معزول شد و به زندان افتاد و در همانجا درگذشت و به قولی مقتول گشت. از آن پس، فرمانداران ایرانی که از سوی پادشاه ایران برگزیده می‌شدند بر حیره حکومت می‌کردند^(۶). اهالی حیره و توابع آن، به قاعده: النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ^(۷)! نیز اغلب مسیحی بودند و به شاخه‌ای از مسیحیت که

(۳) - وما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ... (البقرة: ۱۰۲)

(۴) - المسالك و الممالك، ص ۵.

(۵) - به: «موسوعة العراق الحديث» تأليف خالد عبد المنعم العاني، چاپ بغداد، ص ۱۱۶ نگاه کنید.

(۶) - به: «فجر الإسلام»، اثر احمد امین مصری، چاپ قاهره، ص ۱۷ بنگرید.

(۷) - توده مردم بر آئین حکمرانان خویشند.

مذهب «نسطوری» باشد، گرایش داشتند. با اینهمه در میان ایشان آئین «زرتشتی» و مذهب «مانوی» نیز نفوذ داشت که از ایرانیان گرفته شده بود همچنانکه مسیحیت را از رومیان اخذ کرده بودند. از بخشهای دیگر بین النهرین، دشتی است در شمال غربی آن که فاصله ۲۵۰ مایلی میان دجله و فرات را شامل میشود و عربها از روزگار قدیم آنرا «الجزیره» مینامیدند. شهرهای دیاربکر، نصیبین، سنجار، خابور، ماردین و موصل... از توابع جزیره شمرده میشوند.^(۸) در اینجا نهادهای متعددی بهم میپیوندند و رودخانه بزرگ بالیخ و خابور را تشکیل میدهند.^(۹) ما در کاوشهای تاریخی خود، سعی میکنیم بیشتر به بخشهایی از بین النهرین بپردازیم که فرهنگ و تمدن اسلامی در آنجا شکوفاتر و درخشانتر شده است.

۲

فتوحات مسلمین در بین النهرین

فتح سواد در دوران خلافت ابوبکر رخ داد که مقارن با سال دوازدهم هجری بود. ماجرای این فتح از آنجا آغاز میشود که پس از وفات پیا مبر بزرگوار اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - گروهی از قبائل عرب که به نفاق، اظهار مسلمانی میکردند، آشکارا از اسلام روی برتافتند. اینان، قبائل گوناگونی بودند که در حجاز و عراق و یمن و دیگر نواحی میزیستند و در پیرامون پیا مبرنمایانسی دنیا طلب و ریاستخواه به نامهای: طَلِیحَه و سَجَاح و مُسَیْلَمَه و أُسُود عَنَسَی گرد آمدند و جنگهای سختی را با مسلمانان آغاز کردند و شهر مدینه را که کانون اسلام و پایگاه مهاجران و انصار بود،

(۸) - از شهرهای مذکور، دیاربکر (آمد) و ماردین، امروز در خاک ترکیه واقع شده و نصیبین جزء خاک سوریه است.

(۹) - به کتاب: «بین النهرین» نوشته ژورژ رو، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۲۳ نگاه کنید.

به خطر افکندند و بقول جرجی زیدان: «کارمرتدان بالا گرفت تا بدانجا که برخی از ایشان به مدینه - پایتخت مسلمانان - یورش و هجوم بردند و نزدیک بود که آنجا را بگیرند و اگر ابوبکر بخوبی از مدینه دفاع نمی کرد آنرا به تصرف درآورده بودند»^(۱۰)

ولی حمایت خداوند و همت مسلمانان، سرانجام فتنه مزبور را خاموش کرد و پیامبرنمایان دروغگو به هلاکت رسیدند و برخی از ایشان (طَلْحَه و سَاج) به اسلام بازگشتند. از میان نزدیکان و یاران پیامبر خدا (ص) که در این ماجری از جهد بلیغ کوتاهی نورزیدند، امام علی (ع) و زبیر و طلحه و عبداللّه بن مسعود را بویژه باید نام برد که به گزارش ابوجعفر طبری: «ابوبکر پس از اینکه هیئت اعزامی (فتنه گران) را بیرون راند، علی و زبیر و طلحه و عبداللّه بن مسعود را بر راههای کوهستانی مدینه گمارد (تا از نفوذ دشمن به درون شهر جلوگیری کنند)^(۱۱)». همچنین از میان سرداران سپاه اسلام باید خالد بن ولید و پس از وی، مُثَنّی بن حارثه را یاد کرد که در سرکوبی مرتدان و شورشگران و فتوحات اولیه، نقش چشمگیری داشتند. خالد پس از آنکه پیامبرنمایان دروغزن را منهزم ساخت از سوی خلیفه فرمان یافت تا قباثلی را که از مرتدان و پیامبرنماها حمایت می کردند بر سر جای خود بنشانند. این قباثل در سواد عراق و حیره پراکنده بودند و در میان ایشان برخی از طوائف مسیحی نیز دیده می شدند. خالد به آهنگ گوشمال دادن به

(۱۰) - «استفحل المرتدون حتی حمل بعضهم علی المدینه نفسها و هی عاصمة المسلمین فها جموها و کادوا يأخذونها لولم یدافعهم أبوبکر دفاعاً جميلاً...» (تاریخ التمدن الاسلامی، چاپ قاهره، ج ۱، ص ۶۸).

(۱۱) - طبری در تاریخ خود نوشته است: «وجعل أبوبکر بعدما أخرج الوفد، علی أنقاب المدینه نفراً، علیاً و الزبیر و طلحه و عبداللّه بن مسعود...» (تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، چاپ بیروت، ص ۲۴۵). این موضوع را در تاریخ ابن اثیر (الکامل فی التاریخ، ج ۲، چاپ بیروت، ص ۳۴۴) نیز می توانید ببینید.

این فتنه‌انگیزان و آرام‌ساختن آنها، به‌سوی سواد حرکت کرد و با بعضی از قبائل مزبور مصالحه نمود و با گروه دیگری که حامیان اهل رده بودند به‌نبرد برخاست. به‌شجاعت او و با جدّیت مثنی ابن حارثه، سرانجام «سواد» و «حیره» به‌تصرف سپاه اسلام درآمد چنانکه دفاع دولت ساسانی از قبائل آشوبگر، عاقبت سپاه اسلام را با دولت مزبور روبرو کرد و نبردهای ذات السلاسل و ثنی و ولجه و بادقلی را در بین النهرین با ایرانیان پیش آورد و کارنبرد گسترش یافت و سرانجام به‌سرنگونی دولت ساسانی و فتح ایران پیوست (۱۲).

بنا بر همین ملاحظه می‌توان گفت که مسلمین در این پیکارها، آغازگر آشوب و جنگ نبودند و فتنه‌انگیزی از دشمنان ایشان مایه‌گرفت و به‌شکست دشمن و از دست دادن حاکمیت وی در بین النهرین انجامید.

ماجرای فتح «أبله» و «حیره» و «أنبار» و «عین التمر» و دومة الجندل و دیگر نواحی بین النهرین را در تاریخ طبری و فتوح بلاذری و کامل ابن اثیر و دیگر کتب تاریخی می‌توان خواند و از جزئیات این رویدادها با خبر شد (۱۳). آنچه در اینجا شایسته است یاد کنیم آنستکه رفتار مسلمانان با ساکنان این سرزمینها به‌شکلی

(۱۲) - برخی از محققان معاصر، درستی این تعلیل را به‌خوبی دریا فته‌اند چنانکه دکتر زرّین‌کوب در اینباره می‌نویسد:

«سبب آمدن خالد به عراق چنانکه از تأمل در قرائن برمی‌آید تنبیه اعراب عراق و همپیما‌ن‌ان اهل رده (مرتدان) بوده است لیکن ناچار منتهی به تصادم با لشکریان ایران شده و جنگها و فتحهای اسلام از آن میان پدید آمده است.» (تاریخ ایران بعد از اسلام، اثر دکتر زرّین‌کوب، چاپ تهران، ص ۲۹۵).

(۱۳) - به: تاریخ الأمم والملوک (تاریخ طبری)، ج ۳، چاپ بیروت، ص ۳۴۳ به‌بعد. و نیز به: فتوح البلدان، چاپ بیروت، ص ۲۴۲ به‌بعد. و همچنین به: الکامل فی التاریخ (کامل ابن اثیر)، ج ۲، چاپ بیروت، ص ۳۸۴ به‌بعد نگاه کنید.

بود که توانستند انظار و افکار آنان را به سوی اسلام جلب کنند و تمدن باشکوهی را در مناطق مزبور بنیان گذارند. در اینباره جادارد توضیحی بیاوریم و به اشاره واجمال، بسنده نکنیم.

۳

برخورد مسلمانان با مردم بین النهرین

باید دانست که بخش مهمی از بین النهرین، نه از راه جنگ بلکه از طریق «مصالحه» گشوده شد و مسلمین با ساکنان آن سرزمینها به ملایمت رفتار نمودند و بدانها در حفظ آئین خود، آزادی دادند بلکه دفاع و حمایت از ایشان را برعهده گرفتند! ابن اثیر در تاریخش می نویسد:

«در محرم این سال (۱۲ هجری قمری) ابوبکر به خالد بن ولید که در یمامه بود نامه نوشت و او را فرمان داد تا به سوی عراق حرکت کند. و برخی گفته اند که خالد از یمامه به مدینه وارد شد و ابوبکر وی را روانه عراق کرد (بهر صورت) خالد رهسپار عراق گردید و در بانقیاء و باروسما و ألیس فرود آمد و اهالی آن دیار با او مصالحه کردند» (۱۴) بنا به گزارش طبری و ابن اثیر و بلاذری، خالد مسیر خود را ادامه داد و به «حیره» رسید و کارش با مردم

(۱۴) - در عبارت ابن اثیر چنین آمده است: «فی هذه السنة فسی المحرم منها أرسل أبو بكر إلى خالد بن ولید وهو بالیمامة یأمره بالمسير إلى العراق. وقیل: بل قدم المدینة من الیمامة فسیره أبو بكر إلى العراق. عسار حتی نزل ببانقیاء و باروسما و ألیس وصالحه أهلها.» (الكامل، ج ۲، ص ۳۸۴).

حیره نیز به مصالحه پیوست^(۱۵) اینگونه مصالحه‌ها که در نواحی دیگری از بین النهرین هم پیش آمد، بدان صورت بود که قبائل غیرمسلمان، بدون آنکه مجبور باشند از کیش و آئین خود دست بردارند، با مسلمین از در آشتی درمی آمدند و جزیه یا مالیاتی سرانه بدیشان می پرداختند و در برابر اینکار، از حمایت جدی مسلمانان برخوردار می شدند بطوریکه اگر مورد هجوم کسانی قرار می گرفتند، مسلمین موظف بودند تا از ایشان دفاع کنند و حفظ جان و ناموس و مال و امنیت آنان را برعهده گیرند. مقدار مالیات سرانه نیز گران و کمرشکن نبود، مثلاً بنا به نوشته مورخان در همان مصالحه بانقیا و باروسما و الیس، هرکس وظیفه داشت سالیانه ۴ درهم به دولت اسلامی بپردازد، ابن اثیر می نویسد: کانت علی کل رأس أربعة دراهم^(۱۶)! «برعهده هرکس چهار درهم بود»! و چه بسا زکاتی که مسلمانان به دولت می پرداختند، چند برابر بیش از آن مقدار شمرده می شد به ویژه که زنان و کودکان از دادن جزیه معاف بودند^(۱۷).

(۱۵) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۳، ص ۳۴۴ و الكامل، ج ۲، ص ۳۹۲ و فتوح البلدان، ص ۲۴۶.

(۱۶) - الكامل، ج ۲، ص ۳۸۴.

(۱۷) - مالک در کتاب «الموطأ» می نویسد: «مضت السنة أن لاجزية علی نساء أهل الكتاب و لأعلى صبیانهم و أن الجزية لاتؤخذ إلا من الرجال الذی قد بلغوا الحلم. (الموطأ، جزء ۱، ص ۲۵۷، چاپ قاهره) یعنی: «سنت (رسول خدا ص) برای این امر جاری شده که جزیه بر زنان اهل کتاب و کودکانشان نباشد و جزیه، جز از مردانی که به بلوغ رسیده اند گرفته نشود...».

دربرا بر این مالیات سبک ، مسلمانان نسبت به اهل ذمه^(۱۸) وظائف سنگینی داشتند چنانکه پیا مبر بزرگوارا سلام (ص) به آنان آموزش داده بود و نخستین بار که عبدالله بن ارقم را برای گرفتن جزیه فرستاد ، همینکه عبدالله به راه افتاد پیا مبر (ص) او را ندادرداد و فرمود :

أَلَا مَنْ ظَلَمَ مُعَاهِدًا أَوْ كَلَفَهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ أَوْ انْتَقَصَهُ أَوْ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئًا بِغَيْرِ طِبِّ نَفْسِهِ فَأَنَا حَاجِبُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ !^(۱۹)

(۱۸) - برخی از اهل غرض « جزیه اسلامی » را با « باج گرفتن چنگیز » یکسان شمرده اند ! در صورتیکه چنگیز در برابر « ترک تعرض » باج می گرفت ولی اسلام ، از کسانی که جزیه می پرداختند ، حمایت می کرد و خدماتی را بدیشان ارائه می داد . بهمین مناسبت ، مسلمانان از جزیه دهندگان به « معا هدین » یا « اهل ذمه » تعبیر می کردند یعنی کسانی که با مسلمین همپیمانند و یاری و حمایت آنان بر ذمه دولت اسلامی است . مورخان آورده اند که پس از پیکار صفین ، سپاه معاویه گاهی به برخی از شهرهای حجاز و عراق ، تاخت و تاز می کرد ، در یکی از این غارتگریها ، سربازان معاویه خلخالی را بزور از پای زنی یهودی بدر آورده و گردن بندش را به غنیمت بردند . چون این خبر اسفناک را به علی (ع) رساندند امام ، مردم کوفه را گرد آورد و ماجرای مزبور را حکایت نمود و سپس گفت : **فَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهَ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهَ عِنْدِي جَدِيرًا** (نهج البلاغه ، خطبه جهاد ، شماره ۲۶ . مقایسه شود با : الاخبار الطوال ، اثر دینوری ، ص ۲۱۲) یعنی : « اگر مرد مسلمانی در پی این حادثه ، از شدت اندوه بمیرد ، برا و ملامتی نیست بلکه به نزد من امری شایسته است ! » اسلام در برابر حمایتی تا این اندازه ، اندک مالیاتی از اقلیت های مذهبی می گرفت ، آیا این روش را با رفتار چنگیز و آتیلای می توان برابر شمرد ؟ !

(۱۹) - الخراج ، اشرقا ضی ابو یوسف ، چاپ قاهره ، ص ۱۳۵ ، و نیز فتوح البلدان ، ص ۱۶۷ .

«بدان، هر کس که به همپیمانان غیر مسلمان ستم روا دارد، یا او را به کاری بیش از توانش وادارد، یا بر او (بی دلیل) عیب نهد، یا از او چیزی را بدون رضایتش بگیرد، من روز رستاخیز با وی ستیزه می‌کنم!..»

مسلمانان در صدر اسلام این سفارش را از یاد نبرده بودند از اینرو، رفتار نیک آنان در دیگران اثر خوبی به جای نهاد و اهل ذمه را برای پذیرفتن اسلام آماده ساخت بدانگونه که مورخان آورده‌اند: «چون اهل ذمه، وفای مسلمین و خوشرفتاری ایشان را درباره خود دیدند با دشمنانشان، دشمنی کردند و در برابر آنها، یا ورمسلمانان شدند»^(۲۰). در اینجا مناسب می‌دانم، رأی یکی از خاورشناسان آگاه و برجسته غرب را گزارش کنم تا معلوم شود که مورخان و پژوهشگران اسلامی، در این داوری تنها نیستند.

توماس آرنولد *Thomas Arnold* شرقشناس مشهور انگلیسی در کتاب: «تاریخ گسترش اسلام» چنین می‌نگارد:

«از شواهد و نمونه‌هایی که قبلاً در مورد آزادی‌هایی که برای اعراب مسیحی از طرف مسلمانان فاتح در قرن اول هجری و سپس ادامه آن در زمانهای بعد نقل شد، می‌توان استنتاج نمود که قبائل مسیحی که اسلام را پذیرفتند تنها با طیب خاطر و به اختیار و با آزادی عمل کامل، به اسلام گرویدند»^(۲۱).

پس، مسلمان شدن مسیحیان در بین النهرین از بیم شمشیر مسلمین صورت نپذیرفت و اگر آنان می‌خواستند بر آئین خود استوارمانند، راه اینکار بروی ایشان باز و هموار بود؛ قبائل شورشگری هم که به جنگ مسلمانان آمده و منهزم شدند، با ملاحظه

(۲۰) - «فلما رأى أهل الذمة وفاء المسلمين لهم و حسن السيرة فيهم صاروا أشداء على عدو المسلمين و عوناً للمسلمين على أعدائهم» (الخراج، ص ۱۴۹).

(۲۱) - تاریخ گسترش اسلام، اثر توماس آرنولد، ترجمه دکتر ابوالفضل عزتی، چاپ دانشگاه تهران، ص ۳۹.

شکست آبرقدرتی چون ایران، به سوی اسلام رغبت یافتند بویژه که دلگرمی آنها به دولت ایران بود و از سوی دولت مزبور حمایت می شدند. آنها هنگامی که شور ایمان و فداکاری جنگاوران مسلمان را دیدند، تکان خوردند و چون با منطق روشن مسلمین درباره توحید برخورد کردند، بدان روی آوردند. بی تناسب نیست که درباره هر یک از این امور، توضیحاتی را ارائه دهیم تا معلوم شود که آنچه گفتیم مبتنی بر رخ داده های تاریخی است نه چیزی دیگر!

دولت ساسانی هر چند از قبائل شورش بر ضد مسلمانان پشتیبانی می کرد ولی از آنجا که اوضاع داخلی کشورش به لحاظ زلزله سلطنت و ناخشنودی مردم، وخیم بود طبعاً نمی توانست با نیروی مؤمن و پرحرارت سپاه اسلام مقابله کند از اینرو نه تنها حمایتش از قبائل عرب در سواد عراق و حیره بجایی نرسید بلکه در رویارویی با مسلمین، تمام قلمرو خود را از دست داد!

بلاذری گزارش می کند که: «در روز نبرد قادسیه، چهار هزار سپاهی با رستم فرخزاد در جنگ حضور داشتند که آنانرا گسارد شاهنشاهی! می نامیدند. این چهار هزار تن ایرانی، از مسلمانان امان خواستند تا در هر کجا از سرزمین اسلام مایل بودند فرود آیند، و با هر کس که دوست داشته باشند همپیمان گردند و برای آنان عطایی مقرر شود، و مسلمین نیز آنچه درخواست نمودند، بدیشان بخشیدند»^(۲۲) این گروه، چنانکه مورخان نوشته اند: سرانجام به میل خود، مسلمان شدند و در شهر کوفه اقامت گزیدند.^(۲۳) هنگامی که زبندگان سپاه ایران با چنین روحیه ای به میدان جنگ آمده بودند،

(۲۲) - «کان مع رستم یوم القادسیة أربعة آلاف یسّمون جنسدا شها نشاه، فاستأمنوا علی أن ینزلوا حیث أحبّوا ویحالفوا من أحبّوا و یفرض لهم فی العطاء فأعطوا الذی سألوه» (فتوح البلدان، ص ۲۷۹).

(۲۳) - در فتوح البلدان (ص ۲۷۹) می خوانیم: «أسلموا علی مثل أسلم علیه أساورة البصرة و أتوا الکوفة فأقاموا بها...».

چگونه دولت ساسانی می‌توانست قلمرو خود را از دست ندهد یا در حیره و سواد، به پیروزی نائل آید؟ و هنگامی که یزدگرد پادشاه ایران، در داخل کشور خود آنقدر بی‌پشتیبان و بی‌ویر باشد که بنا به روایتی، بدست آسیابانی کشته شود*! چگونه می‌توان گفت که مردم ایران از فرمانروایی وی راضی بودند و آرزوی زوال حکومتش را نداشتند؟

پس نبرد مسلمانان با دولت ساسانی در حقیقت «نبردی آزادبخش» شمرده می‌شد، به همین جهت ایرانیان، ورود اسلام را به ایران گرامی داشتند و آنرا از جان و دل پذیرا شدند، در صورتیکه می‌توانستند «جزیه» بپذیرند و بر آئین خود پایدار مانند که پیامبر بزرگوار اسلام (ص) درباره‌ی ایشان فرموده بود: *سُنُّوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ*^(۲۴) «با آنان رفتاری کنید که با اهل کتاب باید کرد».

(*) - دینوری در «الأخبار الطوال» می‌نویسد: «فنام یزدجرد لما ناله شدة التعب فلما استثقل نوماً قام إليه الطحان بمنقار الرّحی، فقتله وأخذ سلبه و القاه فی النّهر». (الأخبار الطوال، اثر احمد بن داود دینوری، چاپ قاهره، ص ۱۴۰) یعنی: «یزدگرد را از شدت رنج و خستگی خواب در ربود، چون خوابش سنگین شد آسیابان با چنگک آسیابش او را کشت و جامه‌اش را برگرفت و جسد وی را در رودخانه افکند».

(۲۴) - الخراج، اثر قاضی ابویوسف، ص ۱۴۰. و الموطأ، اثر مالک ابن انس، چاپ قاهره، جزء ۱، ص ۲۰۷ (جالب آنست که گزارش مالک از طریق ائمه شیعه به رسول اکرم (ص) می‌رسد. در سنن او چنین می‌خوانیم: «مالک عن جعفر بن محمد عن أبيه أن عمر بن الخطاب ذكر المجوس فقال: ما أدري كيف أضع في أمرهم؟ فقال عبد الرحمن بن عوف أشهد لسمعت رسول الله (ص) يقول: سنّوا بهم سنّة أهل الكتاب».

مردم حیره و سواد و دیگر نواحی بین النهرین که به عرب آمیخته و با ایشان نزدیکتر از پارسیان بودند، نیز از این ماجراها بی خبر نماندند و سرانجام دل به اسلام سپردند بویژه که می دیدند در هر منطقه ای جنگ رخ می دهد، مسلمانان با نیروی عجیب ایمان و توکل به خدا پیکار می کنند و اعتماد اصلی آنان به عده و عده نیست! چنانکه در آغاز نبرد با رومیان، یکی از سربازان که فراوانی دشمن و کمی رزمندگان مسلمان را دید، به خالد بن ولید گفت:

مَا أَكْثَرَ الرُّومَ وَ أَقَلَّ الْمُسْلِمِينَ!

«رومیان چه بسیار و مسلمانان چه اندکند!»

خالد به او پاسخ داد:

مَا أَقَلَّ الرُّومَ وَ أَكْثَرَ الْمُسْلِمِينَ، إِنَّمَا تَكْثُرُ الْجُنُودُ بِالنَّصْرِ وَ تَقِلُّ بِالْخِذْلَانِ لَا يَبْعَدُ الرِّجَالُ (۲۵)

«مسلمانان چه بسیار و رومیان چه اندکند، سپاهیان تنها با یاری خدا افزایش می یابند و با یاری نکردنش کاهش می گیرند، نه با شمار مردان!»

همین خالد بود که به قبیصة بن یاس - فرماندار حیره - گفت:

فَقَدْ أَتَيْتُكُمْ بِأَقْوَامٍ هُمْ أَحْرَصُ عَلَى الْمَوْتِ مِنْكُمْ عَلَى الْحَيَاةِ (۲۶)!

«من با گروههایی به سوی شما آمده ام که بیش از آنچه شما به زندگی حرص دارید، آنان مشتاق مرگ اند!»

و نیز به عبدالمسیح بن عمرو - نماینده مردم حیره - گفت:

فَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِقَوْمٍ يُحِبُّونَ الْمَوْتَ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْتُمْ شُرْبَ الْخَمْرِ! (۲۷)

«من با گروهی به سوی شما آمده ام که مرگ را چنان دوست دارند که شما شراب را!»

پیدا است که این ایمان پرشور، توده مردم را جلب می کرد و

(۲۵) - تاریخ الأمم والملوک (تاریخ طبری)، ج ۳، ص ۳۹۲.

(۲۶) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۳۴۴.

(۲۷) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۳، ص ۳۴۵.

آنان را برای شنیدن پیامی که چنین طوفانی در دل پیروانش پدیدآورده بود، آماده می‌ساخت.

از سوی دیگر پیام تازه، از روشنی و صراحت و استواری ویژه‌ای برخوردار بود و در خلال آن، آراء پیچیده و متناقض مذاهب دیگر درباره مبدء عالم و روابط انسان با خدا، دیده نمی‌شد. اسلام نه مانند مسیحیت نسطوری، خدای قائم بذات و بی‌نیاز را با بشری همچون عیسی (ع) که روزی زاده شد و روزی دیگر از جهان برفت و خود نیازمند و عبادتگر و دردمند بود، متحد می‌شمرد^(۲۸) و نه همچون آئین زرتشت، در کار آفرینش به دو مبدء مستقل (اهورا مزدا و اهریمن) قائل بود که یکی «نیک آفرین» و دیگری «شر آفرین» باشد.^(۲۹) بلکه خیر و شر را

(۲۸) - فرقه نسطوری، به قول دکتر جرج شحاته قنواتی عقیده داشتند که: در مسیح، دو شخصیت الهی و انسانی همراه بوده است! وی می‌نویسد: «مؤدّی موقف النسطورية هو أنّ فی المسيح شخصین، أحدهما إلهیّ و الآخر إنسانیّ» (المسیحیّة و الحضارة العربیّة، چاپ بیروت، ص ۷۹).

(۲۹) - چنانکه کتاب اوستا (بخش وندیداد)، آفرینش زمستان و گرمای سخت و مورچه و امثال اینها را به اهریمن نسبت می‌دهد و آفرینش امور خیر را به اهورا مزدا منسوب می‌دارد (به: وندیداد اوستا، ترجمه دکتر موسی جوان، چاپ تهران، فصل اول بنگرید). در کتاب قدیمی «دینگرد» نیز دفاع از ثنویت به وضوح دیده می‌شود بطوریکه دکتر محمد معین می‌نویسد: «در دینگرد، نصف بیشتر مطالب، وقف دفاع از ثنویت در برابر یکتا پرستی مطلق ادیان کلیمی، مسیحیت و اسلام است.» (مزدیسنا و ادب پارسی، چاپ تهران، ص ۲۵). البته برخی گفته‌اند که: «درگاتهای زرتشت، از ثنویت خبری نیست و این اندیشه، در دیگر بخشهای اوستا آمده است»!

وَلَمْ
در سایه قدرت خدای یکتا می‌دید و می‌گفت: کُلِّ مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ (النساء: ۷۸) «بگو همگی از نزد خدا است».
قرآن، کتاب آسمانی مسلمانان تعلیم می‌داد که: با خدای
جهان، خدای دیگری نیست چرا که در آن صورت هر دسته از آفریدگان
تابع خداوند خود بودند و همچون خدا یا نشان از یکدیگر جدایی
و استقلال داشتند و در نتیجه، خیر و شر چنانکه در این جهان
ملاحظه می‌شود، بهم نمی‌می‌خستند، قرآن کریم می‌گوید: مَا كَانَ
مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ^(۳۰) (مؤمنون: ۹۱)

به هر صورت، اسلام هنگامی با زرتشتیان، روبرو شد که به
ثنویت‌گرایی داشتند خواه این پندار را از زرتشت
گرفته بودند یا از دیگری! با اینهمه، درگاتها نیز
سخنانی دیده می‌شود که رنگ ثنویت‌تندی دارد مانند
آنچه که در زیر می‌خوانیم:

«من می‌خواهم سخن بدارم از آن دو گوهری که در آغاز
زندگانی بوده‌اند، از آنچه آن یکی مقدس، بدیگری خبیث،
گفت که: فکر و تعلیم و خرد و آرزو و گفتار و کردار
و روح ما با هم پگانه و یکسان نیست...!» (گاتها،
یسناوی ۴۵، فقرة ۲ ترجمه ابراهیم پورداود).

(۳۰) - «با او هیچ خدایی نیست که اگر بود، هر خدایی
آفریدگان خود را به همراه می‌برد». این سخن قرآنی،
بدان قاعده عقلی اشاره دارد که: «هر معلولی، تابع علت
خویش است و اگر علت‌ها از یکدیگر مستقل باشند،
معلول‌ها نیز ناگزیر از هم جدا خواهند بود...».

اسلام، به آئین مانی نیز شبیه نبود که شرک را از زرتشتیگری و رهبانیت را از مسیحیگری گرفته و به پندار خود، آئین تازه‌ای ساخته بود! ^(۳۱)

از اینرو اسلام برای مردم بین النهرین، به صورت پیامی نو و روشن و استوار جلوه‌گر شد که پیروانی با ایمان و پرشور داشت و بر قدرتهای بزرگ جهانی (ایران و بیزانس و مصر...) فائق آمد و با توکل بر خدای یگانه، آنها را درهم شکست. این بود که آن مردم، به تدریج مذاهب خود را به دست فرا موشی سپردند و به سوی اسلام گرویدند و به برکت وحدت و هماهنگی با دیگر مسلمانان، آماده شدند تا تمدن درخشانده اسلامی در سرزمینشان گام نهند.

۴

شهرسازی در بین النهرین

فتح بین النهرین که در روزگار خلافت ابوبکر آغاز شده بود در دوران خلیفه دوم عمر به پایان رسید. در سال چهاردهم هجری، «أُبُلَّه» به دست مسلمانان افتاد، عُتْبَةُ بْنُ غَزْوَانَ به کنسار شَطِّ الْعَرَبِ فرود آمد و در آنجا محلی را برای اردوگاه نظامی خود برگزید. سپس از خلیفه اجازه گرفت تا اردوگاه وسیعتری را در نزدیکی مُحَمَّرَه (خرم شهر کنونی) بپا دارد و بدین ترتیب در سال ۱۶ هجری قمری، شهر بصره برای سکونت آماده شد در حالیکه ساکنانش بیش از ۸۵۰ تن نبودند. مردم بصره در آن هنگام، خانه‌ها و مسجد شهر را با قَصَب (نی) ساخته بودند ولی پس از مدتی آنها را بازسازی نمودند و در ساختمان خانه و مسجد از خشت بهره‌گیری کردند زیرا که بناهای مزبور در معرض خطر آتش سوزی قرار داشتند.

(۳۱) - در این باره به: «آثار الباقیه» اثر بیرونی، ترجمه اکبر دانا سرشت، چاپ تهران، ص ۲۲۹ نگاه کنید. محمد بن اسحاق ندیم هم در کتاب: «الفهرست» بگونه‌ای گسترده از مانی و کیش او سخن گفته است.

بزودی مسلمانان از اطراف و اکناف به بصره روی آوردند تا آنجا که جمعیت این شهر در دوران خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) به ۶۰ هزار تن رسید! و از مراکز مهم داد و ستد و بازرگانی به شمار آمد و مساجد متعددی در آن بنا گردید و رودخانه های اُبْلَه و مَعْقِل را^(۳۳) در آن احداث کردند و نخلستانهای فراوان در آنجا پدید آوردند و رویهمرفته، خرمی و رونق بسیار یافت و ادیبان و شاعران و متکلمان و فقیهان و مفسران نامداری از بصره برخاستند که در صفحات آینده از ایشان یاد خواهیم کرد. تا آنجا که جغرافیدان مشهور اسلامی، محمد بن احمد مقدسی در روزگار خود (قرن چهارم هجری) بصره را از بغداد هم برتر شمرده و می نویسد: «من، این شهر را از بغداد خوشتر دارم برای آسایشی که در آنجا هست و صالحان بسیار که در آنجا دنیا را بر می برند»^(۳۴).

شهر مهم دیگری که در دوران زمامداری خلیفه دوم در بین النهرین ساخته شد، کوفه بود. این شهر با اجازه خلیفه و به اهتمام سعد بن ابی وقاص، در کنار فرات بنا گردید. بنا بر روایات ایرانی، پیش از بنای کوفه شهری در همان محل وجود داشت که هوشنگ پیشدادی آنرا ساخته بود و سورستان نامیده می شد و پس از ویرانی شهر

(۳۲) - «و بلغ عدد سكاها في خلافة علي بن أبي طالب (ع) ستين ألفاً» (موسوعة العراق الحديث، ص ۱۲۳).

(۳۳) - این رودخانه در زمان خلافت عمر، به اهتمام مَعْقِل بن یسار - یکی از صحابه پیا مبرص - از فرات منشعب گردید و ضرب المثل مشهور عربی: «إِذَا جَاءَ نَهْرُ اللَّهِ بَطَلَ نَهْرُ مَعْقِلٍ» به همین رودخانه اشاره می کند.

(۳۴) - «و البلد أعجب إلي من بغداد لرفقها و كثرة الصالحين فيها» (أحسن التقاسيم في معرفة الأقاليم، چاپ لیسن، ص ۱۱۷).

مزبور، سعد بن ابی وقاص آنرا تجدید بنا کرد.^(۳۵)

ساختمان کوفه چند ماه پس از بصره (در حدود سال ۱۸ هجری قمری) آغاز شد و پس از مدت کوتاهی قبائل گوناگون جُذَام^(۳۶) و هَوَازَن^(۳۷) و خُزَاعَه^(۳۸) و غُطَفَان^(۳۹) و خَزَرَج^(۴۰) و مُرَاد^(۴۱) و هَمْدَان^(۴۲) و دیگر قبائل عرب روی بدان نهادند و جمعیتش در روزگار خلافت امیر المؤمنین علی (ع) به ۶۵ هزار تن رسید و به تدریج مساجد و بناهای رفیع

(۳۵) - به: «دائرة المعارف فارس» به اهما مدکتر مصاحب، ذیل واژه «کوفه» نگاه کنید. بلاذری در فتوح البلدان، ص ۲۷۵ نیز به این امر اشاره کرده است.

(۳۶) - این قبیله، مسیحی بودند و در صحراها (میان حجاز و سوریه و مصر) به سر می بردند سپس به مسلمانان پیوستند و پس از جنگ «یَرْمُوک» به یاری ایشان برخاستند.

(۳۷) - قبیله هوازَن در شمال جزیره العرب می زیستند و پس از نبرد «حَنَین» به اسلام گرویدند. پیش از مسلمان شدن، بر آئین بت پرستی بودند.

(۳۸) - قبیله خُزَاعَه در اصل، یمنی بودند سپس به مکه کوچ کردند و به کلیدداری کعبه رسیدند. آنان نیز اسلام آوردند.

(۳۹) - غُطَفَان، در جنگ احزاب (خندق) به نبرد مسلمین آمدند. سپس مسلمان شدند و در جنگ «جمل» با عائشه همراه بودند و در پیکار «زاب» امویها را یاری دادند.

(۴۰) - قبیله خَزَرَج، اصل یمنی داشتند و پس از شکستن «سَدِّ مَآرِب» به مدینه کوچ کردند و به همراه همتای خود - قبیله اَوْس - اسلام آوردند و در همه غزوات، یارِ پیاپی مبر (ص) بودند.

(۴۱) - قبیله مُرَاد، از قبائل جنوب عربستان بودند و بُت «یَغُوث» را می پرستیدند. سپس اسلام آوردند و بعد از وفات رسول اکرم (ص) مرتد شدند. آنگاه در خلافت ابوبکر دوباره به اسلام بازگشتند. ابن ملجم مرادی، قاتل امام علی علیه السلام از همین قبیله بوده است.

(۴۲) - این قبیله (هَمْدَان) نیز یمنی و بت پرست بودند و به دست علی علیه السلام اسلام آوردند و از شمال صنعا، به کوفه آمدند و در پیکار صفین به همراه امام، با معاویه جنگیدند.

با گنج و آجر در آنجا ساخته شد و از مراکز مهم نشر ادب و فقه و حدیث و تفسیر و دیگر علوم اسلام به شمار آمد به ویژه که امام علی (ع) از مدینه بدانجا فرود آمد و کوفه را مرکز فرمانروایی خود قرار داد و صدچندان براهمیتش افزود و یاران و شاگردان امام (ع) بساط علوم اسلامی را در آن شهر گسترده کردند که شرح این همه، به خواست خدا خواهد آمد.

کوفه و بصره را «عراقین» می نامند و آن دورا کانون دانش و فرهنگ اسلامی در بین النهرین می شمارند.

از مناطق دیگری که در عصر خلیفه دوم بازسازی شد باید موصِل را نام برد که پیش از فتح اسلامی آنرا خولان می نامیدند. این شهر که در میان دجله و فرات قرار گرفته و عراق و جزیره* را به یکدیگر می پیوندد، در سال ۲۰ هجری قمری ساخته شد و به تدریج گسترش یافت و نهر سعید در آن حفر گردید و مساجد و بناهای شکوهمند و دیوارهای بلند برایش ساختند که آنرا سور موصِل نام نهادند و بزودی کسانی از قبائل مختلف عرب بویژه از رَبیعه و مُضر در آنجا گرد آمدند و مردم موصِل با بهره گیری از رودخانه دجله، به شهر خود رونق بخشیدند چنانکه نخلستانها و مزارع سرسبز و آسیابهای آبی فراوان در آن دیار پیدا شدند. از سوی دیگر دانشهای اسلامی در موصِل راه یافت و قاریان و محدثان و فقیهان و ادیبان بسیار در آن شهر پدید آمدند.

البته شهرهای پرشکوه دیگری همچون واسط و بغداد نیز در (۴۵) (۴۶)

* - جزیره، بنا بر مرزبندیهای امروز، بخشی از شمال سوریه و مقداری از خاک ترکیه را نیز فرا گرفته است.

(۴۳) - قبایله ای بودند که اصل یمنی داشتند و از آنجا به شمال جزیره العرب و سپس به شمال فرات مهاجرت کردند.

(۴۴) - قبایله ای از اهل حجاز که به کثرت افراد مشهور بودند و به «عدنان» یکی از اجداد پیامبر اسلام (ص) می رسند.

(۴۵) - این شهر، در زمان حجاج بن یوسف ثقفی ساخته شد.

(۴۶) - بغداد، در زمان منصور عباسی بنا گردید.

بین النهرین بنیانگذاری شدند که پس از دوران خلافت عمر آنها را ساختند و در جای خود از آنها یاد خواهیم کرد.

علاوه بر این، مساجد فراوانی در روزگار خلافت عمر بنا گشت که برخی، رقم آنها به چهار هزار مسجد رسانده اند و بخشی از مساجد مزبور در بین النهرین ساخته شد که کانون تجمع علمای دین و جویندگان دانش به شمار می آمد. در همین عصر، راهها و جاده ها را اصلاح کردند و پلها و بازارها پدید آوردند. در هر شهری برای رسیدگی به نظام امور و جرائم عمومی، دارا لایما ره ای ساختند. بلاذری در فتوح البلدان می نویسد: «(سعد بن ابی وقاص) مسجد و دارا لایما ره کوفه را در جایگاهی مرتفع و در پیرامون آن، بنا کرد»^(۴۸). برای مسافران، در شهرهای اسلامی میهمانخانه ها ترتیب دادند و «عمر فرمان داد تا برای کسانی که از دیگر شهرها (به کوفه) وارد می شوند میهمانخانه های بسازند و مسافران در آنجا فرود می آمدند»^(۴۹). نهرهای تازه حفر کردند و خانه های جدید ساختند و خلاصه، آبادانی بسیار فراهم آوردند.



چهره عدالت در بین النهرین

چنانکه دانستیم بین النهرین، نزدیک $\frac{3}{4}$ از خاک عراق را در بر می گیرد و کانون فرهنگ و تمدن آن سرزمین، در عراق واقع شده است. خلیفه دوم، عراق را به دو ولایت تقسیم کرد، ولایت بصره و ولایت کوفه، و هر یک از این دو ولایت را بلحاظ اداری و مالی

(۴۷) - جمال الدین محدث در: «روضة الأحباب» برای نقل رفته است.

(۴۸) - «وضع مسجدها و دار إمارتها فی مقام عالی و ما حوله» (فتوح البلدان، ص ۲۷۵).

(۴۹) - «أمر عمر أن يتخذ لمن يرد من الآفاق داراً فكانوا ينزلونها» (فتوح البلدان، ص ۲۷۷).

مستقل ساخت و برای هر کدام امیری برگزید و در هر شهری، کسی را به مقام قضاء برگماشت و در امور مالی، مأمورویژه‌ای تعیین کرد که او را «عامل خراج» می‌خواندند و خود بر همه کارگزارانش نظارت داشت و کار آنها را حسابرسی می‌کرد و اگر امیری دست به ستم می‌آلود، او را آشکارا کیفر می‌داد و حق مظلوم را از وی می‌ستاند. ابوجعفر طبری می‌نویسد: «عمر بن خطاب» خطبه خواند و گفت: ای مردم! سوگند بخدا که من کارگزارانی به سوی شما نمی‌فرستم تا بر پیکرتان تازیانه زنند و اموالتان را بگیرند ولی آنها را به سویتان می‌فرستم تا دین و سنت (پیا مبرتان) را به شما بیاموزند. پس هر کس که رفتاری جز این با او شده است باید تا شکایت به من آورد و قسم به کسی که جان عمر در دست او است من حتماً قصاص خواهم کرد! در این هنگام عمرو بن عاص برجست و گفت: ای امیر مؤمنان، اگر مردی از فرماندهان مسلمین که بر رعیت گماشته شده، یکی از افراد رعیت خود را تأدیب کند، آیا درباره او هم قصاص روا می‌داری؟ عمر پاسخ داد: آری سوگند به کسی که جان عمر در دست او است در آن هنگام، قصاص خواهم کرد و چگونه نکنم با اینکه دیدم رسول خدا (ص) درباره خودش^(۵۰) قصاص

(۵۰) - ممکن است این موضوع با آن حادثه پیوند داشته باشد که نوشته‌اند رسول اکرم (ص) پیش از جنگ «بدر» صفوف یا رانش را مرتب می‌کرد، در آن هنگام از برابر «سواد بن غزیّة» گذر کرد که از صف منحرف شده بود. پیا مبر با ترکه‌ای که در دست داشت به شکم او زد و فرمود: ای سواد، راست با ایست. سواد گفت: ای رسول خدا مرا به دردآوری با آنکه خداوند ترا برای اجرای حق فرستاده است بنا بر این اجازه قصاص به من ده! رسول اکرم بلافاصله شکم خود را عریان نمود و گفت: قصاص کن! سواد پیا مبر را در آغوش گرفت و بر پیکرش بوسه زد و گفت چون جنگ در پیش است و احتمال می‌رود که کشته شوم خواستم تا بدین وسیله پیکرت را لمس کرده باشم. (به: السیرة النبویة، اثر ابن هشام، چاپ مصر، القسم الأول، ص ۶۶ و نیز به: تاریخ الأمم والملوک، ج ۲، ص ۴۴۶ نگاه کنید.)

(۵۱) می‌فرماید؟! ..

با این‌طرز رفتار، کارگزاران خلیفه جرأت نداشتند دست‌تجاوز به جان و مال مردم درازکنند و از حدود عدالت پای بیرون‌نهند. بنا به گزارش طبری: «چون گروه‌های اعزامی (شهرها) به‌سوی عمر می‌آمدند، عمر درباره‌ی امیرشان از آنها پرسش می‌کرد، همینکه می‌گفتند وی نیکو رفتار است، می‌پرسید: آیا بیماران را عیادت می‌کند؟ اگر می‌گفتند: آری، می‌پرسید: آیا به عیادت غلامان نیز می‌رود؟ و چنانچه پاسخ مثبت می‌دادند، سؤال می‌کرد: رفتارش با مردم ناتوان چگونه است؟ آیا آنها بر درش به انتظار می‌نشینند (یا بزودی اجازه‌ی ورود می‌یابند؟) در صورتیکه به‌یک‌ی از این خصلت‌ها پاسخ منفی می‌دادند، او را از مقامش عزل می‌کرد» (۵۲).

خلیفه، در کارهای عمومی با بزرگان صحابه، به‌راستی می‌نشست و در اکثر امور، از رأی صائب علی بهره می‌برد و آنرا به‌کار می‌بست و می‌گفت: ^(۵۳) «أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ مُّعْضَلَةٍ وَ لَا أَبُوحَسَنٍ لَهَا!». «از مشکلی به خدا پناه می‌برم که بدون حضور ابوالحسن (علی) پیش آید».

(۵۱) - «خطب عمر ابن الخطاب، فقال: يا أيها الناس إني وإلّٰه ما أُرسل إليكم عمالاً ليضربوا أبشاركم ولألّا يأخذوا أموالكم ولكنني أُرسلهم إليكم ليعلموكم دينكم و سنتكم، فمن فعل به شيءٍ سواي ذلك فليرفعه إليّ. فوالذي نفس عمر بيده لأقصته منه. فوثب عمرو بن العاص، فقال: يا امير المؤمنين رأيتك إن كان رجل من أمراء المسلمين على رعيّة فأدّب بعض رعيّته، إنك لتقصّه منه! قال: أي والذي نفس عمر بيده إذاً لأقصته منه، وكيف لأقصّه منه وقد رأيت رسول الله - صلى الله عليه وسلم - يقصّ من نفسه! (تاريخ الأمم والملوك، ج ۴، ص ۲۰۴).

(۵۲) - «كان الوفد إذا قدموا على عمر سألهم عن أميرهم، فيقولون خيراً، فيقول: هل يعود مرضاكم؟ فيقولون: نعم، فيقول: هل يعود العبد؟ فيقولون: نعم، فيقول: كيف صنيعه بالضعيف؟ هل يجلس على بابي؟ فلن قالوا لخصلة منها: لا، عزله!»، (تاريخ الأمم والملوك، ج ۴، ص ۲۲۶).

(۵۳) - تاریخ ابن کثیر (البدایة و النّهایة)، چاپ لبنان، جزء ۷، ص ۳۹۴. مقایسه شود با: أنساب الأشراف، اثر احمد بن حنبل، بلاذری، چاپ لبنان، ص ۱۰۰.

بنا به نوشته مورخان، خلیفه دوم گاهی که از مرکز خلافت دور می‌شد، علی علیه السلام را به نیابت از خود در آنجا می‌گماشت و بر مدینه تولیت می‌داد. طبری (و همچنین واقدی) می‌نویسد: «عمر از مدینه بیرون رفت و علی را در آن شهر جانشین ساخت و گروهی از صحابه را نیز به همراه برد^(۵۴). این بود که در حوزه حکومت وی - از حجاز و عراق گرفته تا ایران و شام - چهره عدالت درخشیدن گرفت.

قاضی ابویوسف می‌نویسد: «عمر، هر ساله خراج عراق را گـرـد می‌آورد سپس، ده تن از اهل کوفه و ده تن از اهل بصره به سویش می‌آمدند و چهار بار خدا را گواه می‌گرفتند که اموال مزبور، حلال و پاکیزه‌اند و در گردآوری آنها هیچ مسلمان و همپیمانی، ستم ندیده است*». در آن روزگار، عمال حکومت از ظلم به افراد رعیت، هر چند مسلمان هم نبودند، پرهیز داشتند چرا که پیاپی بر اسلام (ص) به مسلمانان گفته بود:

مَلْعُونٌ مَنْ ضَارَّ مُسْلِمًا أَوْ غَيْرَهُ، مَلْعُونٌ^(۵۵)!

«کسی که به مسلمان یا غیر مسلمان زیان رساند (و آنرا جبران نکند) از رحمت خدا دور است، آری از رحمت خدا دور است...!»
از اینرو خلیفه دوم به ابی‌عبیده نامه نگاشت و فرمان داد که: «مسلمانان را از آنکه بر کسی از اهل ذمه ستم کنند، بازدارد^(۵۶)». پرواضحت که این رفتار نیز از عوامل مؤثر در جلب قلوب ذمی‌ها به سوی اسلام شد و معاهدین بین النهرین را به قبول دین حق برانگیخت.

(۵۴) - عبارت طبری چنین است: «خرج عمر، وخلف علیاً علی المدینة وخرج معه الصحابة» (تاریخ الأمم والملوک، ج ۴ ص ۶۳) و در عبارت واقدی چنین می‌خوانیم: «واستخلف علی المدینة، علی بن ابی طالب و خرج من المدینة» (فتوح الشام، اثر محمد بن عمر، واقدی، جزء ۱، ص ۲۳۶).

(*) - «أن عمر بن الخطاب كان يجبي العراق كل سنة... ثم يخرج اليه عشرة من اهل الكوفة وعشرة من اهل البصرة يشهدون اربع شهادات بالله انه من طيب، ما فيه ظلم مسلم ولا معاهد...» (الخراج، ص ۱۲۴).

(۵۵) - الخراج، اثر قاضی ابویوسف، ص ۱۰۷.

(۵۶) - «وعمر بن الخطاب كتب الي أبي عبدة يا مره أن يمنع المسلمين من ظلم أحد من اهل الذمة» (الخراج، اثر قاضی ابویوسف، ص ۱۰۷).

انتشار قرآن کریم در بین النهرین

پس از آنکه روزگار عمر سپری گشت، دوران خلافت عثمان بن عفان (سال ۲۴ هجری قمری) فرا رسید. از عثمان نقل شده که روزی گفت: «عمر برای خشنودی خدا، خانواده و نزدیکانش را از ثروت محروم می‌کرد و من برای خشنودی خدا، به خانواده و نزدیکانم بذل و بخشش می‌کنم»^(۵۷) و اتفاقاً همین کار عثمان، مایه اعتراض و شورش مردم را فراهم آورد و عاقبت به کشته شدنش انجام می‌شد. بهر حال از جمله کارهای ارزشمندی که در روزگار خلیفه سوم، صورت گرفت، نسخه برداری از قرآن کریم و پراکنده ساختن آن در شهرهای مهم و پرجمعیت اسلامی بود. شرح این اقدام برجسته چنانکه از آثار تاریخی و روایی برمی‌آید چنان است که:

حَذِيفَةُ بْنُ يَمَانَ يَكِيٌّ مِنْ يَارَانَ رَسُولُ الْكَرَمِ (ص)، در ماجرای فتح ارمنستان با سپاهیان شام هم‌رزم بود و همچنین در مصالحه آذربایجان^(۵۸) با اتفاق سپاه عراق شرکت داشت. حذیفه در این سفرها می‌شنید که شامیان و عراقیان گاهی بر سر خواندن آیه‌ای از قرآن به اختلاف می‌افتند و هر کدام قرائت خود را صحیح میدانند و دیگری را تخطئه می‌کنند. این امر بر حذیفه که مردی پرایمان و غیور بود گران آمد و از بیم آنکه مبادا مسلمانان در کار قرآن همچون یهود و نصاری را اختلاف بی‌پایند، از یاران خود جدا شد و به مدینه نزد عثمان آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان، پیش از آنکه این امت در کتاب خدا همچون یهود و نصاری اختلاف کنند،

(۵۷) - «إِنَّ عُمَرَ كَانَ يَمْنَعُ أَهْلَهُ وَأَقْرَبَاءَهُ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، وَ أَنِّي أُعْطِيَ أَهْلِي وَأَقْرَبَائِي ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ...» (تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۲۲۶).

(۵۸) - آذربایجان نیز از طریق مصالحه فتح شد و کارش به جنگ نکشید و عهدنامه‌ای که عُبَيْدُ بْنُ قُرْقَدٍ برای مردم آندیسار نوشت، در تاریخ طبری مضبوط است (به تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۱۵۵ نگاه کنید).

آنانرا دریاب !! عثمان از این سخن درشگفت شد و سبب آنرا پرسید، حذیفه ماجرای اختلاف قرائت ها را برای وی بازگفت. عثمان از این حادثه بیم کرد و کس را به نزد حفصه همسر رسول خدا (ص) فرستاد و پیام داد تا مصحفی را که در زمان خلافت ابوبکر از آثار کاتبان وحی و به کمک حافظان قرآن، رونویسی کرده بودند به نزد وی فرستد تا رونوشتی چند از آن تهیه شود و نسخه اصلی را دوباره به حفصه بازگردانند. حفصه این پیشنهاد را پذیرفت.^(۵۹) بزودی چندتن که یکی از آنها زید بن ثابت انصاری (کاتب وحی در زمان رسول اکرم ص) بود از سوی عثمان مأموریت یافتند تا از روی مصحف حفصه، نسخه نگاری کنند. این لجنه، بگفته ابن حجر در سال ۲۵ هجری قمری تشکیل شد و پس از مدتی، نسخ متعددی از تمام قرآن فراهم آمد.^(۶۰)

أبو عمرو دانی در کتاب «المُقْنِع» می نویسد: «بیشتر علماء برآنند که عثمان چون مصحف ها را نوشت، آنها را چهار نسخه کرد و هر یک را به ناحیه ای از نواحی فرستاد. یکی را به کوفه و دیگری را به بصره و سومی را به شام ارسال داشت و یک مصحف را نیز نزد خود (در مدینه) نگاه داشت. و برخی گفته اند که عثمان آنها را هفت نسخه کرد و به مکه و یمن و بحرین هم نسخی را فرستاد».^(۶۱)

(۵۹) - به کتاب: فتح الباری بشرح صحیح البخاری، اثر ابن حجر عسقلانی، چاپ مصر، ج ۹، ص ۱۵ نگاه کنید.

(۶۰) - به کتاب: إلیتقان، اثر سیوطی، چاپ بیروت، ج ۱، ص ۲۰۹ رجوع کنید.

(۶۱) - «أكثر العلماء على أن عثمان بن عفان لما كتب المصحف جعله أربع نسخ و بعث إلى كل ناحية من النواحي بواحدة منهم، فوجه إلى الكوفة إحداً هن و إلى البصرة أخرى و إلى الشام الثالثة و أمسك عند نفسه واحدة. و قد قيل أنه جعله سبع نسخ و وجه من ذلك أيضاً نسخة إلى مكة و نسخة إلى اليمن و نسخة إلى البحرين» (المقنع، اثر ابو عمرو عثمان بن سعيد دانی، چاپ لبنان، ص ۹).

کا رعثمان با موافقت و همراهی گروهی از بزرگان صحابه از جمله علی (ع) روبرو شد. سجستانی به سند صحیح از سُوید بن غفله آورده است که علی فرمود:

«ای مردم! در انتقاد از عثمان زیاده روی نکنید و درباره کاری که وی نسبت به مصحف ها انجام داد و نسخه های (مفلوط را) سوزانید، جز به نیکی یاد نکنید. سوگند بخدا که او درباره مصحف ها، اقدامی ننمود مگر در حضور جمعی از ما (یاران پیامبر). عثمان از ما پرسید: درباره این (اختلاف) قرائت که پیش آمده شما چه می گوید؟ بمن رسیده که برخی از قاریان قرآن به دیگری می گوید: قرائت من، از قرائت تو برتر است. و این امر نزدیک است که به کفر بیانجامد! ما گفتیم: نظر خودت چیست؟ عثمان پاسخ داد: به نظر می رسد که مردم را بر مصحف واحدی گردآوریم که هیچگونه پراکندگی و اختلاف در میان نباشد. همه گفتیم: رأی بسیار خوبی است.»^(۶۲)

همچنین، ابن اثیر در تاریخش آورده که:

«چون علی به کوفه وارد شد، مردی در برابر وی ایستاد و از عثمان بدگویی کرد که مردم را بر مصحف واحدی گردآورده بود! علی علیه السلام بانگ برآورد که: خاموش باش! او، اینکار را در حضور جمعی از ما (یاران رسول) انجام داد و اگر حکومتی که عثمان داشت در دست من بود، همان راهی را می رفتم که او رفت!»^(۶۳)

(۶۲) - «يا أيها الناس لاتغلوا في عثمان ولا تقولوا له إلا خيراً في المصاحف وإحراق المصاحف، قال: ما تقولون في هذه القرائة؟ فقد بلغني أن بعضهم يقول: إن قرائتي خير من قرائتك وهذا يكاد أن يكون كفرًا! قلنا: ما ترى؟ قال: نرى أن يجمع الناس على مصحف واحد فلا تكون فرقه ولا يكون اختلاف. قلنا: نعم ما رأيت.» (المصاحف، اثر ابن ابوداود سجستانی، چاپ مصر، ص ۲۲).
 (۶۳) - «لما قدم علي (ع) الكوفة قام إليه رجل فعاب عثمان بجمع الناس على المصحف، فصاح به وقال: اسكت فعن ملاء منا فعل ذلك، فلو وليت منه ما ولي عثمان لسلكت سبيله.» (الكامل، ج ۳، ص ۱۱۲). در کتاب المقنع، اثر ابو عمرو دانی، ص ۸ نیز از قول علی (ع) آمده است: «لو وليت لفعلت في المصاحف الذي فعل عثمان» یعنی: «اگر پیش از این، به حکومت رسیده بودم، درباره مصحف ها همان کاری را می کردم که عثمان انجام داد.»

البته باید دانست که مصاحف عثمانی، بدون نقطه و اعراب بود ولی این موضوع، مشکلی را در کارقرائت پیش نیاورد زیرا عثمان با هر مصحفی که به شهری فرستاد، قاری ماهری را نیز بدانجا روانه کرد تا مصحف مزبور را بر مردم بخواند. بنا بر آنچه گزارش کرده اند: «عثمان دستور داد تا زید بن ثابت مصحف مدنی را برای اهل مدینه بخواند و عبدالله بن سائب را با مصحف اهل مکه روانه ساخت و مغيرة بن ابوشهاب را با مصحف اهل شام و ابو عبدالرحمن سلمی را با مصحف اهل کوفه و عامر بن عبد قیس را با مصحف اهل بصره،^(۶۴) فرستاد...»

مردم حجاز و شام و بین النهرین (کوفه و بصره) از این معلمان قرآنی، کتاب خدا را می آموختند و از روی مصحف ها*، رونویسی می کردند تا آنکه شهرهای مسلمانان از مصاحف قرآنی پر شد و قرآن مجید بصورت مکتوب، در خانه ها راه یافت و آفاق را از نور خود روشنی بخشید.

(۶۴) - «أَنَّ عَثْمَانَ أَمَرَ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ أَنْ يَقْرَأَ بِالْمَدِينَةِ وَبِعَثْرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ السَّائِبِ مَعَ الْمَكِّيِّ وَالْمَغِيرَةَ بْنِ أَبِي شَهَابٍ مَعَ الشَّامِيِّ وَأَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيِّ مَعَ الْكُوفِيِّ وَعامَرَ بْنَ عَبْدِ قَيْسٍ مَعَ الْبَصْرِيِّ. (به کتاب: دلیل الحیران علی مسوود الظمان، اثر مارغنی، چاپ قاهره، ص ۱۸ رجوع فرمایید و مقایسه کنید با: القراءات القرآنیة، اثر دکتر عبدالهادی فضلی، چاپ بیروت، ص ۲۲).

(*) - این مصحف ها، به: «مصحف امام» شهرت داشتند و برخی از آنها تا چند قرن پس از روزگار عثمان باقی ماندند. ابن کثیر دمشقی که در قرن هشتم هجری می زیسته در تاریخ خود می نویسد: «وفی هذه السنة (سنة خمس و اربعین) توفي زيد بن ثابت الأنصاري أحد كتاب الوحي... وهو الذي كتب هذا المصحف الإمام الذي بالشام عن امر عثمان بن عفان وهو خط جيد قوي جداً فيما رأيته» (البداية والنهاية، جزء ۸، ص ۳۲) یعنی: «در این سال (۴۵ هجری قمری) زید بن ثابت انصاری که یکی از نویسندگان وحی بود وفات یافت و مصحف امام را که اینک در شام باقی است دستور عثمان بن عفان نوشت. خط مصحف مزبور چنانکه من دیدم خطی نیکو و قوی است...»

۷

دولت فرخنده علوی در بین النهرین

عثمان بن عفان در سال سی و پنجم هجری قمری در مدینه کشته شد و مسلمانان با علی (ع) به خلافت، بیعت کردند. در حکومت علوی، خورشید عدالت با درخشندگی بیشتری تجلی کرد و بر جهان اسلامی پرتوافکند و بین النهرین نیز مانند دیگر سرزمینهایی که در حوزه حکومت علی بود، از رفتار دادگران و کریمانه وی برخوردار شد. بویژه که مرکز خلافت در آنروزگار، از حجاز به بین النهرین انتقال یافت و شهر کوفه، نخستین طلوعگاه عدل علوی، به شما را آمد.

علی (ع) از همان روزهای آغازین خلافتش، وظایف مردم را در برابر خود، و تکلیف خود را در برابر مردم روشن ساخت و خطوط اساسی حکومتش را ترسیم نمود و راه و روشی را که میخواست در پیش گیرد، برای مسلمانان توضیح داد. در یکی از خطبه‌هایش از وظایف و تکالیف مزبور چنین یاد می‌کند: «ای مردم! مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی. حق شما بر من آنست که خیر خواهان باشم، و سهمتان را کامل دهم، و به تعلیمتان پردازم تا نادان ننمایید، و آدابتان آموزم تا دانش فراگیرید. و اما حق من بر شما آنست که بر بیعتم وفادار مانید و در حضور و غیاب خیر خواهی کنید و چون شما را بخوانم پذیرا شوید و هنگامی که فرمانتان دهم، فرمان برید...» (۶۵)

(۶۵) - «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ. فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلَا تَجْهَلُوا وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمَا تَعْلَمُوا. وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمْرُكُمْ» (نهج البلاغه، با شرح شیخ محمد عبده، چاپ مصر، خطبه ۳۳ و تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۹۰ و ۹۱) مقایسه شود با: أنساب الأشراف، اثر احمد بن یحیی بلاذری، چاپ لبنان، ص ۳۸۰

در این سخنرانی، علی به حقوق مالی و فرهنگی جامعه که مسؤولیت آن، بر عهده زمامداران نهاده شده، اشاره می‌نماید و ما در تاریخ می‌بینیم که دولت علوی، حقوق مزبور را در کمال شایستگی اداء کرده است.

در دوران خلافت عمر، اموالی که در بیت المال فراهم می‌آمد، به تناسب مقام و درجات مسلمانان تقسیم می‌شد بدین معنی که خلیفه، خدمات گذشته آنرا نسبت به اسلام در نظر می‌گرفت و سهم مسلمانان پیش از را بیش از دیگران مقرر می‌داشت. وی در یکی از سخنرانیهای خود، از این موضوع بدین صورت یاد کرد که:

«سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست - این را سه بار تکرار نمود - هیچکس (از مسلمانان) نیست مگر که در این مال حقی دارد، چه به او داده شود و چه محروم شوند، و هیچکس سزاوارتر از دیگری نسبت به این مال نیست مگر آنکه غلامی مملوک باشد (که غالباً اسیران جنگی بودند و حقی از بیت المال نداشتند) سهم من نیز مانند یکی از مسلمانان است. اما هر یک از ما بر اساس منزلتی که در کتاب خدا و نزد رسولش داریم، سهم می‌بریم و همچنین، بر حسب سختی‌هایی که کسی در راه اسلام دیده است (بهره‌ای دارد) و نیز، به دلیل پیشگام بودن و حاجتمندی افراد، به آنها نصیبی داده می‌شود...»^(۶۶)

نتیجه سیاست مالی عمر این بود که گروهی از مهاجران و انصار - بدلیل خدماتشان به اسلام - از دیگر مسلمانان ثروتمندتر شدند

(۶۶) - «وَاللّٰهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - ثَلَاثًا - مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا لَهُ فِي هَذَا الْمَالِ حَقٌّ أَعْطِيَهُ أَوْ مَنَعَهُ، وَمَا أَحَدٌ أَحَقُّ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا عَبْدٌ مَمْلُوكٌ وَ مَا أَنَا فِيهِ إِلَّا كَأَحَدِهِمْ وَلَكِنَّا عَلَىٰ مَنَازِلِنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ قِسْمِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَ الرَّجُلُ وَ بَلَاءُهُ فِي الْإِسْلَامِ، وَ الرَّجُلُ وَ قَدَمُهُ فِي الْإِسْلَامِ، وَ الرَّجُلُ وَ غَنَائِهِ فِي الْإِسْلَامِ، وَ الرَّجُلُ وَ حَاجَتُهُ...» (تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۲۱۱).

وفواصل مالی بسیاری در میان مردم پدید آمد. خلیفه در سال آخر عمرش، از این کار ناخرسندی نشان داد و متوجه شد که سیاست مالی مزبور، درست نبوده است از اینرو اعلام داشت که: «اگر آنچه را که اکنون می‌دانم از پیش دانسته بودم، ما زاد اموال توانگران را می‌گرفتم و میان مهاجران فقیر تقسیم می‌کردم»^(۶۷). در دوران عثمان نیز «سیاست تبعیض» در تقسیم بیت‌المال ادامه یافت و خلیفه سوم به تصمیمی که عمر بن خطاب در اواخر عمرش گرفته بود، واقعی ننهاد. علی چون به خلافت رسید بنای تقسیم اموال را بر مساوات میان مسلمانان نهاد و درجات ایمانی و خدمات دینی آنها را در توزیع سهامشان دخالت نداد و ثواب خدمتگزاری آنان را موکول به پاداش خداوند دانست که: ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا^(۶۸) (القصص: ۸۵)

امام، در این باره گفت: «اگر این مال از آن من بود، میان مسلمانان بگونه‌ای برابر تقسیم می‌کردم در صورتی که این مال از آن خدا است»^(۶۹)!

ابو اسحاق ثقفی کوفی در کتاب «الغارات» آورده که: «گروهی از یاران علی (ع) به نزد وی آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان، این اموال را به مردم ببخش و اشراف عرب و قریش را بر موالیان و عجم‌ها برتری ده! و هم بر کسانی که بیم‌داری راه مخالفت پویند و به سوی (معاویه) گریزند... علی پاسخ داد: آیا بمن دستور می‌دهید که پیروزی را از راه ستمگری بجویم؟! سوگند به خدا که

(۶۷) - «لو استقبلت من أَمْرِي ما أُستدبرت، لأخذت فضول أموال الأغنياء فقسمتها على فقراء المهاجرين.» (تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۲۶).

(۶۸) - «پاداش الهی برای کسی که به حق گراپید و به کارشایسته پرداخت، بهتر است».

(۶۹) - «لو كان المال لي لسويت بينهم، فكيف وإنما المال مال الله؟» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲).

تا خورشید طلوع می‌کند و ستاره‌های در آسمان می‌درخشد دست بدینکسار نخواهم زد، بخدا اگر اموال ایشان از آن من بود، میان آنها بگونه‌ای برابر تقسیم می‌کرد تا چه رسد بدانکه اموال، از آن خودشان است! (۷۰)

ثقفی می‌نویسد: «علی (ع) هر روز جمعه، بیت المال را آب پاشی می‌کرد سپس نماز نافله در آنجا می‌گزارد و می‌گفت: در روز رستاخیز گواهم باش که من مال مسلمانان را در تو زندانی نکردم! (۷۱)

ابن اثیر در تاریخش می‌نویسد: «مالی از اصفهان به نزد علی آوردند و آنرا به هفت سهم (به شمار بخشهای کوفه) تقسیم نمود و در میان آن مال، گرده‌نانی یافت، آنرا نیز هفت پاره کرد. آنگاه فرماندهان هفتگانه کوفه را فرا خواند و میانشان قرعه افکند تا ببیند که در پرداختن سهم‌ها از کدامین آغاز کند. (۷۲)

(۷۰) - «ان طائفة من اصحاب علی علیه السلام مشوا اليه فقالوا: يا امير المؤمنين اعط هذه الاموال وفضل هؤلاء الاشراف من العرب وقریش علی الموالی و العجم و من تخاف خلافه من الناس و فراره... فقال لهم علی علیه السلام: انا مروني ان اطلب النصرا لجور؟ والله لا افعل ما طلعت شمس و لا ما لاح في السماء نجم، والله لو كان مالهم مالي لو اسيت بينهم فكيف و انما هي اموالهم... (الغارات، اثر ابواسحاق ثقفی، چاپ تهران، ج ۱، ص ۷۵). چنانکه ملاحظه می‌شود در نهج البلاغه تصریح شده که اموال بیت المال، از آن خدا است و در گزارش ثقفی آمده که اموال مزبور از آن مردم است! باید دانست که میان آیند و تعبیر، اختلافی وجود ندارد زیرا خدای سبحان نیازمند به مال و منال نیست و اموالی که بنام او نامگذاری می‌شود، به مردمی که استحقاق آنرا دارند می‌رسد و از آن ایشان است.

(۷۱) - «ان علیاً علیه السلام کان ینضح بیت المال ثم یتنفل فیه ویقول: اشهد لی یوم القیامة انی لم احبس فیک المال علی المسلمین» (الغارات، ج ۱، ص ۵۰). (۷۲) - «قدم علی علی مال من اصبهان فقسمه علی سبعة سهم، فوجد فیه رغیفاً فقسمه علی سبعة، و دعا امراء الأسباع فأقرع بینهم لیمنظر ائیم یعطی اولاً» (الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۹۹).

امام علیه السلام علاوه بر رعایت برابری و عدالت در کمک‌های مالی به مسلمین، احوال روحی نیازمندان را نیز از نظر دور نمی‌داشت و نمی‌خواست که آنها هنگام درخواست کمک، احساس حقارت کنند. ابن کثیر دمشقی در تاریخش آورده که: روزی نیازمندی نزد امام آمد و گفت حاجتی دارم! امام فرمود: اکتب حاجتک علی الارض فانی اکره ان اری ذل السؤال فی وجهک! یعنی: حاجت خود را بر روی زمین بنویس که من خوش ندارم ذلت درخواست را در چهره‌ات ببینم! آن مرد، بر روی زمین نوشت که: ائنی محتاج، من نیازمندم! و علی علیه السلام دستور داد تا جامه‌ای برایش بیاورند و مقداری پول نیز بدو بخشید (البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۱۰ و ۱۱۱).

باز هم ابن اثیر می‌نویسد: «هارون بن عنتره زیدرش روایت کرده که: من، در فصل زمستان بر علی در خورنق وارد شدم و او حوله‌ای کهنه و فرسوده بردوش افکنده بود و در آن می‌لرزید. گفتم: ای امیرمؤمنان، خدا در این مال برای تو و خانواده‌ات سهمی مقرر داشته و تو با خود چنین می‌کنی؟! فرمود: (آری) سوگند به خدا که از سهم شما چیزی برنگرفتم و این حوله را هم از مدینه با خود آورده‌ام.»^(۷۳)

علی (ع) می‌کوشید تا سختی‌های زندگی را بر خود هموار کند شاید با ملاحظه احوال او، سنگینی معیشت بر نیا زمندان سبک تر آید و می‌گفت:

«أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا شَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أَسْوَأَ لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ؟»

«آیا خودم را بهمین راضی کنم که مردم بگویند: این امیرمؤمنان است، بی آنکه در ناخوشا مدهای روزگار با آنها شریک باشم و در سختی زندگی، سرمشق آنان شوم؟»

پیدا است دستاورد دولتی که رهبرش بدینگونه رفتار کند، جز برقراری عدل و انصاف در جامعه چیزی نیست و بی‌تردید در سایه چنین حکومتی، حتی مردمی که به اسلام گردن نهاده‌اند از نعمت عدالت برخوردار خواهند شد چنانکه در دولت علوی مثلاً مسلمانان وظیفه داشتند تا نهرهای اهل ذمه را برای ایشان آباد سازند و در برابر جزیه‌ای که دولت اسلامی از آنان دریافت می‌کرد، از

(۷۳) - «قال هارون بن عنترة عن أبيه: دخلت عليّ عليّ بالخورنق وهو فصل الشتاء وعليه خلق قطيفة وهو يرعد فيه! فقلت: يا أمير المؤمنين إن الله جعل لك ولأهلك في هذا المال نصيباً وأنت تفعل هذا بنفسك؟! فقال: والله ما أُرزأكم شيئاً وما هي إلا قطيقتي التي أخرجتها من المدينة» (الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۳۳۹ و ۳۴۰ و البداية والنهاية، أشر ابن كثير، ج ۸، ص ۳ و ۴).

(*) - نهج البلاغه، نامه شماره ۴۵.

کمکهای مادی و معنوی بدانان دریغ نورزند .
 یعقوبی در تاریخش نامه‌ای را از علی علیه السلام به قرظ بن
 کعب انصاری گزارش کرده که مفاد نامه مزبور، این امر را به روشنی
 نشان میدهد، در آن نامه، امام نوشته است :

«پس (از ستایش خدا و درود بر پیامبر) مردانی از اهل ذمه
 که در حوزۀ ما موریت تو قرار گرفته‌اند، از رودخانه‌ای در اراضی
 خود یاد کرده‌اند که بی‌اثر شده و بزیر خاک رفته است، آباد ساختن
 رودخانه مزبور برای ایشان، وظیفه‌ای است که مسلمین بر عهده
 دارند. پس تو و آنان در این کار بنگرید پس آن نهر را آباد و
 بازسازی کن.» (۷۴)

از تدبیر معیشت و تنظیم امور مالی مسلمین که بگذریم، علی (ع)
 در تعلیم و تربیت مسلمانان و آشنا ساختن آنها با معارف اسلام
 نیز سخت کوشا بود. خطبه‌های حکیمانۀ ای که از این امام بزرگ
 رسیده، خود نشان می‌دهد که چه اندازه می‌کوشیده تا محیط اسلامی
 را از معارف الهی و علوم قرآنی و حکمت عقلی گرم و سرشار
 کند. رسم خلفای پیشین این بود که در میان توده مردم می‌آمدند و
 برای آنان قرآن می‌خواندند و با ایشان از اسلام سخن می‌گفتند
 چنانکه ابن اثیر آورده است: «عمر، در بازارها می‌گردید و
 قرآن می‌خواند و هر جا که مدعیان با او برخورد می‌کردند، در میان
 آنها داوری می‌نمود.» (۷۵) ! علی (ع) این سنت فرخنده را به اوج خود
 رسانید و مسلمانان را در کوی و برزن و مسجد و منبر با معارفی
 عمیقتر از آنچه خلفای پیشین گفته بودند، آشنا ساخت.

(۷۴) - «أما بعد فإن رجلاً من أهل الذمة من عملك ذكروا نهرًا
 في أرضهم قد عفا و ادفن و فيه لهم عمارة علي المسلمين،
 فانظر أنت و هم، ثم أعمار، و أصلح النهر...» (تاریخ
 الیعقوبی، ج ۲، چاپ بیروت، ص ۲۵۳).

(۷۵) - «كان عمر يطوف في الأسواق و يقرأ القرآن و يقضي بين
 الناس حيث أدركه الخوم...» (الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۶۰).

ثقفی در کتاب «الغارات» می‌نویسد: «علی (ع) به بازار وارد شد و نداد در داد: ای گوشت فروشان! هر کس از شما در گوشت حیوانات بدّمَد (و آنرا فربه‌نشان دهد) از ما مسلمانان نیست! بناگاه مردی که (روبروی علی ایستاده بود) از امام روی برگردانید و گفت: سوگند به کسی که در پس هفت پرده‌نشان است، چنین نیست! امام، دست به پشت او زد و گفت: ای گوشت فروش، چه کسی در پس هفت پرده‌نشان است؟! وی پاسخ داد: خداوندگار جهانیان ای امیرمؤمنان! امام فرمود: به خطا رفته‌ای، میان خدا و آفریدگانش پرده‌ای نیست چرا که هر کجا باشند او با ایشان است. آن مرد گفت: ای امیرمؤمنان کفارۀ آنچه که به خطا گفتم چیست؟ فرمود: آنست که بدانم هر جا که هستی خدا با تو است! باز آن مرد گفت: آیا فقیران را (به رسم کفارۀ سوگند) خوراک دهم؟ علی فرمود: لازم نیست زیرا که تو به کسی جز خدایت سوگند یاد کرده‌ای!».

علی (ع) نه تنها خود پیوسته به آموزش مسلمانان می‌پرداخت بلکه نزدیکان و فرماندهانش را نیز برای نیکار می‌گمارد. یعقوبی گزارش نموده که امام، به قیس بن سعد بن عباده - فرماندار آذربایجان - نامه‌ای نگاشت که با چنین عبارتی آغاز شده بود:

أَمَّا بَعْدُ فَأَقْبِلْ عَلَيَّ خَرَجَكَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسِنْ إِلَيَّ جُنْدَكَ بِالْإِنصَافِ وَ عَلِمُ مَنْ قَبْلَكَ مِمَّا عَلَّمَكَ اللَّهُ (۷۶).

«پس (از ستایش خداوند و درود بر پیا مبرش) برگردآوری مالیاتی که بر عهده داری، بحق روی آور و از ره انصاف و برابری با سپاهیان

(۷۶) - «عن علی علیه السلام أنه دخل السوق فقال: يا معشر اللّٰجاء من من نفخ منكم في اللحم فليس منا. فاذا هو برجل مولیه ظهره، فقال كلا والذي احتجب بالسبع! فضربه علی (ع) علی ظهره، ثم قال: يا لحام ومن الذي احتجب بالسبع؟ قال: رب العالمین یا امیر المؤمنین! فقال له اخطأت... ان الله ليس بينه وبين خلقه حجاب لأنه معهم أينما كانوا. فقال الرجل: ما كفارة ما قلت یا امیر المؤمنین؟ قال ان تعلم ان الله معك حيث كنت، قال: اطعم المساكین؟ قال: لا، إنما حلفت بغير ربك! (الغارات، ج ۱، ص ۱۱۲).

(۷۷) - تاریخ الیعقوبی، جزء ۲، ص ۲۰۲.

نیکی کن و از آنچه خدایت به تو آموخته به کسانی که نزد تو هستند
بیا موز.....»

آموزشهای امام که بخشی از آنها در نهج البلاغه گردآمده، بیشتر
دربین النهرین صورت پذیرفته است زیرا چنانکه دانستیم علی مرکز
حکومت خود را از مدینه به کوفه انتقال داد و در آنجا به تدابیر
امور خلافت و تعلیم و تربیت مردم اهتمام نمود.

۸

جنگ دربین النهرین

هنگامی که علی در مدینه بسر می برد، خبر یافت که طلحه و زبیر
بیعت شکنی نموده و سر خلافت دارند. به امام گزارش دادند که
آندو در مکه به عائشه - همسر رسول خدا (ص) - پیوسته اند و از
خونخواهی درباره خلیفه سوم عثمان، سخن می گویند. علی، مردم
مدینه را از این ماجرای آگاه کرد ولی واکنشی که در برابر اینکار
از خود نشان داد، نرم و اصلاح طلبانه بود چنانکه فرمود:

«تا آنجا که از (پراکندگی) جمعیت شما مسلمانان، بیهراس
نیافتم شکیبایی خواهم ورزید، و اگر آنان (از اقدامات تند) دست
بازدارند من نیز از چنین کاری خودداری می نمایم و بهمین خبری
که بمن رسیده بسنده می کنم.» (۷۸)!

پس از آنکه دوباره خبر آمد مخالفان مزبور، آهنگ بصره
کرده اند، امام با گروهی از اهل مدینه، به جانب بصره شتافت و
کسانی را فرستاد تا یارانش را از کوفه نیز گردآورند و این
نخستین باری بود که علی پس از خلافت خود، پای به بین النهرین
نهاد.

بلاذری در کتاب «أنساب الأشراف» آورده است که: در آستانه جنگ

(۷۸) - «أصبر ما لم أخف على جماعتكم، و أكف إن كفوا، وأقتصر
على ما بلغني» (الكامل في التاريخ، اثر ابن اثیر، ج ۳،
ص ۲۰۵).

جمل، حَرِث بن حُوط به نزد امام آمده و گفت: «مگر ممکن است که طلحه و زبیر و عائشه بر امر باطلی گرد آمده باشند؟!». علی بدو پاسخ داد:

يَا حَارِثُ أَنْتَ مَلْبُوسٌ عَلَيْكَ ، إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يُعْرِفَانِ
بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ وَبِأَعْمَالِ الظَّنِّ ، إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ وَ
وَأَعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفْ أَهْلَهُ*.

«ای حارث! به اشتباه در افتاده‌ای حق و باطل، از راه ارزیابی رجال و خوش‌گمانی به این و آن شناخته نمی‌شود، حق و باطل را (با دلیل و برهان) بشناس تا اهل آن‌دورا بشناسی»!.

جنگ جمل بدان گونه که می‌دانیم، به پیروزی سپاه امام و شکست دشمنانش انجامید ولی آنچه با شکوه‌تر بنظر می‌آید، رفتار علی (ع) در این جنگ با مخالفان سیاسی خود بود. زیرا پیش از جنگ مزبور، یاران خویش را از دشمنی و حتی ناسزاگویی به مخالفان باز می‌داشت و امیدوار بود که فتنه مزبور از راه صلح و آشتی فرونشیند و آتش پیکار شعله‌ور نگردد. طبری در تاریخش آورده که علی در مسیر خود به سوی بصره برای سپاهیان خطبه خواند و گفت:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أُمِّلْكُمْ أَنْفُسَكُمْ ، كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَلْسِنَتَكُمْ عَنْ
هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَإِنَّهُمْ إِخْوَانُكُمْ ، وَأَصْبِرُوا عَلَى مَا يَأْتِيكُمْ ، وَ إِيَّاكُمْ
أَنْ تَسْبِقُونَا فَإِنَّ الْمَخْصُومَ غَدًا مِنْ خِصَمِ الْيَوْمِ! (۷۹)

«هان ای مردم! برخودتان مسلط باشید و دست و زبان‌تان را از این قوم بازدارید که ایشانشان برادران شما هستند و در برابر آنچه (از ایشان) به شما می‌رسد شکیبایی ورزید و از این بهره‌ییزید که (درستیزه‌گری با آنان) از دستور ما پیشی گیرید زیرا که فردا، کسی محکوم است که امروز، دشمنی آغاز کند»!.

همینکه امام، به سپاه مخالفان رسید و دانست که آتش پیکار

(*) - أنساب الأشراف، اثر احمد بن یحییٰ بلاذری، چاپ لبنان، ص ۲۳۸ و ۲۳۹ و نیز ۲۷۴.

(۷۹) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۴۹۶.

بزودی افروخته خواهد شد، طلحه و زبیر را ندا کرد تا با آنان سخن گوید (و اتمام حجت نماید). ابن کثیر در کتاب: «البدایة و النّهایة» می‌نویسد:

«چون دوسپاه بر مرکب‌ها نشستند و در برابر هم قرار گرفتند، علی، طلحه و زبیر را فراخواند تا با آن دو سخن گوید، سپس همه گرد یکدیگر آمدند تا آنجا که گردن اسبان نشان درهم رفت! گویند در این هنگام علی به آن دو گفت: می‌بینم که اسبان و مردان و سپاه بسیار فراهم آورده‌اید، آیا هیچ عذری هم برای روز رستاخیز مهیا داشته‌اید؟ از خدا بترسید و مانند آن زنی مباشید که رشته خویش را پس از آنکه به قوت تابید از هم گسست و پاره پاره کرد! (۸۰) آیا من برادر دینی شما نبودم که (ریختن) خون مرا حرام می‌شمردید و من نیز خون شما را حرام می‌شمردم؟ پس چه حادثه‌ای رخ داده که خون مرا بر شما حلال کرده است؟ طلحه پاسخ داد: کار را بر عثمان تباه کردی! علی این آیه را بخواند که: یَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ (۸۱) (در آن روز خداوند، سزایشان را هر چه تمامتر می‌دهد) سپس گفت: نفرین خدا بر قاتلان عثمان باد! ای طلحه آیا همسر رسول خدا (ص) را برای جنگ آورده‌ای و همسر خویش را در خانه پنهان داشته‌ای؟! مگر نه آنکه با من (به خلافت) بیعت کرده‌ای؟ طلحه پاسخ داد: با تو در حالی بیعت کردم که شمشیر برگردنم بود! (۸۲) آنگاه علی روی به زبیر نمود و از او پرسید: تو

(۸۰) - اشاره به آیه ۹۱، از سوره نحل است که می‌فرماید: وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا مِنْ بَدِيقَةِ الْكَاثِبِ.

(۸۱) - آیه ۲۵ از سوره نور.

(۸۲) - اشاره به آنست که: سزای این تهمت را در روز داوری می‌بینی (آیه کریمه درباره تهمت زندگان نازل شده است).

(۸۳) - علی علیه السلام، هیچیک از صحابه را بر بیعت با خود مجبور نکرد. ابو جعفر طبری در تاریخش نوشته است که: «(در آغاز بیعت با علی) سعد بن ابی وقاص را بحضور (امام) آوردند و

را چه چیزی به خروج واداشته است؟! زبیر پاسخ داد: تورا در امر خلافت سزاوارتر از خود نمی بینم! علی گفت: آیا به یاد داری که روزی با رسول خدا (ص) از محلّ بنی غنم گذرمی کردی آنگاه پیاپی نگاهی به من کرد و خندید و تو نیز در روی پیاپی مبرخندیدی و گفستی که: پسرا بوطالب، دست از تکبرش برنمیدارد! پیاپی مبردر پیا سخت گفت: او اهل تکبر نیست و تو درآینده به جنگ وی خواهی رفت در حالی که براو ستم کرده ای! زبیر (ناگهان بخود آمد و) گفت: خدا وندا! آری (بخاطر می آورم) و اگر پیش از این به یاد ما افتاده بود، این راه را نمی پیمودم و سوگند به خدا که هرگز با تو پیکار نخواهم کرد. (۸۴)!

علی بدو فرمود: بیعت کن، سعد پاسخ داد: تا مردم بیعت نکنند، من بیعت نخواهم کرد، به خدا که خطری از سوی من متوجه تو نیست! علی فرمود: بگذارید بروم، آنگاه عبدالله بن عمر را نزد (امام) آوردند و علی بدو فرمود: بیعت کن، عبدالله نیز پاسخ داد: تا مردم بیعت نکنند، بیعت نخواهم نمود، علی فرمود: ضامنی بیاور، عبدالله گفت: من ضامن ندارم! مالک اشتر (به خشم آمده و به امام) گفت: بگذار گردنش را بزنم! علی (ع) فرمود: رهایش کنید، خودم ضامن او هستم...» (تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۲۸). بنا براین، ادعای طلحه درباره علی درست نبود و امیر مؤمنان، کسی را به بیعت با خود وادار نفرمود و اگر طلحه از اطرافیان علی (چون مالک اشتر) بیم کرده بود، ترس وی ربطی به امام نداشت، طلحه هم می توانست در حضور علی - همچون سعد و عبدالله - از بیعت خودداری نماید، پس بیعتش او را به اطاعت از امام ملزم می داشت.

(۸۴) - «فلما ركب الجيشان و تراءى الجمعان و طلب علي طلحة و الزبير ليكلمهما، فاجتمعوا حتى التفتا عن اق خيولهم، فيقال انه قال لهما: اني اراكما قد جمعتما خيلاً و رجالاً وعدداً فهل اعددتما عذراً يوم القيامة؟ فاتقيا الله و لاتكونا: كالتين نقضت غزلها من بعد قوة أنكاثاً، ألم اكن اُخاكما في دينكما؟ حرمان دمي و احرم دمكما؟ فهل من حدث احل لكما دمي؟ فقال طلحة: البتة علي عثمان، فقال علي: يؤمئذ يوفيهما الله دينهم الحق. ثم قال: يا طلحة، اجئت بعرس رسول الله (ص) تقاتل بها و خيأت عرسك في البيت؟ اُما بايعتني؟ قال: بايعتك و السيف علي عنقي! و قال للزبير: ما اخرجك؟ قال: انت و لا اراك بهذا الأمر اُولي به مني! فقال له علي: اُما تذكر يوم مررت مع رسول الله (ص) في بني غنم فنظر إلي و ضحك و ضحكت اليه، فقلت له: لا يدع ابن ابي طالب

با وجود این مذاکرات، علی (ع) دانست که فتنه‌گران اجازه نمی‌دهند تا صلح و دوستی برقرار گردد و هر چند طلحه و زبیر از جنگ کناره‌گیرند، آنان از آشوبگری و جنگ افروزی دست برنمی‌دارند، ناچار بدست و یزدیگری روی آورد به امید آنکه وجدان مخالفان را بیدار کند و از برادرکشی و خونریزی جلوگیری بعمل آورد. طبری می‌نویسد:

«علی به یاران خود گفت: کدامیک از شما آماده است تا این مصحف (قرآنی) و آیاتش را بر مخالفان عرضه کند که اگر دستش را جدا سازند، آنرا بدست دیگر گیرد و چون آن دست را نیز قطع کنند، مصحف را بدنشان گیرد؟ نوجوانی گفت: من! علی در میان یارانش بگردید و اینکار را بر آنها عرضه داشت. اما جز همان جوان، کسی پیشنهادش را نپذیرفت. علی بدو گفت: این مصحف را بدانها نشان ده و بگو که: این قرآن از آغاز تا انجامش میان ما و شما در است و درباره خونهای ما و خودتان خدا را بیاد آرید. مخالفان، بدان نوجوان که مصحف قرآنی در دست داشت حمله ور شدند و دودستش را قطع کردند و او، مصحف را بدنشان گرفت تا سرانجام کشته شد. علی فرمود: اینک زد و خورد بر شما روا گردید، با ایشان پیکار کنید...»^(۸۵)

→ زهوه! فقال لك رسول الله (ص): إنه ليس بمتمرّد، لتقاتلنه وأنت ظالم له! فقال الزبير: اللهم نعم، ولو ذكرت، ما سرت مسيري هذا والله لا أقاتلك أبداً... (البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۶۲ و ۲۶۳ ضمناً) به تاریخ الأمم والملوك، ج ۴، ص ۵۰۱ و ۵۰۲ و الأخبا والطوال دینوری، ص ۱۴۷ و أنساب الأشراف بلاذری، ص ۲۵۱ نیز نگاه کنید.

(۸۵) - «فقال علي لأصحابه: أتيكم يعرض عليهم هذا المصحف وما فيه، فإن قطعت يده أخذه بيده الأخرى، وإن قطعت أخذه بأسنانه؟ قال فتى شاب: أنا، فطاف علي أصحابه يعرض ذلك عليهم، فلم يقبله إلا ذلك الفتى، فقال له علي: اعرض عليهم هذا وقل: هو بيننا وبينكم من أوله إلى آخره، والله في دماءنا ودمائكم. فحمل علي الفتى ورمى يده المصحف فقطعت يده، فأخذه بأسنانه حتى قتل، فقال علي: قد طاب لكم الضراب فقاتلوهم...» (تاريخ الأمم والملوك، ج ۴، ص ۵۰۹) (أنساب الأشراف، أشر بلاذري، ص ۲۴۰).

امام، پس از پایان گرفتن جنگ و شکست دشمن، در میان سپاهیان خود فریاد برآورد:

أَلَا! لَاتَتَّبِعُوا مُدْبِرًا، وَ لَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ، وَلَا تَدْخُلُوا الدُّورَ! ^(۸۶)

«هان (ای پیروزمندان)، فراریان را دنبال نکنید و زخمی را نکشید و به خانه‌ها وارد مشوید...!»

ابن کثیر در تاریخش می‌نویسد:

«(پس از جنگ جمل) علی مدت سه روز در بیرون بصره درنگ کرد آنگاه بیامد و برکشتگان هردو طرف نمازگزارد بویژه برقریشیان آنها نمازی دیگر خواند^(۸۷). سپس هرکالایی که از یاران عاتشه در لشکرگاه آنان یافت همه را جمع کرد و فرمان داد تا آنها را به مسجد بصره برند تا هرکس (از سپاه عاتشه) چیزی از کالاهای خودشان را شناخت، بیاید و آنها را برگیرد مگر سلاحی که از آن بیت المال بود و نشان دولتی داشت^(۸۸)».

(۸۶) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۴۹۲ و نیز: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۵۳ و ۲۵۴.

(۸۷) - زیرا که نسبت خویشاوندی با وی داشتند و تجدیدنمازمیت، در شرع اسلام مستحب است.

(۸۸) - «و أقام علی بظاهر البصرة ثلاثاً، ثم صلی علی القتلی من الفریقین و خص قریشاً بصلوة من بینهم، ثم جمع ما وجد لأصحاب عاتشة فی المعسكر و أمر به أن یحمل إلی مسجد البصرة فمن عرف شیئاً هو لأهلهم فلیأخذه إلا سلاحاً کان فی الخزائن علیه سمة السلطان...» (البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۶۷). مقایسه شود با آنچه طبری در (ج ۴، ص ۵۳۸) از تاریخ خود آورده است. از اینجا فقهاء استدلال کرده اند که گرفتن غنیمت از اهل قبله، مشروع نیست چنانکه ابن کثیر هم در تاریخش نوشته است: «وقد سأل بعض أصحاب علی علیاً أن یقسم فیهم أموال أصحاب طلحة والزبیر فأبى علیهم» (البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۶۷). یعنی (پس از جنگ جمل) برخی از یاران علی از وی درخواست کردند که اموال یاران طلحه و زبیر را در میان ایشان تقسیم کند ولی او از اینکار خودداری نمود...».

این نمونه‌ای از شیوه برخورد امام با مخالفان خود بود که نشان می‌دهد علی (ع) از چه مقام ارجمندی در اخلاق و تقوی بهره‌ور بوده است. مورخان نوشته‌اند که امام، پس از شکست دشمنانش، در برابر عائشه نیز رفتاری بس پسندیده و کریمانه از خود نشان داد. طبری و ابن اثیر و ابن کثیر روایت کرده‌اند که:

امیرمؤمنان علی، پس از آرام شدن اوضاع جنگ، آهنگ ورود به خانه‌ای کرد که عائشه را بدانجا برده بودند. امام در آستانه ورود به منزلگاه عائشه با چند زن مخالف، روبرو شد که برگشتگان جنگ جمل می‌گریستند. یکی از آنها چون دیده‌اش بر امام افتاد نسبت بدو، بدزبانی آغاز کرد! علی سخنان وی را ناشنیده گرفت و به سوی اتاق عائشه رفت و پس از اجازه خواستن، وارد شد و سلام کرد و چند لحظه در آنجا نشست. سپس بیرون آمد و دوباره با همان زن روبرو گردید و بدزبانی‌های وی را شنید اما پاسخی نداد و گذر کرد. یکی از یارانش که به خشم آمده بود گفت: ای امیرمؤمنان، آیا در برابر این زن سکوت می‌کنی با اینکه می‌شنوی چه می‌گوید؟! امام فرمود:

وَيَحْكُ! إِنَّا أُمَرَاؤُنَا أَنْ نَكُفَّ عَنِ النِّسَاءِ وَ هُنَّ مُشْرِكَاتُ،
أَفَلَا نَكُفُّ عَنْهُنَّ وَ هُنَّ مُسْلِمَاتُ؟! (۸۹)

«وای بر تو (از این اندیشه نا صواب)! بما دستور داده شده که در برابرنا سزاهای زنان مشرک از پاسخ خودداری ورزیم، آیا در برابرنا سزاهای زنان مسلمان خاموشی نگیریم؟!»
سپس به محمد بن ابی بکر و زنانی چند از پیروان خود فرمان داد تا عائشه را با توشه کافی، به مدینه بازگردانند و خود با پسرانش چندمیل اورا مشایعت کرد و به فرزندان و سفارش فرمود که تا یک روز با وی رهسپار و همراه باشند. (۹۰)

(۸۹) - البدایة و النہایة، ج ۴، ص ۲۶۸. مقایسه شود با: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۵۴۰ و: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۵۷.

(۹۰) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۵۴۴.

۹

کوفه، پایگاه حکومت علوی

دردوران خلافت علی (ع) به دلیل گستردگی متصرفات اسلامی، لازم بود که امام، دَارُ الْخِلَافَةِ را از مدینه به بین النهرین منتقل فرماید. زیرا با اینکار، حکومت مرکزی به شام و ایران نزدیکتر می‌شد و نظارت و سُلْطَةُ بَیْشْتَری بر جهان اسلامی پیدا می‌کرد. به همین جهت علی^(ع) پس از جنگ جمل بدین مهم اقدام نمود و پیشنهاد انصار را برای ماندن در مدینه نپذیرفت. دینوری در کتاب «الْأَخْبَار الطَّوَال» آورده است که: «چون علی آهنگ رفتن به سوی عراق کرد، بزرگان انصار گرد آمدند و به حضور امام رسیدند. عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ که در غزوه بدر شرکت کرده بود از میان ایشان به سخن درآمد و گفت: ای امیر مؤمنان، ثوابی که بر اثر نماز گزاردن در مسجد رسول خدا (ص) و آمد و شد میان قبر و منبر پیامبر از دست می‌دهی بزرگتر از چیزی است که می‌داری از عراق بدست آوری! و اگر برای جنگ با شامیان می‌روی، عمر بن خطاب در میان ما (اهل مدینه) ماندگار شد و سعد بن ابی وقاص با سپاه قادیسیه و ابوموسیٰ اشعری با سپاه اهواز به پیکار دشمنان رفتند و او را کفایت کردند و کسی از آن جنگاوران وجود ندارد مگر که همانندش به همراه تو است و مردان، به یکدیگر می‌مانند و روزگاران در گردش‌اند! امام، پاسخ داد: اموال و مردان در عراق گرد آمده‌اند و اهل شام به شورش برخاسته‌اند، دوست دارم که بداجا نزدیک باشم. سپس فرمان حرکت به مردم داد و خود از مدینه بیرون رفت و یارانش نیز با او برفتند»^(۹۱).

(۹۱) - «وَلَمَّا هَمَّ عَلِيٌّ بِالْمَسِيرِ إِلَى الْعِرَاقِ، اجْتَمَعَ أَشْرَافُ الْأَنْصَارِ فَأَقْبَلُوا حَتَّى دَخَلُوا عَلِيَّ عَلِيٌّ، فَتَكَلَّمَ عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ وَكَانَ بَدْرِيًّا فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الَّذِي يَفُوتُكَ مِنَ الصَّلَاةِ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَالسَّعْيِ

ورود علی (ع) به کوفه (که مصادف با دوشنبه ۱۲ رجب سال ۳۶ هجری قمری بود) شور و نشاط تازه‌ای در آن منطقه پدید آورد و بزرگان صحابه از مهاجران و انصار و مسلمانان دیگر، روی بدانجا نهادند و جمعیت کوفه به حدود ۶۵ هزار تن رسید و آن سرزمین، به صورت کانون جدیدی برای نشر فرهنگ اسلامی درآمد. در همین دوران بود که بیشتر خطبه‌های پرشکوه امام در منا برومخافل کوفه به ظهور پیوست و مایه‌ای برای تدوین کتاب عظیم «نهج البلاغه» فراهم آمد که در سه قرن ونیم بعد، ابوالحسن شریف‌رضی به گردآوری آنها همت گماشت^(۹۲). همان کتاب ارجمندی که خاورشناس شهیر فرانسوی لوئی ماسینیون *Louis Massignon* درباره‌اش می‌گوید: «خطبه‌ها و موعظه‌هایی که نهج البلاغه در بردارد، از برترین دستاوردهای اندیشه اسلامی در طول زمان به‌شمار می‌رود»^(۹۳)!

امام برای کوفیان با چنان گیرایی و عظمتی از معارف الهی سخن می‌گفت که برخی از مردم ساده‌دل می‌پنداشتند که او خدای سبحان را دیده است! چنانکه ذُعَلَبِ یَمَنی در مجلسی از علی (ع) پرسید:

بین قبره و منبره أعظم ممّا ترجو من العراق، فإن كنت إنما تسير لحرب الشام فقد أقام عمر فينا وكفاه سعد زحف القادسية و أبو موسى زحف الأهواز و ليس من هؤلاء رجل إلا ومثله معك و الرجال أشباه و الأيام دول! فقال علي: إن الأموال و الرجال بالعراق و لأهل الشام وثبه أحب أن أكون قريباً منها، و نادى في الناس بالمسير فخرج و خرج معه الناس... (الأخبار الطوال، اثر أحمد بن داود دینوری، چاپ قاهره، ص ۱۴۳).

(۹۲) - گردآوری «نهج البلاغه» در ماه رجب از سال ۴۰۰ هجری قمری انجام پذیرفته است چنانکه شریف‌رضی در پایان کتاب می‌نویسد: «و ذلك في رجب سنة أربع مائة من الهجرة».

(۹۳) - به نقل از: مصادر نهج البلاغه و أسانیده، تألیف عبدالزّهراء الحسيني الخطيب، چاپ نجف، ج ۲، ص ۱.

هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

«ای امیرمؤمنان آیا خدایت را دیده‌ای؟»

امام پاسخ داد: أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى؟

«آیا چیزی را که نمبینم بندگی می‌کنم؟»

ذُعِلِبَ گفتم: وَكَيْفَ تَرَاهُ؟

«چگونه او را می‌بینی؟»

امام پاسخ داد: لَا تَرَاهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَلَكِنْ

تَدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ! (۹۴)

«دیدگان او را آشکارا مشاهده‌نکنند ولی دلها با حقیقت ایمان

وی را درمی‌یابند»!

درپاره‌ای از خطبه‌های بجای مانده از علی (ع) سخن به نکات

بس دقتی کشیده شده است بگونه‌ای که شارحان نهج البلاغه را

به شگفتی افکنده مثلاً ابن ابی الحدید معتزلی^(۹۵) در شرح خطبه

«أَشْبَاح»^(۹۶) می‌نویسد:

«در اینجا، جای مثل معروفست که می‌گوید: إِذَا جَاءَ نَهْرُ اللَّهِ بَطَلَ

نَهْرُ مَعْقِلٍ! یعنی: چون رود خدا بیاید، رود مَعْقِل (که در بصره روان

است) باطل می‌شود! (بهمین صورت) هنگامی که این سخنان ربّانی و

واژگان قدسی در میان آیند، فصاحت عرب باطل می‌گردد»! (۹۷)

(۹۴) - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴.

(۹۵) - دراینکه مذهب ابی الحدید، مذهب اعتزال بوده تردیدی نیست

و برخلاف گمان برخی از نویسندگان عرب، وی را نتوان

«شیعی» به معنای مشهور دانست. خودوی در یکی از قصائدش

خطاب به علی علیه السلام می‌گوید:

و رَأَيْتَ دِينَ الْأَعْتِزَالِ وَإِنِّي
أَهْوَى لِأَجْلِكَ كُلِّ مَنْ يَتَشَبَّعُ!

(العلویات السبع ۱۶، ۱۷)

(۹۶) - خطبه شماره ۸۷ از نهج البلاغه عبده.

(۹۷) - «هذا موضع المثل: إِذَا جَاءَ نَهْرُ اللَّهِ بَطَلَ نَهْرُ مَعْقِلٍ! إِذَا جَاءَ

هذا الكلام الرّباني واللفظ القدسي بطلت فصاحة العرب» (شرح

نهج البلاغه، اثر ابن ابی الحدید، چاپ مصر، ج ۶، ص ۴۲۵).

دانشها و معارفی که از علی (ع) در دوران خلافتش سرزده، مباحث گوناگون و علوم مختلفی را فرامی گیرند و به نوع و سببهای از از دانستنیها محدود نمی شوند. ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» نشان می دهد که دانشهای اسلامی از الهیات و تفسیر و فقه و قضاء و نحو عربی و جزاینها از علی (ع) سرچشمه گرفته اند و سپس درجهان اسلام جریان یافته اند.* یرخی از محققان پنداشته اند که چون علی در دوران خلافت خود سرگرم نبرد با مخالفان بوده، به «امور آموزشی» اهتمام نداشته است! این نویسندگان، گویی به منابع تاریخی نگاه نکرده اند تا ملاحظه کنند که راویان آثار، خطبه های بسیاری از امام گزارش نموده اند که علی آنها را بهنگام زمانمداری خود در کوفه و دیگر نواحی القاء کرده است. بعلاوه، گویی نمی دانند که در سنت اسلامی، جنگ و جهاد هرگز امام مسلمین را از آموزش مردم باز نمی دارد، مگر در قرآن کریم نخوانده اند که:

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً، فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (التوبة: ۱۲۲).

«همه مؤمنان نتوانند که برای پیکار کوچ کنند. پس چرا از (۹۹)

(*) - به شرح نهج البلاغه، اثر ابن ابی الحدید، چاپ مصر، ج ۱، ص ۱۷ تا ۲۰ نگاه کنید.

(۹۸) - چنانکه استاد محمود مصطفی مصری در کتاب: «الأدب العربي و تاريخه» ج ۱، ص ۹۱، چاپ قاهره می نویسد: «ولكن علياً كان مشغولاً بالسياسة و الحروب فلم يجلس للتعليم»!

(۹۹) - این آیه از سوره توبه، در سیاق آیات جنگ آمده است و واژه «نفر» در خلال آن، به «کوچیدن برای پیکار» اشاره دارد نه مسافرت عادی.

مفسران قرآن هم بر همین قول رفته اند (بعنوان نمونه، به تفسیر جامع البيان اثر طبری و مجمع البيان اثر طبرسی، ذیل آیه نگاه کنید) که ربرد واژه «نفر» در سوره مزبور نیز بر این معنی گواه است چنانکه می فرماید: «انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَ جَاهِدُوا يَا مَوَالِكُمْ وَأَنْفُسَكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» (التوبة: ۴۱) یا می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَثَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ...» (التوبة: ۳۸).

هر دسته مؤمنان، گروهی راه پیکار نمی‌سپهرند تا (ضمناً) در دین خدا به تفقه پردازند و چون به سوی قومشان بازگشتند، آنها را هشدار دهند شاید که ایشان (از نافرمانی) بپرهیزند... .

برنا مذهب اصلی امام چنانکه پیش از این یاد کردیم، تنظیم معیشت مسلمانان و تعلیم ایشان و همچنین اجرای عدالت در میان آنها بود و علی هیچگاه از این سه هدف اساسی غافل نماند.

۱۰

ستیز امیر مؤمنان با غلاة^(۱۰۰)

گزارشهای تاریخی نشان می‌دهند که پس از پیروزی علی در جنگ بصره (یا جمل)، اندیشه‌های برخی از مردم درباره امام تغییر کرد و گروهی از افراد و قبائل عرب که از یاری امیر مؤمنان در آن جنگ سربا زده بودند، برای پوشش‌خواهی بحضورش رسیدند. نصر بن مزاحم از قول محمد بن مخنف آورده است که وی گفت:

«هنگامی که علی (پیروزمندان) در شهر بصره وارد شد، من که تازه به سال بلوغ رسیده بودم، با پدرم بدیدارش رفتم. در آن هنگام مردانی چند را در برابرش دیدم که (امام) آنها را توبیخ می‌کرد و می‌گفت: چه چیز شما را که بزرگان قومتان هستید واداشت که در یاری من درنگ کنید؟ به خدا سوگند اگر اینکارتان از سستی عقیده

(۱۰۰) - مقانی در «مقباس الهدایة» می‌نویسد: «والمشهور أن الغلاة هم الذين يقولون في أهل البيت (ع) ما لا يلتزمون أهل البيت بثبوت تلك المرتبة لهم كمن يدعي فيهم النبوة - كالبزيعية - والإلهية - كالنصيرية والعلياوية والمخمسة ونحوهم - مأخوذ من الغلو بمعنى التجاوز عن الحد...» (مقباس الهدایة، فی علم الدرایة، چاپ سنگی، ص ۸۸). یعنی: «مشهور آنست که غلاة کسانی هستند که درباره خاندان پیامبر (ص) چیزهایی می‌گویند که خود آنان برای خودشان، بدان مراتب قائل نبودند! همچون گروهی که درباره آنان، ادعای نبوت می‌کنند - مانند بزیهیة - یا ادعای الوهیت در حق آنها دارند - مانند نصیریة و علیاویة و مخمسه و امثال ایشان - و واژه غلاة از غلو بمعنای درگذشتن از اندازه گرفته شده است...»

و کوتاه‌بینی بود که شما تباه شده‌اید و اگر از شک در فضل من و تردید در پشتیبانیم سرزد که شما مخالف من بشمار می‌آیید! آنها می‌گفتند: ای امیرمؤمنان اینچنین نیست، ما فرمانبردار توایم و با دشمنان در جنگیم. آنگاه همگی عذرخواهی نمودند، و کسانی از آنان عذرشان را (بتصریح) یادکردند، برخی بیماری را بهانه آوردند و بعضی از نبودنشان در وقت جنگ سخن گفتند! (۱۰۱)!!

همینکه امام به کوفه رهسپار شد، چنانکه پیش از این آوردیم، مسلمانان از نواحی دور و نزدیک به سوی کوفه حرکت کردند. بسیاری از ایشان «نومسلمان» بودند و به دیدۀ اعجاب و تحسین به پیروان اسلام می‌نگریستند، چرا که آنها توفیق یافته بودند در مدت کوتاهی به فتوحات بزرگی دست یابند و جهان را پرا زغوغا کنند. این نومسلمانان، چون به رهبران جامعۀ اسلامی می‌نگریستند، آنها را همانند پادشاهان و فرمانروایان گذشته نمی‌دیدند، مخصوصاً از زهد و پارسایی و حکمت و عدالت علی (ع)، سخت در شگفتی فرورفته بودند. این بود که به مبالغه و غلو درباره امیرمؤمنان گراییدند بویژه که برخی از ایشان، اندیشه‌های غلوآمیزی را از مذاهب پیشین، به همراه داشتند و آنها را با شخصیت امام تطبیق می‌کردند. ابو عمرو گشتی که از رجال نویسان قدیم شیعه بشمار می‌رود، در کتابش آورده است: «هنگامی که علی (ع) نزد همسرش اُمّ عمرو از قبیلۀ عَنَزَه، بود، ناگهان (خادمش) قُنْبَر آمد و گفت که ده تن برد را یستاده‌اند و چنین می‌پندارند که تو خداوندگار ایشان هستی! (امام) فرمود: آنها را به درون خانه بیاور. همگی

(۱۰۱) - «قال دخلت مع أبي عليّ عليه السلام حين قدم من البصرة وهو عام بلغت الحلم، فإذا بين يديه رجال يؤنبهم ويقول لهم: ما بظأكم عني وأنتم أشرف قومكم؟ والله لئن كان من ضعف النية و نقصير البصيرة، إنكم لبور. والله لئن كان في شك من فضلي ومظاهرة عليّ، إنكم لعدو، قالوا: حاش لله يا أمير المؤمنين، نحن سلمك وحرب عدوك. ثم اعتذر القوم فمنهم من ذكر عذره و منهم من اعتل بمرض و منهم من ذكر غيبه...» (وقعة صفين، ص ۸ و ۷).

بر علی وارد شدند. (امام) از آنان پرسید: شما چه می‌گویید؟ پاسخ دادند: می‌گوییم که تو خداوندگار ما هستی! و تو همان کسی که ما را آفریده‌ای و به ما روزی می‌دهی! (امام) گفت: وای بر شما باد، از این سخن باز ایستید، من آفریده‌ای همچون شما هستم. اما آنها از سخنان دست برنداشتند و همان ادعا را تکرار کردند. آنگاه علی (ع) ایشان را در آتش افکند! (۱۰۲)

از گزارش ضعیفی که کشتی در جای دیگر از کتابش آورده است معلوم می‌شود که غالیان در آن روزگار، بیشتر از سیاه‌پوستان "زُط" (۱۰۳) بودند و پس از جنگ بصره به حضور علی رسیدند. (۱۰۴)

ما اگر برای گزارشها اعتماد نکنیم، از آثار فراوانی که درباره مخالفت امام با غلاة آمده، نمی‌توانیم روی گردانیم و همین آثار بر حضور چنین اشخاصی در عصر امام، می‌توانند دلالت داشته باشند. چنانکه به عنوان نمونه از علی علیه السلام مأثور است که گفت:

نَحْنُ النُّمْرُقَةُ الْوُسْطَى، بِهَا يُلْحَقُ التَّالِي وَإِلَيْهَا يَرْجِعُ الْغَالِي. (۱۰۵)
 "ما تکیه‌گاه میانه‌ایم، آنکس که واپس مانده است بما می‌پیوندد و آنکس که زیاده روی نموده (به غلو افتاده) بما بازمی‌گردد...".
 و همچنین گفت:

(۱۰۲) - "بینما علی (ع) عند امرأة له من عنزة وهي أم عمرو، إذا أتاه قنبر فقال له: إن عشرة نفر بالباب يزعمون أنك ربهم! قال: أدخلهم. قال فدخلوا عليه، فقال لهم ما تقولون؟ فقالوا: نقول إنك ربنا وأنت الذي خلقتنا وأنت الذي ترزقنا! فقال لهم: ويلكم لاتفعلوا، إنما أنا مخلوق مثلکم، فأبوا وأعادوا عليه... فقد فهم في النار." (اختیار معرفة الرجال، اثر ابو عمرو کشتی، چاپ مشهد، ص ۷۲ و ۳۰۸).

(۱۰۳) - در لسان العرب اثر ابن منظور آمده که: زُط، نام گروهی از سیاهان سند بوده است: (الزُّط بالضم والتشديد: قوم أسود من السند...).

(۱۰۴) - "إن علیاً (ع) لما فرغ من قتال أهل البصرة، أتاه سبعون رجلاً من الزُّط... (اختیار معرفة الرجال، ص ۱۰۹)..."

(۱۰۵) - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۰۹. مقایسه شود با: العقد الفريد، اثر ابن عبدربه، ج ۲، ص ۳۰۷ و الاشتقاق، اثر ابن درید، ص ۴۶۲.

هَلَكَ فِي رَجُلَانِ، مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالِ (۱۰۶)

«دو مرد دربارۀ من به هلاکت افتاده اند، دوستی که از اندازه درمی‌گذرد (غلو می‌کند) و دشمنی که خصومت می‌ورزد...»
و نیز گفت:

سَيَهْلِكُ فِي صَفَانِ، مُحِبُّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَ
مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَ خَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ
النَّمَطِ الْأَوْسَطِ.*

«دو دسته بخاطر من هلاک خواهند شد، دوستی که زیاده روی کند و محبتش او را به ناحق کشاند، و دشمنی که تجاوزگر باشد و دشمنیش او را به ناحق کشاند و احوال مردمی در حقّ من نیکو است که گروه میانه رو باشند...»

و نیز گفت:

هَلَكَ فِي رَجُلَانِ، مُحِبُّ مُفْرِطٌ وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ (۱۰۷)

«دو مرد دربارۀ من به هلاکت افتاده اند، دوستی که زیاده روی می‌کند و بهتان زننده‌ای که دروغ می‌بندد...»
و نیز به کسی که درستایش وی مبالغه نمود (و در باطن، با امام

مخالف بود)، گفت:

أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ، وَ فَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ! (۱۰۸)

«من کمتر از آنم که می‌گویی و بالاتر از آنم که در دل داری...»

(۱۰۶) - نهج البلاغه، کلمات قصار، شمارۀ ۴۶۹. مقایسه شود با: عیون الأخبار، اثر ابن قتیبہ، ج ۱، ص ۳۲۶ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۲.

(*) - نهج البلاغه، خطبۀ شمارۀ ۱۲۳.

(۱۰۷) - نهج البلاغه، کلمات قصار، شمارۀ ۴۶۹. مقایسه شود با: تحف العقول، اثر ابن شعبه، ص ۲۱۶ و جمهرۃ الأمثال، اثر ابو هلال عسکری، ج ۱، ص ۹۴۱۹.

(۱۰۸) - نهج البلاغه، کلمات قصار، شمارۀ ۸۳. مقایسه شود با: البیان و التبیین، اثر جاحظ، ج ۱، ص ۱۷۹ و ج ۲، ص ۲۲۰ و أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ص ۱۸۸.

و نیز هنگامی که گروهی، ما را پیش رویش ستودند، گفت :
 اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، وَ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ
 اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لَنَا مَا لَا تَعْلَمُونَ. (۱۰۹)

«خداوندا تو بهتر از من، مرا می‌شناسی و من نیز خود را بهتر از
 آنها می‌شناسم. خدایا ما را برتر از آن کن که ایشا ن می‌پندارند
 و آنچه را که درباره ما نمی‌دانند بپامرز».

و همچنین به کسی که پیاده در رکابش راه می‌آمد، گفت :
 ارْجِعْ فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي وَ مَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ. (۱۱۰)
 «با زگرد، که پیاده آمدن کسی چون تو با کسی چون من، مایه تکبر
 حکمران و موجب خواری مؤمن می‌شود».

و به دیگری که درباره اش به ثناگویی پرداخت، در حضور سپاهیان
 خود گفت :

إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ وَ جَلَّ مَوْضِعُهُ فِي قَلْبِهِ
 أَنْ يَصْفَرَ عِنْدَهُ - لِعِظَمِ ذَلِكَ - كُلُّ مَا سِوَاهُ. (۱۱۱)

«کسی که شکوه خداوند در درویش با عظمت آمیخته و مقام او
 در دلش بزرگ آمده، سزاوار است که بخاطر این بزرگی، هر چه جز خدا
 باشد در نظرش کوچک آید».

این قبیل آثار - که در مآخذ تاریخی فراوان یافت می‌شوند -
 نمایشگر آنند که در دوران فرمانروایی و پیروزی علی، برخی از
 مدعیان دوستی امام در کوفه و بصره، به غلو و افراط گراییده
 بودند و امیر مؤمنان نیز از ستیز و مخالفت با آنان کوتاهی
 نمی‌ورزید و اندیشه‌های نادرست ایشان را - که ممکن بود، عقاید

(۱۰۹) - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۰۰. مقایسه شود با :
 أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ص ۱۸۸.

(۱۱۰) - نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۲۲. مقایسه شود با :
 وقعة صفین، اثر نصر بن مزاحم، ص ۵۳۱.

(۱۱۱) - نهج البلاغه، خطبه شماره ۲۱۱. مقایسه شود با روضة الکافی، ص ۳۵۲.

توحیدی مسلمانان را به خطر افکند - تخطئه مینمود و آنانرا از زمره طرفداران و پیروان حقیقی خود نمی‌شمرد چنانکه ابوجعفر طبری در تاریخش آورده است که امام در حضور جمعی برخاست و خطبه خواند و در خلال آن فرمود:

أَلَا وَ إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً شُرْهُمَا فِرْقَةٌ تَنْتَحِلُنِي وَ لَا تَعْمَلُ بِعَمَلِي! فَقَدْ أَذْرَكْتُكُمْ وَ رَأَيْتُمْ فَأَلْزِمُوا دِينَكُمْ وَ أَهْدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ (ص) وَ اتَّبِعُوا سُنَّتَهُ وَ أَعْرِضُوا مَا أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ عَلَى الْقُرْآنِ، فَمَا عَرَفَهُ الْقُرْآنُ فَأَلْزِمُوهُ وَ مَا أَنْكَرَهُ فَرُدُّوهُ، وَ أَرْضُوا بِاللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيًّا وَ بِالْقُرْآنِ حَكَمًا وَ إِمَامًا (۱۱۲)

«بدانید که این امت ۷۳ فرقه خواهد شد و بدترین آنها - فرقه‌ایست که خود را به من منسوب می‌دارد ولی عمل مرا بجای نمی‌آورد، اما شما (آنچه را لازم بود) دریافتید و دیدید، پس به دین خودتان پای بند باشید و از رهبری پیامبرتان (ص) بهره گیرید و از سنت او پیروی کنید و هرچه بر شما دشوار آمد، آنرا بر قرآن عرضه دارید و هرچه را که قرآن شناخت (تصدیق کرد) پای بند آن باشید و هرچه را انکار نمود، رد کنید. و خشنود از آن باشید که خدای عزوجل پروردگارتان و اسلام آئینتان و محمد (ص) پیامبرتان و قرآن، داور و پیشوایتان است...»

شگفت آنکه آثار تاریخی گواهی می‌دهند که پس از عزیمت امام به نبرد صفین و توقف جنگ مزبور، با زهم دشمنی و مخالفت با امیرمؤمنان از سوی دوستان نادان، آغاز شد و سرانجام به شهادت امام پیوست!

(۱۱۲) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۴۷۹ و البدایة والنهایة ج ۷، ص ۲۵۶.

۱۱ حرکت از کوفه به سوی صفین

علی (ع) پس از آنکه مدت کوتاهی در کوفه اقامت گزید، مسلمانان را برای رویارویی، با معاویه بن ابی سفیان بسیج فرمود. معاویه که کشته شدن خلیفه سوم را بهانه نافرمانی خود از حکومت مرکزی قرار داده بود*، در حقیقت دلدادۀ امارت و شیفته فرمانروایی بود و به هیچوجه نمیخواست حکومت شام را از دست بدهد. از اینرو در گرما گرم جنگ صفین - چنانکه نصر بن مزاحم آورده است - به علی (ع) پیشنهاد نمود که شام را بمن واگذار تا دست از جنگ باز دارم! البته این پیشنهاد که در واقع، تجزیه سرزمین اسلامی را در برداشت، هرگز به نزد علی علیه السلام پذیرفته نیافتاد و با پاسخ استوار و قاطع او روبرو شد. نصر بن مزاحم در کتاب قدیمی: «وَقَعَةُ صَفِين» می نویسد: معاویه بن ابی سفیان، نامه ای برای علی (ع) نگاشت و آنرا بدست مردی از سکا سیک سپرد که او را عبداللّه بن عُقْبَه می نامیدند و از پیکهای عراقیان بود. معاویه در نامه خود چنین آورد:

«أما بعد، من گمان می کنم اگر تو پیش از این می دانستی (و ما نیز می دانستیم) که جنگ، کار ما و تو را بدینجا می کشد که اینک شاهد آن هستیم هرگز به پیکار با یکدیگر بر نمی خاستیم. و هر چند

(*) - علی (ع) ضمن یکی از نامه های خود به معاویه در اینباره نوشته است: «وَأَمَّا قَوْلُكَ: ادْفَعْ إِلَيْنَا قِتْلَةَ عُثْمَانَ! فَمَا أَنْتَ وَعُثْمَانُ؟ إِنَّمَا أَنْتَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي مِثْلَةٍ وَبَنُو عُثْمَانَ أَوْلَى بِذَلِكَ مِنْكَ، فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ أَقْوَى عَلَيَّ دِمَّ أُبَيْهِمْ مِنْهُمْ فَأَدْخِلْ فِي طَاعَتِي ثُمَّ حَاكِمِ الْقَوْمَ إِلَيَّ أَحْمَلُكَ وَأَيُّاهُمْ عَلَيَّ الْمَحْجَّةُ» (وقعة صفین، ص ۵۸). «أما أَنَحْهَ كَقْتَلِهِ: قَاتِلَانِ عُثْمَانَ رَأَى سِياراً ثَوْرًا بِأَعْثَمَانَ چکار؟ تو مردی از بنی امیه هستی و پسران عثمان از تو بدینکار سزاوارترند. پس اگر پنداشته ای که برخونخواهی پدرشان از آنسان نیرومندتری، نخست اطاعت مرا (که خلیفه مبسوط الید هستم) بپذیر و سپس با قاتلان عثمان برای محاکمه نزد من آی تا تو و ایشان را بر طریق عدالت وادارم.»

ما اختیار خرد و اندیشه خود را از دست دادیم ولی آنقدر عقل و ادراک برایمان مانده که از آنچه گذشته است پشیمان شویم و به اصلاح آنچه باقیمانده بکوشیم. و من پیش از این شام را از تو خواسته بودم بدین شرط که فرمانبرداری و بیعت تو بر من لازم نباشد و تو از پذیرفتن این پیشنهاد سرباز زدی و لای خداوند، آنچه را که تو از دادنش دریغ ورزیدی بمن بخشید و من امروز تورا به همان چیزی میخوانم که دیروز بدان خوانده بودم. من از ماندن در دنیا امیدی ندارم مگر همان امیدی که توداری، و از مرگ بیمناک نیستم جز به همان گونه که تو بیمناک هستی، به خدا سوگند که سپاهیان کاهش یافتند و مردان از بین رفتند و ما فرزندان عبد مناف بویکدیگر برتری نداریم مگر فضیلتی که در سایه آن هیچ عزیزی، ذلیل نشود و هیچ آزادی به اسارت و بردگی نیافتد والسلام...

امام، هنگامی که نامه معاویه را خواند، گفت: شگفتا از معاویه و نامه اش! سپس کاتب خود عبیدالله بن ابی رافع را فراخواند و دستور داد تا در پاسخ معاویه بنویسد:

«اما بعد، نامهات به من رسید. نوشته بودی: اگر میدانستی و میدانستیم که جنگ، کار ما و تورا بدینجا می کشد به پیکار با

(۱۱۳) - «اما بعد، فإني أظنك أن لو علمت أن الحرب تبلغ بنا و بك ما بلغت و علمنا، لم يجنّها بعضنا على بعض و إنا و إن كنا، قد غلبنا على عقولنا فقد بقي لنا ما نندم به على ما مضى و نصلح ما بقي. و قد كنت سألتك الشّام على ألا يلزمني لك طاعة و لابیعة فأبيت ذلك على فأعطاني الله ما منعت و أنا أدعوك اليوم إلى ما دعوتك إليه أمس، فإني لا أرجو من البقاء إلا ما ترجو و لا أخاف من الموت إلا ما تخاف و قد والله رقت الأجناد و ذهب الرّجال و نحن بنو عبد مناف لميس لبعضنا على بعضي فضل إلا فضل لا يستذل به العزيز و لا يسترق حرّ به والسلام...» (وقعه صفين، اثر نصر بن مزاحم منقري، چاپ قاهره، ص ۴۷۰ و ۴۷۱).

یکدیگر برنمی‌خاستیم و از این جنگ فاصله می‌گرفتیم. من اگر هفتاد بار برای خدا کشته‌شوم و سپس زنده‌گردم هرگز از سرسختی بخاطر خدا و جهاد با دشمنان او دست برنمی‌دارم. اما اینکه گفته‌ای: آنقدر عقل و ادراک برایمان مانده که از آنچه گذشته است پشیمان شویم. من نه از عقل و ادراکم چیزی کاسته‌ام و نه از کارم پشیمان شده‌ام. اما اینکه: شام را خواسته‌ای، من امروز چیزی را به تو نمی‌دهم که دیروز نداده‌ام. اما اینکه: در بیم و امید ما را برابر شمرده‌ای. تو در شک، از من دریقین محک‌تر نیستی و شامیان در حرص بردنیا، آزمندتر از عراقیان در حرص بر آخرت نیستند. اما اینکه گفته‌ای: ما فرزندان عبدمناف بر یکدیگر برتری نداریم. بجان خودم سوگند که هرچند ما فرزندان یک پدر هستیم ولی اُمّیه مانده‌اشم نبود و حُرَب به عبدالمطلب نمی‌ماند و ابوسفیان به ابوطالب شبا هت‌نداشت و مهاجر همچون آزاد شده، نیست و حقدار با باطل‌گو برابر نباشد و علاوه بر اینها، فضیلت پیامبری در دست ما (بنی‌هاشم) است (نه در بنی اُمّیه) گسه بدان، عزیز را خوار میداریم و خوار را عزیز می‌کنیم. والسلام. (۱۱۴)

(۱۱۴) - «اما بعد، فقد جئانی کتابک تذکر: أنّک لو علمت و علمنا أنّ الحرب تبلغ بنا و بک ما بلغت لم یجنّها بعضنا علی بعض فإنّا وایاک منها فی غایة لم تبلغها، وانی لو قتلت فی ذات الله و حییت ثم قتلت ثم حییت سبعین مرّة، لم ارجع عن الشدّة فی ذات الله و الجهاد لأعداء الله، و اما قولک: انّه قد بقی من عقولنا ما نندم به علی ما مضی، فإنّی ما نقصت عقلی و لاندمت علی فعلی. فأما طلبک الشام فإنّی لم أکن لأعطیک الیوم ما منعتک أمس، واما استواءنا فی الخوف و الرجاء، فإنّک لست أمضی علی الشک متّی علی الیقین و لیس أهل الشام بأحرص علی الدنیا من أهل العراق علی الآخرة، و اما قولک: انّا بنو عبدمناف لیس لبعضنا علی بعض فضل، فلعمری انّا بنو أب واحد و لکن لیس اُمّیه کهاشم و لا حرب کعبدالمطلب و لا ابوسفیان کابی طالب و لا المهاجر کالطلیق و لا المحق کالمبطل و فی ایدینا بعد فضل النبوة الّتی اذلّلنا بها العزیز و أعزّزنا بها الدلیل و السلام.» (وقعة صفین، ص ۴۷۱. مقایسه شود با: نهج البلاغه، نامه شماره ۱۷).

معاویه برای آنکه حکومت شام را از دست ندهد در جنگی وارد شد که به اعتراف خودش گمان نمی‌کرد که آن همه آسیب و زیان به همراه داشته باشد ولی دل بستگی به قدرت، چنان او را مجذوب ساخته بود که هیچگاه و در هیچ شرائطی نخواست از سرکشی‌های خود باز ایستد و تسلیم حق شود. نه تنها دلائل نیرومند علی او را قانع نکرد بلکه کشته شدن عمارِ یاسر بدست سپاهیانِش نیز او را از خواب گران بیدار ساخت با اینکه پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در باره عمار به صراحت پیش‌بینی نموده و بدو گفته بود: **تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ*** (تو را گروه ستمگری خواهند کشت!). بدیهی است علی کسسه از گذشته‌های دور معاویه را می‌شناخت، هرگز نمی‌توانست با وی کنار آید و رضایت دهد که پسر ابوسفیان، ولایت شام را برعهده گیرد. از اینرو یارانش را فرمان داد تا آهنگ شام کنند. پیش از آنکه سپاه امیرمؤمنان از کوفه بیرون رود گروهی از یاران عبدالله بن مسعود (صحابی مشهور) بحضور امام رسیدند و اجازه خواستند تا با سپاه وی همراه باشند ولی در جنگ دخالت نکنند تا حق و باطل به روشنی بر آنها معلوم گردد و سپس به یاری اهل حق بشتابند و امام علیه السلام از سربزرگواری و وسعت نظر، بدانان رخصت داد. نصر بن مزاحم می‌نویسد:

«آنها (به امیرمؤمنان) گفتند: ما به همراه تو (از کوفه) بیرون می‌آئیم ولی در لشکرگاهتان وارد نمی‌شویم و اردویی جداگانه می‌زنیم تا در کار شما و شامیان بنگریم. آنگاه هر دسته‌ای را دیدیم که می‌خواهد به کاری پردازد که برا و روانیست یا ستمی از وی سرزد، برضد آن دسته وارد پیکار می‌شویم. علی به آنان گفت: آفرین بر شما باد، خوش آمدید! اینست راه فهم دین و آگاهی از

(*) - این حدیث از جمله احادیث معتبر و مشهور شمرده می‌شود و در کتب گوناگون از سیره و مغازی و تاریخ و حدیث با اسناد متعدد گزارش شده است. ابن حجر عسقلانی در کتاب: **الإصابة فی تمییز الصحابة** (ج ۲، ص ۵۱۲) آنرا از احادیث «متواتر» به شما را آورده که در صدور آنها تردید نیست.

سنت، کسی که بدینکار راضی نشود ستمگر و خائن است...^(۱۱۵) بدینگونه امام نشان داد که در اسلام، تا چناندازه برای اهل پژوهش و انصاف، راه تحقیق باز است.

در همین هنگام، گروه دیگری از یاران ابن مسعود که ۴۰۰ مرد بودند به همراه ربیع بن خثیم بحضور امام آمدند و گفتند:

«ای امیرمؤمنان ما دربارۀ این جنگ (داخلی) دچار شک و تردید هستیم هرچند از برتری و فضل تو آگاهی داریم و ما و تو و دیگر مسلمانان بی‌نیاز نیستیم از اینکه کسانی باشند که با دشمن (خارجی) بجنگند پس (درخواست داریم) که ما را به‌برخی از مرزهای مسلمانان بگماری تا در آن منطقه بمانیم و در دفاع از اهالی آنجا، پیکار کنیم. علی (پیشنهاد این گروه را نیز پذیرفت) و ربیع بن خثیم را (با همراهانش) به مرزری فرستاد...^(۱۱۶)

سپس دستور حرکت داد و سپاه امیرمؤمنان در بیرون شهر کوفه در محلی بنام نُخَيْلَه به تدریج گردآمدند و آنجا را لشکرگاه خود قرار دادند. در نخيله، گروهها و قبائل گوناگون به امام

(۱۱۵) - «(أَنَّ أَصْحَابَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَتَوْهُ...) فَقَالُوا لَهُ: إِنَّا نَخْرُجُ مَعَكُمْ وَلَا نَنْزِلُ عَسْكَرَكُمْ وَنَعْسُكِرُ عَلَى حَدِّهِ حَتَّى نَنْظُرَ فِي أَمْرِكُمْ وَأَمْرِ أَهْلِ الشَّامِ، فَمِنْ رَأْيِنَاهُ أَرَادَ مَا لَا يَحِلُّ لَهُ، أَوْ بَدَأَ مِنْهُ بَغْيٌ، كُنَّا عَلَيْهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَرْحَبًا وَاهْلًا، هَذَا هُوَ الْفَقْهُ فِي الدِّينِ وَالْعِلْمُ بِالسَّنَةِ، مَنْ لَمْ يَرْضَ بِهَذَا فَهُوَ جَائِرٌ خَائِنٌ.» (وقعة صفين، ص ۱۱۵).

(۱۱۶) - «وَأَتَاهُ آخِرُونَ مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، فِيهِمْ رَبِيعُ بْنُ خَثِيمٍ وَرِثَمُ بْنُ مَيْمُونٍ أَرْبَعُمِائَةٍ رَجُلٌ فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّا شَكَكْنَا فِي هَذَا الْقِتَالِ عَلَى مَعْرِفَتِنَا بِفَضْلِكَ وَلَاغْنَاءِ بِنَا وَلَا بَكٍ وَلَا الْمُسْلِمِينَ عَمَّنْ يَقَاتِلُ الْعَدُوَّ، فَوَلَّيْنَا بَعْضَ الثُّغُورِ نَكُونُ بِهِ ثُمَّ نَقَاتِلُ عَنِ أَهْلِهِ. فَوَجَّهَهُ عَلَى ثَغْرِ الرِّيِّ.» (وقعة صفين، ص ۱۱۵)

مقایسه شود با: (الأخبار الطوال، ص ۱۶۵).

پیوستند و عبداللّٰه بن عباس نیز از بصره با سپاهی گران به حضور امام رسید و پس از تعیین فرماندهان هر لشکر، در مسیر بین النهرین به سوی شام روانه شدند. در آستانه حرکت سپاه، علی سفارشنامه‌هایی برای فرماندهان و سربازان خود نوشت که از کمال تقوی و دقت‌وی حکایت می‌کند. در یکی از این سفارشنامه‌ها آمده است :

فَاعْزِلُوا النَّاسَ عَنِ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ وَخُذُوا عَلَىٰ أَيْدِي سَفَهَائِكُمْ وَأَحْتَرِسُوا أَنَّ تَعْمَلُوا أَعْمَالًا لَا يَرْضَى اللَّهُ بِهَا عَنَّا (۱۱۷)

« ای فرماندهان سپاه! مردم را (در طّی راه) از ستمگری و تجاوز به دیگران بازدارید و جلوی دست‌نadanان خود را بگیرید و مراقب باشید کارهایی از شما سرزنش‌کننده خداوند بدانها از ما ناخشنود شود. »

بنا به گزارش نصر بن مزاحم، امام، پیشروان سپاهش را از نخيله حرکت داد و بدانها سفارش نمود تا از فرات فاصله نگیرند و خود در روز چهارشنبه پنجم شوال (سال سی و شش هجری) با بقیه سپاهیان از نخيله بیرون آمد و همچنان راه سپرد تا به دیر اَبوموسی - در دوفر سَنگی کوفه - رسید. در آنجا نماز عصر گزارد و سپس راه را ادامه داد تا به کنار رود نَرس فرود آمد (که از فرات جدا می‌شود و نرسی، پسر بهرام آنرا حفر کرده بود)، در آنجا نماز مغرب را بجای آورد و شب را نیز در همان محل درنگ کرد و سپیده دم، پس از نماز با مداد دوباره حرکت آغاز نمود تا به قُبَیْن رسید که در آن ناحیه، کنیسه یا پرستشگاهی از آن یهودیان بود. امام، راه خود را ادامه داد و گام در سرزمین بابل نهاد و از دیر کعب گذر کرد و شب را در سابط خفت. در سابط دهقانان محلی بحضورش رسیدند و پیشنهاد نمودند که برای او و همراهانش غذا فراهم سازند. امام پیشنهاد آنرا نپذیرفت

و گفت: لَيْسَ ذَلِكَ لَنَا عَلَيْكُمْ^(۱۱۸) تهیه غذای ما، بر عهده شما نیست. و بدین صورت نشان داد که کمترین تحمیل بر رعیتش را نمی پسندد. سپس از سابط گذشت و به شهر بهر سیر رسید و از آنجا به مدائن رفت و مردم مدائن را به شرکت در سپاه خود فراخواند، آنان نیز به دعوت امام پاسخ گفتند و گروهی از ایشان بدو پیوستند، آنگاه عزم انبار نمود و دهقانهای انبار به استقبالش شتافتند و چون او را دیدند از اسبهای خود پیاده شدند و در رکابش دویدن آغاز کردند! امام، از رفتن، باز ایستاد و به آنها فرمود: «پس این چهار پاییان که با خود آورده اید برای چیست، چرا بر آنسان سوار نمی شوید؟ و از اینکار چه قصدی دارید؟» آنها گفتند: «اینکار، رسم و خوی ما است که بدین وسیله فرمانداران خود را بزرگ می داریم! اما این اسبها را به پیشگاه تو هدیه آورده ایم. بعلاوه، برای تو و مسلمانان، غذایی نیز ساخته ایم و همچنین برای چهار پاییان علف بسیار فراهم کرده ایم.» امام، گفت: «در باره اینکار که پنداشته اید رسم و خوی شما است و از این راه فرماندهان خود را بزرگ می دارید، باید بگویم که بخدا فرمانروایان از این دویدن هیچ سودی نمی برند و تنها، شما خود و پیکرتان را رنجه می کنید، بنا بر این، آنرا هرگز تکرار نکنید. اما چهار پاییان، اگر مایل باشید که ما آنها را از شما بپذیریم و به حساب خراجی که باید بدهید بگذاریم، در این صورت، آنها را می پذیریم. و اما غذایی که فراهم ساخته اید، ما خوش نداریم از اموال شما چیزی بخوریم مگر آنکه بهایش را بپردازیم.»^(۱۱۹)

(۱۱۸) - وقعه صفین، ص ۱۳۶.

(۱۱۹) - «أَمَّا هَذَا الَّذِي زَعَمْتُمْ أَنَّ مِنْكُمْ خَلْقٌ تَعْظُمُونَ بِهِ الْأُمَرَاءَ، فَوَاللَّهِ مَا يَنْفَعُ هَذَا الْأُمَرَاءَ وَ أَنْكُمْ لَتَشْقُونَ بِهِ عَلَي أَنْفُسِكُمْ وَ أَبْدَانِكُمْ فَلَا تَعُودُوا لَهُ. وَ أَمَّا دَوَابُّكُمْ هَذِهِ فَإِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ نَأْخُذَهَا مِنْكُمْ فَنَحْسِبْهَا مِنْ خَرَا جِكُمْ، أَخَذْنَا مِنْكُمْ، وَ أَمَّا طَعَامُكُمْ الَّذِي صَنَعْتُمْ لَنَا فَإِنَّا نَكْرَهُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْ أَمْوَالِكُمْ شَيْئًا إِلَّا بِثَمَنِ.» (وقعه صفین، ص ۱۴۴).

دهقانان انبارگفتند: (شما غذا را بخورید) ما قیمت آنرا معین خواهیم کرد و سپس بهایش را می‌پذیریم. امام تأملی نموده و فرمود: إِذَا لَاتَقَوُّمُوهُ قِيمَتَهُ، نَحْنُ نَكْتَفِي بِمَا دُونَهُ^(۱۲۰)! «در آن صورت، شما (پاس ما می‌دارید و برای غذایتان) بهای درستی معین نخواهید کرد، از اینرو ما به غذای ساده‌تر خود بسنده می‌کنیم.»!

سپس امام، از آنجا گذر کرد و به جزیره وارد شد و قبیلۀ بنی تغلب به پیشوازش آمدند. قبیلۀ مزبور مسیحی بودند و در روزگار رسول خدا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - با پیامبر اکرم پیمان بسته بودند که از آیین خویش روی نگردانند ولی فرزندانِ راهم به پذیرش مسیحیت وادار نکردند. امام از اینکه شنید آنان به پیمان خود وفادار نمانده‌اند به خشم آمد ولی چون مسلمانان بسیاری در میان آن قبیلۀ یافت، آرام و خرسند شد و به سوی رقه حرکت کرد. اهالی رقه، بر اثر تبلیغات معاویه، فریب خورده بودند و از او هواخواهی می‌نمودند. از اینرو دروازه‌های رقه را بروی سپاه امیر مؤمنان بستند و در آنجا حصار گرفتند. علی از آنان کمک خواست که پلی بر روی فرات زده شود تا او و سپاهیانِش از آن بگذرند. آنان از پذیرفتن این پیشنهاد، خودداری نمودند و قبلاً کشتی‌هایشان را نیز از کنار فرات جمع‌آوری کرده بودند. امام از آنکه اهالی رقه را به پل سازی وادارد، امتناع ورزید و از آن محل دور شد تا از پل منبج گذر کند ولی در غیاب وی مالک اشتر نخعی، اهل رقه را سخت بیم داد، آنها از تهدید مالک ترسان شدند و به ساختن پل پرداختند!^(۱۲۱) سرانجام امیر مؤمنان از فرات عبور کرد و راه شام را در پیش گرفت.

(۱۲۰) - وقعة صفین، ص ۱۴۴.

(۱۲۱) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۴، ص ۵۶۵. و: وقعة صفین، ص

۱۲

جنگ صفین و فتنه خوارج

هنگامی که علی رهسپار شام گردید معاویه بن ابی سفیان یکی از سرداران را که ابوالاعور سلمی نام داشت با سپاهی گران به سوی علی فرستاد. امام نیز لشکر پیشاهنگ خود را به فرماندهی مالک اشتر نخعی به سوی آنان روانه کرد و به مالک سفارش نمود که: **إِيَّاكَ أَنْ تَبْدَأَ الْقَوْمَ بِقِتَالٍ إِلَّا أَنْ يَبْدَأُوكَ، حَتَّى تَلْقَاهُمْ وَتَسْمَعَ مِنْهُمْ، وَ لَا يَجْرِمَنَّكَ شَنَا نُهُمْ عَلَى قِتَالِهِمْ قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ.** (۱۲۲) (۱۲۳)

«پیش از آنکه به دیدار شامیان روی و سخنانشان را بشنوی، بپرهیز که با آنها پیکار آغاز کنی مگر اینکه ایشان جنگ را بر ضد تو شروع کنند، و تا شامیان را به (یگانگی) خواننده ای و چند بار اتمام حجت نکرده ای، دشمنی با آن گروه، تورا به پیکار با ایشان وادار نکند.»

مالک اشتر و سپاهیان پیش تاختند تا به لشکر ابوالاعور رسیدند ولی به رعایت فرمان امام در پیکار پیشقدم نشدند تا ابوالاعور بر آنها حمله آورد. آنگاه آتش نبرد میان دو سپاه افروخته گردید. اما یک روز صبح، سپاهیان مالک با شگفتی دیدند که از اردوی دشمن، خبری نیست! و معلوم شد که آنها در سياهی شب عقب نشینی کرده و به معاویه پیوسته اند. در همان اوقات، امیر مؤمنان با سپاهیان نیز از راه رسیدند و سرانجام در قُنا صِرین که نزدیک صفین بود با معاویه و لشکرشام روبرو شدند. بنا بر آنچه مورخان نوشته اند سپاهیان مزبور در آن منطقه بر «فرات» دست یافتند و از اینکه یاران علی از آن بهره گیرند،

(۱۲۲) - این بخش از سخن امام (ع) از آیه ۸ سوره مائده اقتباس شده است.

(۱۲۳) - وقعه صفین، ص ۱۵۳.

جلوگیری نمودند. امیرمؤمنان، مردی از پیروان خود به نام صَعَصَعَه بن صُوحان را فراخواند و بدو فرمود:

«نزد معاویه برو و بها و بگو که ما این مسیر (طولانی) را پیموده (و بدینجا رسیده ایم) و من پیش از آنکه حجت را بر شما تمام کنم خوش ندارم که آغازگر کارزار باشم ولی تو (یکبار) با سوارانت پیش تاختی و قبل از آنکه با تو پیکار کنیم، جنگ را با ما آغاز نمودی - و رأی ما بر آنست که از نبرد خودداری و رزمیتا تورا به (یگانگی) فراخوانیم و بر تو حجت آوریم - و این بار دیگر است که شما در ستیزه‌گری پیشدستی نموده‌اید تا آنجا که میان مردم و آب مانع شده‌اید، پس این مانع را از راه‌آنان بردار تا در اختلافی که میان ما و شما رخ داده و برای آن بدینجا آمده‌ایم، اندیشه کنیم. و اگر تو به این امر بیشتر دلبسته‌ای که ما مقصود خود را که بخاطرش در این محل حضور یافته‌ایم، رها کنیم و اجازه دهیم تا مردم بر سر آب با یکدیگر بجنگند و هر کس که پیروز شد، آب بنوشد! ما نیز چنین کنیم.» (۱۲۴)!

معاویه، پس از آنکه پیام علی را شنید با یارانش به راهی رفت و پرداخت و بدین نتیجه رسید که به فرمانده سپاهش ابوالاعور دستور دهد: «لشکریان علی را همچنان از نوشیدن آب بازدار!» امام، ناگزیر اجازه داد تا یارانش، سپاه معاویه را درهم کوبند و راه را به سوی آب باز کنند و این کار، به همت گروهی، صورت پذیرفت.

(۱۲۴) - «إئت معاویة فقل: إنا سرنا مسیرنا هذا، و أنا ناکره قتالکم قبل الإعدار إلیکم و إنا قد قدمنا بخیالکم فقاتلتنا قبل أن نقاتلک و بدأتنا بالقتال ونحن من رأینا الکف حتى ندعوک و نحتج علیک. وهذه آخری قد فعلتموها حتى حلتم بین الناس و الماء، فحل بینهم و بینہ حتى ننظر فیما بیننا و بینکم و فیما قدمنا له و قدمتم. و إن کان أحب إلیک أن ندع ما جئنا له و ندع الناس یقتلون علی الماء حتى یكون الغالب هو الشارب، فعلنا.» (وقعة صفین، ص ۱۶۱ مقایسه شود با: تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۵۷۱ و ۵۷۲).

سپاهیان معاویه انتظار داشتند که علی علیه السلام، فرمان «مقابلہ بمثل» دهد و راه فرات را بر آنها بربندد ولی با کمال شگفتی خبر یافتند که امیر مؤمنان به سربازانش دستور داده است:

خُذُوا مِنَ الْمَاءِ حَاجَتَكُمْ وَأَرْجِعُوا إِلَى عَسْكَرِكُمْ وَخَلُّوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْمَاءِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَرَكُمْ بَبْغِيهِمْ وَظَلَمَهُمْ! (۱۲۵)

«بهاندازه‌ای که نیا زدارید از آب برگیرید و به لشکرتان برگردید و میان دشمن و آب را بازگذارید که خداوند، شما را به دلیل تجاوز و ستمگری آنها، برایشان پیروز کرد.»

با اینهمه، سپاهیان شام از خواب غفلت بیدار نشدند و تفاوت میان نور و ظلمت را در نیافتند و آماده‌کارزار گشتند. شرح این حادثه که در پیکار خونین صفین چه گذشت؟ و از سپاهیان عراق و شام چه اندازہ کشته شدند؟ از عهده‌های نوشتار بیرون است و آنرا در کتابهایی چون: «تاریخ طبری» و «وقعة صفین» و «أنساب الأشراف» و «الأخبار الطوال» و جزاینها باید خوانند. در اینجا ما بیشتر بر آنیم تا شکوه مندی این نبرد را بلحاظ رفتار اخلاقی علی (ع) گزارش کنیم و نشان دهیم که فرهنگ اسلامی چه اندازہ در پیروان راستینش اثر نهاد و حتی در میدان کارزار اجازہ نداد که آنان از مروت و انصاف فاصله گیرند. مورخان آورده‌اند علی پیش از آنکه آتش جنگ در صفین شعله ور گردد به سپاهیان خود فرمود:

لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَأُوكُمْ فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّةٍ وَ تَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَأُوكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ. فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا تُصِيبُوا مُعُورًا وَلَا تَجْهَرُوا عَلَى جَرِيحٍ وَلَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَذَى وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبْنَ أُمَّرَاءَكُمْ! (۱۲۶)

(۱۲۵) - وقعة صفین، ص ۱۶۲ و تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۵۷۲.

(۱۲۶) - نهج البلاغه، وصیت شماره ۱۴ و تاریخ الأمم والملوک، ج ۵،

«باشامیان نجنکید، تا آنها نبرد را آغاز کنند چرا که - سپاس خدا را - حجت با شما است و ترک کار با ایشان تا آنکه خود آغاز کنند، حجت دیگری برای شما بر آنها خواهد بود. و چون به فرمان خدا شکست خوردند، کسی را که پشت کرده و می‌گریزد نکشید و بی‌دفاع را آسیب نرسانید و زخم خورده را به قتل نرسانید و زنان را با آزارشان به هیجان میاورید، هر چند (با ناسزاهای خود) آبروی شما را بریزند و به فرماندهان تن دشنام گویند...»

همچنین، مورخان حکایت کرده‌اند که علی^(ع) در یکی از روزهای صفین شنید که یارانش به اهل شام دشنام می‌دهند! امام اینکار را نپسندید و فرمود:

إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَذَكَّرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَصَوَّبَ فِي الْقَوْلِ وَأَبْلَغَ فِي الْعُذْرِ، وَ قُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ يَا هُمْ: اللَّهُمَّ أَحَقِّنْ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ أَصْلَحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنِهِمْ وَ أَهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جِهْلُهُ وَ يَرْعَوْى عَنِ الْغَيِّ وَ الْعُدْوَانِ مَنْ لَسَجَ بِهِ^(۱۲۷)

«من خوش ندارم که شما دشنامگو باشید ولی اگر کارهای ایشان را وصف کنید و از احوال آنان سخن گوئید، گفتار تن به صواب نزدیکتر و عذرتان رساتر باشد. به جای آنکه شامیان را دشنام دهید (بدرگاه خداوند) بگوئید: یا خدا! ما را و میان ما و ایشان را از آنکه (بدست یکدیگر) ریخته شود مصون دار و میان ما و آنها صلح و آشتی برقرار کن و آنانرا از گمراهی به راه راست رهبری فرما تا کسی که از حق آگاهی ندارد آنها را بشناسد و کسی که در گمراهی و دشمنی حرص می‌ورزد، از آن باز ایستد...»

معاویه در کار خود، راه مکر و حيله پیش می‌گرفت چنانکه علی را به قتل عثمان متهم ساخت و مردم شام را به جنگ با سپاه عراق برانگیخت و پس از شهادت عمار یاسر در صفین، از بیم آنکه

(۱۲۷) - نهج البلاغه، خطبه شماره ۲۵۱ و: الأخبار الطوال، اشر دینوری، ص ۱۵۵.

پیش بینی رسول خدا (ص) دربارۀ عمار، اهل شام را از خطای خود آگاه سازد، گفت: **إِنَّمَا قَتَلَ عَمَّاراً مَنْ جَاءَ بِهِ!** ^(۱۲۸) «کسی که عمار را به میدان جنگ آورده، درحقیقت او را کشته است». و به قول طبری: سخن معاویه بر سرزبانها افتاد و سپاه شام آنرا بازگومی کردند. ^(۱۲۹) شک نیست که معاویه و عمرو بن عاص، زیرک تر از آن بودند که مفهوم سخن پیامبر (ص) را درنیا بند، آنها خوب می دانستند که اگر قرار باشد علی را مسؤول کشته شدن عمار بدانند، لازم می آید که پیامبر خدا (ص) را نیز مسؤول قتل شهدائی بشمرند که در غزوه های بذر و اُحد کشته شدند! ولی دنیا طلبی و ریاستخواهی، آنها را به مغالطه و حیلہ گری برمی انگیخت و به «تَأْوِيلُ نَصِّ» وادار می ساخت! اما علی (ع) مرد دنیا نبود. روزی در دوران حکومتش پای افزار خود را وصله می زد! عبداللہ بن عباس - پسر عمویش - براو وارد شد، امام از عبداللہ پرسید:

«بنظرتو، بهای این کفش چه قدر است؟» ابن عباس پاسخ داد: «ارزشی ندارد! علی گفت:

وَاللَّهِ لَيْسَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بِاطِلَالٍ» ^(۱۳۰)

«سوگند بخدا که این (کفش پاره) را بیش از فرمانروایی بر شما دوست دارم مگر آنکه از این راه، حقّی را بیادارم یا از باطلی جلوگیری کنم»!

علی پس از کشته شدن عثمان هم به اصرار مردم، بیعت آنها را پذیرفت و می گفت: **دَعُونِي وَالتَّمِسُوا غَيْرِي*** «من را رها کنید و

(۱۲۸) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۴۱ و البدایة والنہایة، ج ۷، ص ۲۹۵.

(۱۲۹) - «فخرج الناس من فساطيطهم و أخبیتهم يقولون: إِنَّمَا قَتَلَ عَمَّاراً مَنْ جَاءَ بِهِ!» (تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۴۱).

(۱۳۰) - نهج البلاغه، خطبۀ شما ره ۳۲. مقایسه شود با: الإرشاد، اثر شیخ مفید، ص ۱۵۴.

(*) - نهج البلاغه، خطبۀ ۸۸ و الکامل فی التّاریخ، ج ۳، ص ۱۹۳.

کسی جز مرا (برای خلافت) بجویند... .

امام در صفین، راه نیرنگ با اهل شام را نمی‌مود و تا می‌توانست در ارشاد و بیدار ساختن آنها کوشید و در برابر کسانی که می‌پنداشتند: معاویه از او سیاستمدار تر است! می‌گفت:

وَاللّٰهُ مَا مَعَاوِيَةَ بِأَذْهَىٰ مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ
لَوْ لَا كَرَاهِيَّةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَذْهَى النَّاسِ (۱۳۱)

«سوگند به خدا که معاویه از من زیرک‌تر نیست ولی او پیمان شکنی می‌کند و به گناه دست می‌زند (دروغ می‌گوید) و اگر پیمان شکن ناخوشایند نبود، من از زیرک‌ترین مردم بودم...» (۱۳۲)

معاویه در پیکار صفین همینکه ملاحظه کرد نزدیکست سپاهیان او شکست بخورند و نیروهای عراق به پیروزی دست یابند، راه نیرنگ در پیش گرفت و به سفارش عمرو بن عاص، دستور داد تا مصحف‌های قرآنی را بر نیزه‌ها نهند و یاران علی را به حکمیت قرآن فراخوانند، با اینکه امام پیش از آغاز جنگ و در میان جنگ، معاویه را به کتاب خدا دعوت کرده بود تا آنجا که به گزارش نصر بن مزاحم در همان جنگ صفین، جوانی بنام سعید بن قیس را با مصحفی به سوی معاویه و یارانش فرستاد و آنانرا به پذیرفتن حکم قرآن

(۱۳۱) - نهج البلاغه، خطبه شماره ۱۹۵. مقایسه شود با: الأصول من الکافی، اثر کلینی رازی، ج ۲، ص ۳۳۶ و ۳۳۸.

(۱۳۲) - در اینجا به یاد سخن فیلسوف برجسته اندلسی ابن باجه می‌افتیم که در کتاب «تدبیر المتوحد» می‌نویسد: «يفضل قوم معاوية عليّ بن ابي طالب رضي الله عنه في الحزم فإذا تعقب ذلك كله ظهر أنّ الأمر بخلاف ما ظنّوا» (تدبیر المتوحد چاپ لبنان، ص ۶۵) یعنی: «گروهی، معاویه بن ابی‌سفیان را در دوران‌اندیشی و استوار کردن کارها بر علی بن ابی‌طالب - که خدایش از او خشنود باد - برتر شمرده‌اند! اما چون این موضوع کاملاً پی‌گیری شود روشن خواهد شد که حقیقتاً امر، برخلاف پندار ایشان است...»

فراخواند ولی شامیان او را به قتل رساندند! (۱۳۳) از اینرو چون سپاه شام مصحف‌ها را بر فراز نیزه بردند و یاران علی دست از پیکار بازداشتند، اما مبه‌آنها فرمود:

«ای بندگان خدا، نبرد با دشمن را - با اعتماد به درستی و راستی خود - ادا مدهید که معاویه و عمرو بن عاص و ابن ابی معیط و حبیب بن مسلمة و ابن ابی سرح و ضحاک بن قیس اهل دین و قرآن نیستند و من آنها را بهتر از شما می‌شناسم، هنگامی که کودک بودند با ایشان ایام را گذراندم و در بزرگی نیز، با آنان مصاحبت داشتم، آنها بدترین کودکان و بدترین مردان بودند. وای بر شما! اینان که مصحف‌ها را بلند کرده‌اند نمی‌دانند در کتاب خدا چیست؟ و اینکار را جز از راه نیرنگ و نفاق و حیل - نکرده‌اند.» (۱۳۴)

(۱۳۳) - «أَنَّ عَلِيًّا قَالَ: مَنْ يَذْهَبُ بِهَذَا الْمَصْحَفِ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَيَدْعُوهُمْ إِلَى مَا فِيهِ؟ فَأَقْبَلَ فَتَى اسْمِهِ سَعِيدٌ. فَقَالَ: أَنَا صَاحِبُهُ. ثُمَّ أَعَادَهَا فَسَكَتَ النَّاسُ وَ أَقْبَلَ الْفَتَى فَقَالَ: أَنَا صَاحِبُهُ. فَقَالَ عَلِيٌّ: دُونَكَ. فَقَبْضُهُ ثُمَّ أَتَى مَعَاوِيَةَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ وَ دَعَاهُمْ إِلَى مَا فِيهِ فَقَتَلُوهُ...» (وقعه صفین، ص ۲۴۴ و ۲۴۵). پیش از این نشان دادیم که علی علیه السلام در آغاز جنگ جمل نیز دستور داد که چنین کاری صورت پذیرد. بعلاوه، اما م علیه السلام در ماه محرم، نبرد را تعطیل کرد و رسولانی به سوی معاویه فرستاد و او را به صلح فراخواند ولی معاویه دعوت به صلح را نپذیرفت. بلعمی در «تاریخنامه» خود می‌نویسد: «پس چون محرم اندر آمد سال سی و هفت، علی رضی الله عنه گفت این ماه حرام است بدین ماه حرب نکنیم. معاویه نیز دست از حرب بازداشت. و علی همی خواست که صلح افتد. پس چون از محرم نیمی بگذشت علی چهار رسول به معاویه فرستاد...» (تاریخنامه طبری، چاپ تهران، ج ۲، ص ۶۴۳).

(۱۳۴) - «عِبَادَ اللَّهِ، امْضُوا عَلَيَّ حَقَّكُمْ وَ صَدَقَّكُمْ قِتَالِ عَدُوِّكُمْ فَإِنَّ مَعَاوِيَةَ وَ عَمْرُو بْنَ الْعَاصِ وَ ابْنَ أَبِي مُعَيْطٍ وَ حَبِيبَ بْنَ مُسْلِمَةَ وَ ابْنَ أَبِي سَرْحٍ وَ الضَّحَّاكَ بْنَ قَيْسٍ، لَيْسُوا بِأَصْحَابِ دِينٍ وَ لَا قُرْآنٍ، أَنَا أَعْرِفُ بِهِمْ مِنْكُمْ، قَدْ صَحَبْتَهُمْ أَطْفَالًا وَ صَحَبْتَهُمْ رَجَالًا، فَكَانُوا شَرَّ أَطْفَالٍ وَ شَرِّ رَجَالٍ. وَ يَحْكُمَانِهِمْ مَا رَفَعُوهَُا ثُمَّ لَا يَرْفَعُونَهَا وَ يَعْلَمُونَ بِمَا فِيهَا، وَ مَا رَفَعُوهَُا لَكُمْ إِلَّا خَدِيعَةً وَ دَهْنًا وَ مَكِيدَةً.» (تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۸ و ۴۹).

ولی متأسفانه گروهی از یاران امام (ع) فریب خوردند و از آنمیان: مُسْعَرِبْنِ فِدْکِی و زیدبن حصین با گروهی از قاریان قرآن، جسورانه به امام گفتند: «ای علی، دعوت به سوی کتاب خدا را بپذیر و گرنه تو و نزدیکانت را به دشمن می سپاریم! یا با توهمان رفتاری را خواهیم کرد که با پسر عَفَّان کردیم، بر ما است که بدانچه در کتاب خدا آمده عمل کنیم و آنرا بپذیرفته ایم. سوگند به خدا اگر تو نپذیری با توهمان خواهیم کرد که گفتیم...»!

اما مکه ملاحظه کرد میان یاران خود دستگی افتاده و ارشاد آنها ممکن نیست، فرمود:

فَاَحْفِظُوا عَنِّي نَهْيِي اِيَّاكُمْ، وَ اَحْفِظُوا مَقَالَتَكُمْ لِي، اَمَّا اَنَا
فَاِنْ تُطِيعُونِي تُقَاتِلُوا وَ اِنْ تَعْصُونِي فَاَصْنَعُوا مَا بَدَا لَكُمْ (۱۳۵)

«پس بیا دداشته باشید که من شما را (از ترک نبرد) بازداشتیم و سخن خودتان را بمن نیز به خاطر سپارید. رأی من آنست که اگر فرمانم را می برید، پیکارتان را ادامه دهید و اگر سرنا فرمانی دارید، هرکاری که به نظرتان می رسد، بکنید...»!

آنها به حکمیت دومرد، به نمایندگی از سپاه عراق و شام، تن دردادند و با وجود مخالفت امام، أبو موسیٰ اشعری را که از آغاز کار با پیکار جمل و صفین موافق نبود، به داور برگزیدند!

ولی در پیمان نامه ای که هر دو طرف آنرا پذیرا شدند، نوشتند:

... اِنَّ كِتَابَ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ بَيْنَنَا مِنْ فَاَتِحَتِهِ اِلٰى خَاتِمَتِهِ،
نَحْيِي مَا اَحْيَا وَ نُمِيتُ مَا اَمَاتَ، فَمَا وَجَدَ الْحَكَمَانِ فِي كِتَابِ اللّٰهِ
عَزَّوَجَلَّ - وَهُمَا أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسٍ، وَ عَمْرُو بْنُ
الْعَاصِ الْقُرَشِيُّ - عَمِلَا بِهِ، وَ مَا لَمْ يَجِدَا فِي كِتَابِ اللّٰهِ فَالْسُّنَّةُ
الْعَادِلَةُ الْجَامِعَةُ غَيْرُ الْمَفْرَقَةِ... (۱۳۶)

«کتاب خدای عزوجل از آغاز تا اینجا مش در میان ما (داور) است.

(۱۳۵) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۴۹.

(۱۳۶) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۵۳.

آنچه را که قرآن زنده ساخت، ما نیز زنده می‌کنیم و آنچه را که قرآن میراند، ما نیز می‌میرانیم. بنا بر این هرچه را دو حکم - یعنی ابوموسیٰ اشعری و عمرو بن عاص - در کتاب خدای عزوجل یافتند باید بدان عمل کنند و هرچه را در کتاب خدا نیافتند، به سنت دادگران^(۱۳۷) که مسلمانان را گردمی‌آورد و پراکنده نمی‌سازد، واگذارند...

علی هم در پاسخ نامه‌ای که معاویه برای وی فرستاد و امام را به پذیرفتن حکمیت فراخواند، چنین نوشت:

...إِنَّكَ قَدْ دَعَوْتَنِي إِلَىٰ حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّكَ لَسْتَ أَهْلَ الْقُرْآنِ وَ لَسْتَ حُكْمُهُ تُرِيدُ - وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ - وَ قَدْ أَجَبْنَا الْقُرْآنَ إِلَىٰ حُكْمِهِ وَ لَسْنَا إِيَّاكَ أَجَبْنَا وَ مَنْ لَمْ يَرْضَ بِحُكْمِ الْقُرْآنِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا^(۱۳۷)

... «تو مرا به داوری قرآن دعوت کرده‌ای و من میدانم که تو اهل قرآن نیستی و حکم آنرا نمی‌خواهی - پس، از خدا بایداری خواست - با اینهمه، ما به داوری قرآن - نه بدعوت تو - پاسخ داده‌ایم و هر کس که به حکم قرآن رضایت ندهد، از راه راست بسیار دور افتاده است...»

سپاهیان عراق و شام آماده شدند تا هر کدام از راهی که سپرده بودند، بازگردند و در انتظار نتیجه مذاکرات داوران نشینند. امام فرمان داد تا اسیران صفین را آزاد کنند^(۱۳۸) و خود با لشکریانش آهنگ بازگشت به کوفه کرد و از کنار هرات، راه عراق را در پیش گرفت تا به نخیل^{*} رسید و سرانجام به کوفه وارد شد. پس از چندی، دو داور عراق و شام در دَوْمَةُ الْجَنْدَل^{*} رأی خود را - بدون کمترین اشاره‌ای به آیات قرآن یا سنت پیامبر ص - اعلام

(۱۳۷) - وقعة صفین، ص ۴۹۴.

(۱۳۸) - «أَسْرَ عَلِيٌّ أَسْرَىٰ يَوْمَ صَفِّينَ، فَخَلَّى سَبِيلَهُمْ» (وقعة صفین، ص ۵۱۸).

(*) - دَوْمَةُ الْجَنْدَل، شهری است میان شام و کوفه.

داشتند! ابوموسی، علی و معاویه را از مقامشان عزل نمود و برگزیدن خلیفه تازهر را به شورای مسلمانان واگذاردا! اما عمرو بن عاص همانند گذشته، با خلافت علی مخالفت نمود و به امارت معاویه، رأی موافق داد. آنگاه دو داور در حضور مردم به نزاع پرداختند و یکدیگر را به ریشخند و دشنام گرفتند! در صورتی که اولاً لازم بود هر دو داور، به موافقت و یگانگی با هم سخن گویند تا دودستگی و اختلاف از میان مسلمانان برخیزد و ثانیاً بنابر آنچه همگی در «عهدنامه» شرط نمودند، قرار بود که داوران بر مبنای کتاب خدا و سنت پیامبر، اظهار نظر کنند نه بدخواه خویش و برپایه رأی شخصی! از اینرو یاران آگاه و استوار علی^(۴) نتیجه این حکمیت را باطل شمردند و مثلاً سعید بن قیس همدانی در همان مجلس برخاست و خطاب به داوران گفت: «سوگند به خدا که اگر شما در راه راست با یکدیگر به یگانگی می رسیدید، چیزی بر ما بیش از آنچه اینک بر آن هستیم، نمی افزودید. پس گمراهی شما ما را بهیچ امری وادار نمی کند و شما جز به همان (اختلافی) که در آغاز داشتید، بازگشت نکردید! و من امروز در پیروی از علی همان هستم که دیروز بر آن بودیم»^(۱۳۹)!

اما یاران معاویه، نتیجه حکمیت را به سود امیر خود پنداشتند و در پشتیبانی از او بیش از پیش پای فشردند و معاویه را خلیفه مسلمانان خواندند!^(۱۴۰)

اما گروه سوم، جمعی از سپاهیان امام (در حدود ۱۲۰۰۰ تن)^(۱۴۱) بودند

(۱۳۹) - «و قام سعد بن قیس الهمدانی فقال: واللّه لو اجتمعنا علی الهدی ما زدنا علی ما نحن الآن علیه، و ما ضلّالکما بلّازمنا، و ما رجعتما إلا بما بدأتما، و أنا الیوم لعلی ما کنّا علیه أمس». (وقعة صفین، ص ۵۴۷).

(۱۴۰) - «ثمّ انصرف عمرو و أهل الشام إلى معاویة، فسلموا علیه بالخلافه»! (وقعة صفین، ص ۵۴۶) مقایسه شود با: البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۱۰.

(۱۴۱) - طبری می نویسد: «فلما دخل علی الکوفه لم یدخلوا معه حتی أتوا حروراء فنزل بها منهم اثنا عشر ألفاً» (تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، ص ۶۳).

که با همه پافشاری خود در حکمیت، پس از مدت کوتاهی اینکار را «شُرک بخداوند»! شمردند و با امام بنای ستیز و مجادله را نهادند و به همراه او در کوفه وارد نشدند بلکه در ناحیه حروراء^(۱۴۲) فرود آمدند و عبدالله بن وهب راسبی را به امارت خود برگزیدند.

امیرمؤمنان ابتدا نامه‌ای به ایشان نوشت و آنانرا به ورود در کوفه و پیوستن به دیگر مسلمانان فراخواند. مضمون نامه چنانکه دینوری در کتاب «الأخبار الطوال» آورده است چنین بود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَهْبِ الرَّاسِبِيِّ وَ يَزِيدِ بْنِ الْحَصِينِ وَمَنْ قَبْلَهُمَا. سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ الرَّجُلَيْنِ اللَّذَيْنِ ارْتَضَيْنَاهُمَا لِلْحُكُومَةِ خَالَفَا كِتَابَ اللَّهِ وَ اتَّبَعَا هَوَاهُمَا بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ، فَلَمَّا لَمْ يَعْمَلَا بِالسُّنَّةِ وَ لَمْ يَحْكُمَا بِالْقُرْآنِ تَبَرَّأْنَا مِنْ حُكْمِيهِمَا وَ نَحْنُ عَلَى أَمْرِنَا الْأَوَّلِ، فَأَقْبِلُوا إِلَيَّ رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّا سَائِرُونَ عَلَى عَدُونَا وَ عَدُوَّكُمْ لِنَعُودَ لِمَحَارَبَتِهِمْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»^(۱۴۳).

«بنام خدای بخشنده مهربان، از بنده خدا علی فرمانده مؤمنان به عبدالله پسر وهب راسبی و یزید پسر حصین و همه کسانی که نزد آندو گرد آمده‌اند، درود بر شما باد. آندو مردی که برای داوری بدانها راضی شدیم با کتاب خدا مخالفت نمودند و بدون توجه به هدایت خداوند، در پی هوای نفس خود رفتند. بنا براین، چون نه بر مبنای سنت (پیا میر ۴) رفتار کردند و نه موافق با کتاب خدا حکم نمودند، ما از داوری آندو بیزار می‌جوییم و برأمر نخستین خود استوار هستیم. شما نیز - خدای رحمتتان کند - به

(۱۴۲) - حروراء، قریه‌ای نزدیک کوفه بود که خوارج در آنجا گرد آمدند.

(۱۴۳) - الأخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۰۶ مقایسه شود با: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۷۷.

سوی من آیید که ما به جانب دشمن خویش و دشمن شما رهسپار خواهیم شد برای آنکه کارزار با ایشان را از سرگیرییم تا خدا میان ما و آنها داوری کند که او بهترین داوران است...
خوارج، به نامه علی پاسخی جسارت آمیز دادند و برای او نوشتند:

«اما بعد، تو برای خدای خود خشمگین نشده ای بلکه برای خودت بخشم آمده ای، پس اگر بر زیان خویش گواهی دهی که کفر ورزیده ای و سپس راه توبه پیش گیری، آنگاه در کار میان خودمان و تو می گیریم ولی اگر از این امر سرباز زنی، ما نیز سرکشی خود را - برابر با رفتار - تو اعلام میداریم که خدا خیانتگران را دوست ندارد» (۱۴۴)

امام، از آنکه خوارج به راه آیند، ناامید شد ولی دستور داد تا متعرض آنان نشوند و بدانها گفت:

إِنَّ لَكُمْ عِنْدَنَا ثَلَاثًا، لَأَنْمَنْعُكُمْ صَلَوةً فِي هَذَا الْمَسْجِدِ، وَ لَأَنْمَنْعُكُمْ نَصِيبَكُمْ مِنْ هَذَا الْفَيْءِ مَا كَانَتْ أُيُودِيكُمْ مَعَ أُيُودِنَا وَ لَأَنْقَاتِلُكُمْ حَتَّى تُقَاتِلُونَا (۱۴۵)

«شمارا نزد ما سه حق است (نخست آنکه:) از نماز گزاردن در این مسجد - مسجد کوفه - بازتان نمیداریم (دوم آنکه:) سهمتان را از غنائم تا هنگامی که (در جهاد) با ما همدست باشید، قطع نمی کنیم (سوم آنکه:) تا با ما نجنگید، با شما جنگ نخواهیم کرد...»
ولی خوارج، آرام نگرفتند و به آزار مردم برخاستند و خون

(۱۴۴) - «اما بعد، فایانک لم تغضب لربک، إنما غضبت لنفسک، فإن شهدت علی نفسک بالکفر و استقبلت التوبة، نظرنا فیما بیننا و بینک و إلا فقد، یا بذناک علی سواء إن الله لا یحب الخائنین» (تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۷۸) مقایسه شود با: الأخبار الطوال، ص ۲۵۶ و البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.

(۱۴۵) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۷۴ مقایسه شود با: أنساب الأشراف بلاذری، ص ۳۵۹ و البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۰۸.

(۱۴۶)

برخی از مسلمانان را ریختند، از اینرو یاران علی به امام که عزم جنگ با معاویه را داشت، گفتند: «ای امیرمؤمنان اینگروه را برگمراهی خود رها می‌کنی و می‌روی! تا در این سرزمین به تباهی پردازند و به روی مردم شمشیر کشند؟ (نخست) با سپاهت به سوی آنان برو و ایشان را فراخوان تا به طاعت بازگردند و به جماعت پیوندند، اگر توبه نمودند و پذیرفتند که خدا توبه‌گران را دوست می‌دارد و چنانچه دست از سرکشی برنداشتند، بدانها اعلام جنگ کن و آنگاه که این امت را از شر ایشان آسوده ساختی، به سوی شام روانه شو.» (۱۴۷)

امام، سخن یارانش را پذیرفت و به سپاه خود فرمان حرکت داد تا به نهر روان رسیدند که نزدیک یک فرسنگ با اردوی خوارج فاصله داشت. در آنجا دوتن از بزرگان اصحابش - ابوالایوب انصاری و قیس بن سعد بن عباده - را به سوی خوارج فرستاد تا آنان را اندرز دهند. ولی پندها و نصایح ایشان در خارجیان مؤثر نیافتاد. آنگاه خود امام به سوی خوارج رفت و از آنها خواست تا کسی را به نمایندگی برگزینند و امام با وی سخن گوید. آنان، عبدالله بن کواء را برای مناظره انتخاب کردند و علی ایاتسی چند از قرآن را در مشروعیت کار خود، بر ابن کواء خواند، ابن کواء گفت:

«تو درهمه آنچه می‌گویی صادق و لی هنگامی که داوران را برای حکمیت برگزیدی، به کفر گراییدی.»

(۱۴۶) - به: تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۸۲ و الکامل، اثر مبرد (باب الخوارج)، چاپ دمشق، ص ۵۰ و ۵۱ نگاه کنید.

(۱۴۷) - «یا امیر المؤمنین، اتدع هؤلاء علی ضلالتهم وتسیبهم فیفسدوا فی الأرض ویعترضوا الناس بالسیف؟ سر البهم بالناس و ادعهم إلى الرجوع إلى الطاعة والجماعة، فإن تابوا و قبلوا فإن الله یحب التوابین، و إن أبوا فآذنبهم بالحرب، فإذا أرحمت الله منهم سرت إلى الشام.» (الأخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۰۷).

اما گفت: ای پسر کواء! تنها ابوموسی (از سوی سپاه عراق) به داوری انتخاب شد و عمرو بن عاص را معاویه برگزید.
ابن کواء پاسخ داد: ابوموسی کافر بود!

اما گفت: در چه زمانی کافر شد؟ آیا هنگامی که من او را برای داوری فرستادم به کفر گرایید یا در وقتی که به کار داوری پرداخت؟
ابن کواء پاسخ داد: نه، در وقتی که داوری نمود، کافر گشت!
اما گفت: پس چرا توجه نمی‌کنی که من ابوموسی را وقتی فرستادم که مسلمان بود و بقول خودت پس از آن، کافر گشت، اینک بمن بگو اگر رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - مردی از مسلمانان را به سوی گروهی از کافران می‌فرستاد تا آنها را به خدای یگانه - فراخواند و او مردم را به چیزی جز خدای یگانه دعوت می‌کرد، آیا گناه وی، بر عهده پیامبر (ص) بود؟
ابن کواء گفت: نه!

اما گفت: وای بر تو، پس من چه گناهی دارم که ابوموسی گمراه شده است؟ آیا بر شما روا است که بخاطر گمراهی ابوموسی، شمشیر خود را بر شانه نهاده و راه را بر مردم بربندید؟^(۱۴۸)
ابن کواء پاسخی نداشت ولی بسیاری از خوارج، تکان خوردند و بیدار شدند، در این هنگام، امام پرچی را برافراشت و ندا داد که:

مَنْ التَّجَأَ إِلَى هَذِهِ الرَّايَةِ فَهُوَ آمِنٌ!^(۱۴۹)

هرکس بزیار این پرچم پناه آورد، در امان است...
و نیز فرمود: مَنْ أَنْصَرَفَ إِلَى الْكُوفَةِ وَالْمَدَائِنِ فَهُوَ آمِنٌ^(۱۵۰)
«هرکس به کوفه و مدائن بازگردد، در امان است...»

و قُرُوه بن نوفل - از سران خوارج - با پانصد مرد از سپاه خارجیان جدا شدند و به سوی بَنْدَنِيحِينَ (قریه‌ای نزدیک نهروان)

(۱۴۸) - الْأَخْبَارُ الطَّوَالُ، اثر دینوری، ص ۲۰۹.

(۱۴۹) - الْأَخْبَارُ الطَّوَالُ، اثر دینوری، ص ۲۰۹.

(۱۵۰) - الْبَدَايَةُ وَ النِّهَايَةُ، ج ۷، ص ۳۱۵.

رهسپار گشتند و دسته‌ای دیگر روبه‌سوی کوفه نهادند و هزار مرد نیز در زیرپرچم امیرمؤمنان گردآمدند و از ۱۲۰۰۰ تن خوارج، نزدیک ۴۰۰۰ مرد با عبد الله بن وهب باقی ماندند! (۱۵۱)

امام به سپاهیان خود فرمان داد: لَا تَبْدَءُوهُمْ بِالْقِتَالِ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ! (۱۵۲) جنگ را با آنها آغاز نکنید تا آنان با شما آغاز کنند!

خوارج فریاد زدند: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ إِنْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ! (۱۵۳) «داوری تنها از آن خدا است، هرچند مشرکان را ناپسند افتد!» و ناگهان بر سپاهیان علی^(ع) حمله‌ور شدند ولی بزودی درهم شکستند و جزه‌شتن از آنان کسی نماند، با اینکه از یاران امام بیش از نه‌تن را نتوانستند از پای درآورند! (۱۵۴)

بدین ترتیب، فتنه خوارج در سال ۳۸ هجری قمری^(۱۵۵) ظاهراً به خاموشی گرایید.

۱۳

شهادت علی^(ع) در کوفه

رفتار امیرمؤمنان با خوارج، بسیار منصفانه بود. آنها پیش از پیکار نهر روان درکمال آزادی به کوفه می‌آمدند و در مسجد بزرگ کوفه حضور می‌یافتند و سخنان امام را با شعارهای تند و جسارت آمیز خود قطع می‌کردند. روزی در میان سخن امام از هرسوی مسجد فریاد می‌زدند: لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ! «داوری، تنها از آن خدا است!» امام در پاسخ ایشان می‌گفت:

(۱۵۱) - الأخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۰۹ و أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ص ۳۷۱.

(۱۵۲) - الأخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۱۰.

(۱۵۳) - الأخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۱۰.

(۱۵۴) - «فقتل من أصحابه تسعة و أفلت منهم ثمانية» (الكامل، اثر مبرّد، باب الخوارج، ص ۲۹).

(۱۵۵) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۹۱. ولی یعقوبی در تاریخش سال ۳۹ را ضبط کرده است.

اللَّهُ أَكْبَرُ، كَلِمَةً حَقٌّ يُلْتَمَسُ بِهَا بَاطِلٌ! أَمَا إِنَّ لَكُمْ عِنْدَنَا ثَلَاثًا مَا صَحِبْتُمُونَا: لَأَنْمَنْعُكُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرُوا فِيهَا أَسْمَهُ، و لَأَنْمَنْعُكُمْ الْفَقْءَ مَا دَامَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا، وَ لَأُنْقَاتِلُكُمْ حَتَّى تَبَدُّوْنَا (۱۵۶)

«اللَّهُ أَكْبَرُ! این سخن، حق است ولی از گفتن آن، باطلی را می‌جویند! شمارا نزد ما به شرط مصاحبت، سه حق است: از مساجد خدا بازتان نمی‌داریم که در آنجا نام خدا را بر زبان آرید و سهمتان را از غنائم تا زمانیکه (در جهاد) با ما همدست باشید، قطع نمی‌کنیم، و باشما جنگ نخواهیم کرد تا نبرد را با ما آغا زکنید...»

روزدیگر باز در مسجد کوفه حضور می‌یافتند و در میان خطبه امام، آیتی از قرآن را می‌خواندند که درباره شرک به خدای سبحان نازل شده بود! و علی^(ع) در پاسخشان بدین آیه کریمه توسل می‌جست:

فَأُصِبرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (الروم: ۶۰) (۱۵۸)
«شکیبایی کن که وعده خدا، حق است و کسانی که اهل یقین نیستند تورا به سبکسری و اندازند...»

یاران امام از این همه بردباری در شگفت فرو می‌رفتند تا هنگامی که خوارج دست به قتل مسلمانان گشودند و از جمله، عبداللّه بن خباب (از اصحاب رسول خدا^(ص)) را بناحق کشتند و شکم همسرش را که آویخته بود دریدند، آنگاه امیر مؤمنان برای ایشان پیام فرستاد که:

(۱۵۶) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۷۳.

(۱۵۷) - زیرا داوری را ویژه خدا دانستن، منافات ندارد با اینکه کسی به داوری «کتاب خدا» گردن نهد.

(۱۵۸) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۷۳.

(۱۵۹) - شرح این ماجرا در: تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۸۱ و ۸۲ و أنساب الأشراف، ص ۳۶۷ و ۳۶۸ می‌توان دید.

إِدْفَعُوا إِلَيْنَا قَتْلَةَ إِخْوَانِنَا مِنْكُمْ نَقْتُلْهُمْ بِهِمْ، ثُمَّ أَنَا تَارِكُكُمْ وَكَافٌّ عَنْكُمْ حَتَّى أُلْقَى أَهْلَ الشَّامِ فَلَعَلَّ اللَّهَ يُقْلِبُ قُلُوبَكُمْ وَيَرُدُّكُمْ إِلَى خَيْرٍ مِمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِكُمْ. (۱۶۰)

«قاتلان برادرانمان را که در میان تنان برمی‌برند به‌ما سپارید تا قصاص کنیم، آنگاه من شما را وامی‌گذارم و دست‌از شما برمی‌دارم تا با شما میان روبرو شوم شاید خداوند دل‌های شما را دگرگون سازد و به‌احوالی بهتر از آنچه دارید بازتان گرداند...»
 آنان در پاسخ امام گفتند: «ما همگی قاتلان برادران شما ییم و همگی، ریختن خون ایشان و شما را روا می‌شمیریم...» (۱۶۱)!

از آن پس، علی^(ع) ناگزیر شد در برابر ایشان راه دیگری در پیش گیرد ولی چنانکه دانستیم، تاپیکار را آغاز نکردند، از نبرد با آنها خودداری نمود. چیزی که باید یادآور شد آنستکه خوارج با پیش آمدن نبرد نهروان بکلی از میان نرفتند چرا که پاره‌ای از ایشان در آن جنگ شرکت نکرده بودند و پس از پایان جنگ در کوفه رفت و آمد داشتند.

بلاذری گزارش کرده است که علی^(ع) پس از پیکار نهروان ۴۰۰ تن از خوارج را که زخم برداشته و نمرده بودند، به قباثلثان سپرد و اجازه نداد که یا رانشان را بکشند! (۱۶۲) با اینهمه، عبدالرحمن بن ملجم مرادی که از باقی ماندگان خوارج بود، تصمیم به قتل امیر مؤمنان گرفت. ابن ملجم، از ساکنان مصر (از قبیلۀ کنده) بود و در جریان شورش برضد عثمان، رهسپار مدینه شد و سپس در کوفه اقامت گزید. (۱۶۳) پیش از فاجعه قتل علی^(ع) از لطف و احسان امام برخوردار شده

(۱۶۰) - تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۸۳ مقایسه شود با: البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۱۵.

(۱۶۱) - «فقالوا: کلنا قتلتهم و کلنا نستحلّ دماءهم و دماءکم!» (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۸۳).

(۱۶۲) - «وجد علی^(ع) ممن رمق أربعائة، فدفعهم إلى عشاء ثمهم و لم یجهز علیهم» (أنساب الأشراف، ص ۳۷۴ و ۳۷۵).

(۱۶۳) - تاریخنا مؤطبری، اثر بلعمی، ج ۲، ص ۶۷۱.

بود و هنگامی که در تاریکی سپیده دم با شمشیر مسمومش بر علی زخم زد، همان شعار خوارج را تکرار نمود و گفت: الْحُكْمُ لِلَّهِ يَا عَلِيُّ لَا لَكَ! ^(۱۶۴) حکم از آن خدا است ای علی، نه از آن تو! «علی گفت: فَزَتْ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، شَأْنُكُمْ بِالرَّجُلِ! ^(۱۶۵) سوگند به خدای کعبه که رستگار شدم، اینمرد را دستگیر کنید»، آنگاه دستور داد که ابن ملجم را به نزدش آورند و چون دیده‌امام براو افتاد، فرمود: «أَيُّ عَدُوِّ اللَّهِ، أَلَمْ أَحْسِنْ إِلَيْكَ؟ ای دشمن خدا، آیا من به تو نیکی نکردم؟ ابن ملجم پاسخ داد: آری! امام گفت: فَمَا حَمَلَكَ عَلِيَّ هَذَا؟ پس چه چیزی تورا به اینکار واداشت؟ گفت: من شمشیرم را چهل روز با مدادان، تیز کردم و از خدا خواستم که بدترین آفریدگانش را با آن بکشد! امام فرمود: لَا أَرَاكَ إِلَّا مَقْتُولًا بِهِ، و لَا أَرَاكَ إِلَّا مِنْ شَرِّ خَلْقِهِ! جز این نمی بینم که خودت با آن کشته می شوی و از بدترین آفریدگان خدایی! ^(۱۶۶)»

و شگفت آنکه حسن بن علی ^(۴) با همان شمشیر، ابن ملجم را به قتل رساند و جز یک ضربت بدو نزد! زیرا امام وصیت کرده بود که: ... يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، لَا الْفَيْتَنُكُمْ تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ، تَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قُتِلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَلَا لَأُقْتَلَنَّ إِلَّا قَاتِلِي، أَنْظِرْ يَا حَسَنُ إِنْ أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ، فَأَضْرِبْهُ ضَرْبَةً يَضْرِبُهَا لَأَتَمِّثِلُ بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وآله) وَسَلَّمَ - يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَالْمُثْلَةَ وَلَوْ أَنَّهَا بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ! ^(۱۶۷)

(۱۶۴) - أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ص ۴۹۲.

(۱۶۵) - الكامل، اثر مبرّد، (باب الخوارج)، ص ۳۸ و أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ص ۴۹۲.

(۱۶۶) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۱۴۵ و الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۳۹۰.

(۱۶۷) - تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۱۴۸ مقایسه شود با: نهج البلاغه، وصیت شماره ۴۷.

«... ای پسران عبدالمطلب شما را نیابم که در خون مسلمانان افتید و بهانه آورید که: امیرمؤمنان کشته شد، امیرمؤمنان کشته شد! بدانید که جز کشنده من کسی نباید کشته شود. ای حسن، بنگر که اگر من از ضربت اینمرد مُردم، تنها یک ضربت برا و بزن و پس از مردنش، اعضای وی را پاره پاره مکن که من بارها از رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: از بریدن اعضاء مردگان پرهیز کنید، هرچند سگ گزنده باشد...!»

امام پس از این وصیت، جز لا اله الا الله سخن نگفت و این ذکر را چندان تکرار کرد که دیده از جهان فرو بست و روح بزرگش به قدسیان پیوست.^(۱۶۸) و بدینسان جهان اسلام، بزرگترین رهبر خود را پس از رسول خدا (ص) در ماه رمضان از سال چهل و چهارم هجری قمری در شهر کوفه از دست داد.

۱۴

میراث خلفای راشدین در بین النهرین

بین النهرین از روزگار خلفای راشدین، اموری چند را به میراث برد که مهمترین آنها «دیانت اسلام» بود، و نیز از مآثر دوران مزبور می توان به «وحدت زبان» اشاره نمود که با انتشار زبان عربی در بین النهرین، دیگر زبانها بتدریج متروک شدند و در اینکار خواندن قرآن و نماز و استماع حدیث و رفت و آمد صحابه، تأثیری بسزا داشت. پیدا است که وحدت زبان در تفاهم اقوام مختلف با یکدیگر تا چه اندازه مؤثر تواند بود.

علاوه بر این، پس از دوران خلفای راشدین، دوشهر بزرگ کوفه و بصره محل اجتماع شاعران و ادیبان عرب قرار گرفت و قواعد نحو عربی در ایندو شهر تدوین شد و مکتب های نحوی (کوفی، بصری) در آنجا پدید آمدند که دیدگاه های گوناگون هر کدام را در کتاب:

(۱۶۸) - «ثم لم ينطق إلا بلاإله إلا الله حتى قبض رضي الله عنه و ذلك في شهر رمضان سنة أربعين» (تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۱۴۸).

«الْإِنصَافُ فِي مَسَائِلِ الْخِلَافِ بَيْنَ النَّحْوِيَّتَيْنِ الْبَصْرِيَّتَيْنِ وَالْكُوفِيَّتَيْنِ»
 اثر ابوالبرکات عبدالرحمن ابن انباری می‌توان ملاحظه کرد و
 چنانکه مورخان آورده‌اند سرچشمه این علوم، بدست‌علی (ع)
 گشوده شد و او بود که مبانی نحو را کشف کرد و اصول آنرا به
 شاگردش ابوالاسود دؤلی آموخت و دست‌ورداد تا آنرا پی‌گیری کند
 و گسترده‌سازد. ^(۱۶۹) بعلاوه، از زمان خلفاء، نظام قضائی جدیدی
 در بین النهرین جریان رفت که سرآغازش را از دوران خلافت
 عمر باید دانست چه خلیفه دوم ضمن نامه‌ای به ابوموسیٰ اشعری
 - که در آن هنگام والی کوفه بود - اصول قضاء اسلامی را تبیین
 کرد و قواعدی را یادآور شد که لازم بود در آنجا اجراء و تنفیذ
 گردد از قبیل آنکه:

الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي وَ الْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ.

«گواه آوردن، وظیفه مدعی است و سوگند خوردن، بر عهده انکار

کننده است...»

الْصُّلْحُ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا صُلْحًا أَحَلَّ حَرَامًا أَوْ حَرَّمَ حَلَالًا.
 «سازش در مراعات، میان مسلمانان جایز است مگر سازشی که
 حرامی را حلال یا حلالی را حرام گرداند...»
 مَنْ أَدَّعَى حَقًّا غَائِبًا أَوْ بَيِّنَةً فَأَضْرَبَ لَهُ أَمَدًا يَنْتَهِي إِلَيْهِ.
 «کسی که ادعای داشتن حقی یا شاهی را نمود که در مجلس
 دآوری غائب بود، برای او زمان معینی را مقرر دارد (تا گواه
 خود را بیاورد)...»

و امثال اینها (۱۷۰)

با ورود علی (ع) به بین النهرین و داوریهای حیرت‌انگیزی که

(۱۶۹) - به: الفهرست، اثر محمد بن اسحاق ندیم، چاپ مصر، ص ۶۶
 و نزهة الألباء فی طبقات الأدباء، اثر ابن انباری، ص ۱۳، و انباه
 الرواة علی انباه النعاه، شرقطی، ج ۱، ص ۴ نگاه کنید.

(۷۰) - برای دیدن متن کامل این نامه به: سنن الدار قطنی، ج ۴، ص ۲۰۶ و
 ۲۰۷ و السنن الکبری، اثر بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۵ نگاه کنید.

(۱۷۱) از امام سرزد، دانش قضائی در آن سرزمین، گسترش یافت و میراث گرانبهایی از علم مزبور برای مسلمانان بجای ماند.

از علوم قضائی که بگذریم در بین النهرین «نظام داری و مالی» ویژه‌ای به جریان افتاد که از زمان خلافت عمر بنیانگذاری شد. وضع دیوان و تقسیم زمین‌ها به اراضی صلح و عنوه و صوافسی و تعیین ضریب خراج و تقسیم عراق به ولایات مختلف و ایجاد دارالاماره برای هر ولایت... از اموری بود که بین النهرین از آن دوران به میراث برد

همچنین تسامحی که از روزگار خلفای راشدین در باره اقلیت‌های مذهبی (اهل ذمه) بکار رفته بود، تا مدت‌ها در بین النهرین باقی ماند و این سنت پسندیده حفظ شد. (۱۷۲)

دانشهای دینی همچون علم تفسیر و فقه و حدیث از عصر خلفاء در کوفه و بصره و دیگر نواحی رواج یافت و در این باره بویژه امیر مؤمنان علی (ع) نقش مهم و مؤثری داشت چنانکه خطبه‌های بلند و توحیدی وی، الهام بخش متکلمان اسلام گردید و از روایات تفسیری او و همچنین شاگرد زبده اش عبداللّه بن عباس، مسلمانان در فهم معانی قرآن، بسیار سود جستند و آثار فقهی امام، بوسیله فرزندان و شاگردانش در بین النهرین و دیگر نواحی پراکنده گشت

(۱۷۱) - در این باره کتابهای مستقلی تألیف شده که نبوغ امام را در کشف جرائم و حل مشکلات قضائی نشان می‌دهند (به عنوان نمونه به کتاب: عجائب احکام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، روایة علی بن ابراهیم بن هاشم، به اهتمام سید محسن امین عاملی، چاپ دمشق نگاه کنید) و سخن مروی از پیامبر خدا (ص) را بیاد می‌آورند که فرمود: «أقضى أمتی علی» در میان امت من، علی در داوری از همه برتر است» (به کتاب: أخبار القضاة، اثر محمد بن خلف معروف به وکیع، چاپ لبنان، ص ۸۸ بنگرید).

(۱۷۲) - نر می و تسامح با اهل ذمه از روزگار عمر تا عصر عباسیان، در بین النهرین پایدار ماند و تنها فترتی که در این دوران پیش آمد در زمان حجاج بن یوسف، فرماندار سفاک عراق بود.

(به عنوان نمونه: مُسْنَدُ زید بن علی (ع) آراء فقهی امام را در بیشتر ابواب فقه، بازگویی کند.)

بلحاظ سیاسی، نهضت‌های پرشوری که پس از دوران خلفای راشدین در بین النهرین پدید آمد، همچون نهضت حسینی (ع)، قیام توابعین، نهضت زید بن علی (ع)، قیام علویان... همگی از تعالیم امام علی (ع) در ستیز با ستمگری و استبداد، بهره‌گرفتند و خود را بدو منسوب می‌داشتند.

پایان

مآخذ کتاب:

- | | |
|----------------------|-----------------------------------|
| کتاب الهی | ۱- قرآن کریم |
| ابن هشام | ۲- السیره النبویه |
| أبو جعفر طبري | ۳- تفسیر جامع البیان |
| أبو الفضل طبرسي | ۴- تفسیر مجمع البیان |
| بيهقي | ۵- السنن الکبریٰ |
| دارقطني | ۶- سنن الدارقطني |
| مالک بن أنس | ۷- المؤوطأ |
| ابن حجر عسقلاني | ۸- فتح الباری بشرح صحيح البخاري |
| سيوطي | ۹- الإتيقان في علوم القرآن |
| عثمان بن سعيد داني | ۱۰- الْمُقْنَع |
| ابن أبي داؤد سجستاني | ۱۱- المصاحف |
| عبد الهادي فضلي | ۱۲- القراءات القرآنيّة |
| مارغني | ۱۳- دليل الحيران على مورد الظّمان |
| أبو جعفر طبري | ۱۴- تاريخ الأمم و الملوك |
| ابن أثير | ۱۵- الكامل في التاريخ |
| بلاذري | ۱۶- فتوح البلدان |

واقدي

دينوري

قاضي أبو يوسف

أحمد أمين

جمال الدين محدث

جرجي زيدان

دكتور زرّين كوب

توماس آرنولد

ابن خردادبه

مقدّسي

ابن كثير

نصر بن مزاحم

بلاذري

ثقفى

يعقوبى

ابن أبي الحديد

محمد عبده

خطيب

ابى ابن الحديد

ابن عبد ربّه

ابن شعبه

جاحظ

ابن قُتيبه

ابن حجر عسقلاني

عليّ بن ابراهيم

بلعمى

١٧ - فتوح الشّام

١٨ - الأخبار الطّوال

١٩ - الخراج

٢٠ - فجر الإسلام

٢١ - روضة الأحياء

٢٢ - تاريخ التّمدّن الإسلامي

٢٣ - تاريخ ايران بعد از اسلام

٢٤ - تاريخ گسترش اسلام

٢٥ - المسالك و الممالك

٢٦ - أحسن التّقاسيم في معرفة الأقاليم

٢٧ - البداية و النّهاية

٢٨ - وقعة صفّين

٢٩ - أنساب الأشراف

٣٠ - الغارات

٣١ - تاريخ اليعقوبى

٣٢ - شرح نهج البلاغة

٣٣ - شرح نهج البلاغة

٣٤ - مصادر نهج البلاغة و أسانيده

٣٥ - العلويّات السّبع

٣٦ - العقد الفريد

٣٧ - تحف العقول

٣٨ - البيان و التّبيين

٣٩ - عيون الأخبار

٤٠ - الإصابة في تمييز الصّحابة

٤١ - عجائب أحكام أمير المؤمنين (ع)

٤٢ - تاريخنامه طبري

- ۴۳ - بین النهرین زورژ رو
- ۴۴ - الکامل (باب الخوارج) مبرّد
- ۴۵ - أخبار القضاة وکیع
- ۴۶ - مسند الإمام زید (ع) زید بن علی (ع)
- ۴۷ - الإنصاف في مسائل الخلاف ابن أنباري
- ۴۸ - نزهة الألباء في طبقات الأدباء ابن أنباري
- ۴۹ - إنباه الرواة على أنباء النُّحاة قفطی
- ۵۰ - تدبیر المتوحد ابن باجّه
- ۵۱ - الإرشاد شیخ مفید
- ۵۲ - الأصول من الکافي گُلینی رازی
- ۵۳ - الروضة من الکافي گُلینی رازی
- ۵۴ - اختیار معرفة الرجال ابو عمرو کُشی
- ۵۵ - ترجمة گاتها ابراهیم پور داؤد
- ۵۶ - ترجمة وندیداد موسی حوان
- ۵۷ - مزدیسنا و ادب پارسی محمد معین
- ۵۸ - ترجمة الآثار الباقية اکبر داناسرشت
- ۵۹ - مقباس الهداية في علم الدراية ممقانی
- ۶۰ - المسيحية و الحضارة العربية جُرج شحاته قنواتي
- ۶۱ - الفهرست محمد بن اسحق ندیم
- ۶۲ - شرح التّسهيل ابو حیان اندلسي
- ۶۳ - لسان العرب ابن منظور
- ۶۴ - الصّحاح في اللّغة جوهری
- ۶۵ - الأدب العربي و تاريخه محمود مصطفی
- ۶۶ - الإشتقاق ابن دُرید
- ۶۷ - موسوعة العراق الحديث خالد عبد المنعم عاني

**MESOPOTAMIA IN THE ERA
OF FIRST CALIPHS
(KHOLAFAE RASHEDIN)**

BY :

MOSTAFA HOSAINI TABATABAIE

TEHRAN / IRAN

2002